

# راه

خجسته باد سالگرد تاسیس

حزب توده ایران!

# توده

دوره دوم شماره «۷۶» مهرماه ۱۳۷۷

موقعیت حزب توده ایران در جامعه چگونه است؟

## سایه بلند حزب توده ایران

## بر سر جنبش کنونی!

آنچه را حزب توده ایران، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب گفت، امروز به شناخت عمومی مردم ایران از روحانیت و جمهوری اسلامی تبدیل شده است! (ص ۱۹)

مصاحبه عبد الله نوری با "راه نو":

## هیچ مقام و ارگانی منهای مردم مشروعیت ندارد!

آنها که اندیشه تشکیل مجلس خبرگانی مرکب از روحانیت و فقها را در سر دارند، می‌توانند بروند، مثل واتیکان، یک حکومت مستقل برای خودشان برپا کنند!

علیرغم همه رسوائی ناشی از عدم شرکت مردم در انتخابات

## چرا ارتجاع مصمم به تشکیل مجلس خبرگان یکپارچه است؟

نشانه‌های آشکاری وجود دارد، که در صورت عدم وقوع رویدادی تعیین کننده، ارتجاع حاکم و متحدان بازاری آن بی اعتناء به خواست ده‌ها میلیون مردم ایران، مجلس خبرگانی دست نشانده را تشکیل خواهند داد. و باز، نشانه‌های آشکاری وجود دارد، که مردم، در صورت ادامه روند کنونی، مجلس خبرگان و انتخابات آن را به حال خود رها کرده و راه حل‌های دیگری را برای تحمیل عقب نشینی به شکست خوردگان انتخابات دوم خرداد جستجو خواهند کرد!

اخبار و اطلاعاتی وجود دارد، که بموجب آنها، حتی برخی اعضای مجلس خبرگان کنونی نیز، به آن دلیل که احتمال می‌رفت در آینده، همگام همه توطئه‌های سران ارتجاع و بازار نفوذند، از ترکیب لیست کاندیداهای تأیید شده مجلس خبرگان آینده حذف شده‌اند. در اختیار داشتن مجلس خبرگانی اینچنین دست آموز و گوش به فرمان، تا آن حد برای جبهه "ارتجاع-بازار" اهمیت حیاتی دارد، که آگاه از عدم شرکت اعتراض آمیز ده‌ها میلیون ایرانی در این انتخابات و همه عواقب اجتماعی، رسوائی عمومی و فشارهای داخلی و خارجی برخاسته از عدم شرکت مردم در انتخابات، همچنان بر عزم خود برای برپائی چنین مجلسی استوار است!

آنها، در هفته‌های اخیر، از هیچ نوع تهدید و ارباب روحانیون ناموافق با چنین انتخاباتی و برپائی چنین مجلسی کوتاهی نکرده‌اند. (اخبار این تهدید و فشار و ارباب را در همین شماره "راه توده" می‌خوانید). یورش به مطبوعات، تهدید به تعقیب قضائی مردمی که به روزنامه‌ها برای طرح دردهای خود تلفن بزنند، اعتراف به کنترل تلفن‌ها، ایجاد رعب و وحشت در میان نویسندگان مطبوعات، مصاحبه‌های پیاپی فرماندهان سپاه با روزنامه توطئه گر "کیهان"، لشکرکشی به مرزهای شرقی کشور و تلاش برای برقراری حالت جنگی و فوق العاده در کشور (به بهانه جنایات طالبان - این هم اندیشان ارتجاع مذهبی ایران) - به زیر مشت و لگد گرفتن وزیر و معاون ریاست جمهوری، و حتی برداشتن گام‌های عملی برای ترور محمد خاتمی در فرودگاه مهرآباد تهران، در روز ورود اجساد کارمندان اعدام شده کنسولگری ایران در مزارشرف... همگی نشان می‌دهد، که جبهه ارتجاع-بازار به قیمت بزرگترین ماجراجوئی‌های ضد ملی، جنایت، ترور، تقلب و هر وسیله دیگری که در اختیار داشته باشد، می‌خواهد مجلس خبرگانی دست نشانده برپا سازد.

این تلاش، با هزینه سنگین سیاسی-نظامی و با قبول بزرگترین رسوائی‌های داخلی و خارجی، واقعا با چه هدفی انجام می‌شود؟ آنها می‌خواهند از موقعیت و جایگاه رهبر کنونی جمهوری اسلامی دفاع کنند؟ همه این کوشش رسوا شده، برای دفاع از ولایت فقیه است؟ آنها درد انقلاب دارند؟

همین عزم استوار، کوشش حیرت انگیز، قبول رسوائی تقلب و... خود به خود نشان از آن هدف بزرگتری دارد، که همزمان با تکرانی از تهدید فرماندهان سپاه و خطر دخالت‌های رهبر کنونی جمهوری اسلامی در تمام امور کوچک و بزرگ مملکتی، باید به آن نیز اندیشید. چرا که رهبر کنونی نیز، تنها چرخ دنده ماشین بزرگی است که ارتجاع می‌خواهد با برپائی مجلس خبرگان دست نشانده مطلق خود به حرکت درآورد. چرخ دنده‌ای که با احتمال بسیار در اولین تعمیر، از این ماشین میخرب حذف خواهد شد! (بقیه در ص ۲)

مخالفان و مدافعان

## "جامعه مدنی" در ایران

"جامعه مدنی"، اکنون شعار است  
علیه جبهه "ارتجاع-بازار"

(ص ۲۳)

آخرین مصاحبه سردبیر "توس".

## حذف نیروها اشتباهی که نباید تکرار شود

(ص ۷)

## جامعه شناسی

## بورژوازی

(ص ۲۷)

حجت الاسلام اشکوری:

موتلفه اسلامی و آقای کنی

شجره شیخ فضل الله اند

(ص ۹)

## صفحات دیگر

\* دو اطلاعیه "راه توده" پیرامون حوادث افغانستان و طرح تکرار کودتای ۲۸ مرداد \* کتاب "جامعه شناسی، نخبه کشی" چرا نایاب شد؟ \* گام‌های سنجیده کمونیست‌ها در روسیه \* "اسامه بن لادن" کارگزار انگلیس در افغانستان!

## چرا ارتجاع مصمم به تشکیل مجلس خبرگان یکپارچه است؟

نخست، باید دید آنها که اکنون تمام امکانات خویش را برای برپائی چنین مجلسی بسیج کرده اند کیستند؟

آنها برای مردم ایران، دیگر غریبه و نا آشنا نیستند. همانهایی هستند که نتیجه انتخابات دوم خرداد را یک فاجعه ارزیابی کردند و وعده پس گردنی به محمد خاتمی دادند! (آیت الله خزعلی عضو شورای نگهبان)، طرفدار شکنجه، اعتراف، محاکمه و اعدام هستند! (آیت الله یزدی)، به بهانه ذوب در ولایت، خواهان زدن توی دهان مردم ایران هستند، (ناطق نوری)، خواهان بریدن زبان و زدن گردن مردم هستند! (آیت الله موحدی کرمانی نماینده رهبری در سپاه پاسداران)، می ترسند مانند شیخ فضل الله نوری، سرانجام در یک قیام عمومی برای آزادیخواهی سرشان بر سر دار برود! (آیت الله مهدوی کنی)، به هیچکس در روی زمین نمی خواهند حساب پس بدهند و وعده به روز قیامت می دهند! (آیت الله واعظ طبسی، که بر سر گنج تولیت آستان قدس رضوی نشسته است)، از بیم پس دادن حساب و کتاب به مردم، طرفدار بریدن سر آیت الله منتظری هستند! (محسن رفیقنوست، سرپرست بنیاد مستضعفان)، ایران را تجارتخانه منطقه فرض کرده اند و می خواهند به حکومت مائیتانی خود در جمهوری اسلامی ادامه دهند! (حبيب الله عسکراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی)، در یکی از سه ضلع اتاق رهبری و چشم در چشم رهبر کنونی و آیت الله مهدوی کنی نشسته و برای سرنوشت ۶۰ میلیون جمعیت ایران تصمیم می گیرند! (آیت الله جنتی)... به این لیست، می توان چند نام دیگر را هم افزود. همه آنها در کنار و دست در دست هم، دولت سایه، اقتصاد سایه و رهبری در سایه را تشکیل می دهند و علاوه بر آنچه که تاکنون با ایران و انقلاب سال ۵۷ مردم آن کرده اند، هنوز نقشه های شوم دیگری نیز در سر دارند: سرکوب جنبش کنونی، از سر راه برداشتن تمام آثار و نشانه های انتخابات دوم خرداد و پایان بخشیدن به هرنوع نگرانی ناشی از یک انتخابات و تکرار کابوس دوم خرداد و ۷۶ و قطعیت بخشیدن به موقعیت خود و گذاشتن نقطه پایان بر انقلاب ۵۷، از اهداف آنهاست.

آنها، می دانند که دیگر مانند گذشته نخواهند توانست پشت شعارها و عوامفریبی های مذهبی پنهان شوند. به همین دلیل است که شمشیر را از رو بسته و مانند آیت الله یزدی، رئیس قوه قضائیه اعلام می کنند که حتی مردم عادی را، یعنی همان امت همیشه در صحنه را، که به روزنامه ها تلفن کنند تحت تعقیب قرار می دهند!

همانگونه که، راه توده بارها نوشته است، جبهه "ارتجاع-بازار" از هر نوع انتخاباتی قطع امید کرده و در فریب عمومی نیز ناتوان مانده است. به همین دلیل، آنها هیچ آمیدی به پیروزی در هیچ انتخاباتی ندارند. حتی چهره های نه چندان شناخته شده این طیف که در انتخابات مجلس پنجم توانستند از تهران و شهرستانها به مجلس راه یابند، دیگر برای مردم آشنا تر از آن هستند که یکبار دیگر بتوانند از صندوق های رای بیرون بیایند. نمونه آشکار آن، موقعیت کنونی آیت الله موحدی ساوجی و مهندس باهنر، نمایندگان تهران در مجلس اسلامی است!

### نقشه ها و توطئه هائی، که با تشکیل

### مجلس خبرگان یکپارچه در سر دارند:

این موقعیت درحالی است، که آنها نه تنها می خواهند مجلس خبرگان را برای حفظ موقعیت خودشان در قوای قضائیه و مقننه، بنیادهای عظیم مالی-اقتصادی، نهادهای نظامی و انتظامی، زندانها و شکنجه گاهها، حوزه های مذهبی، رادیو و تلویزیون، مطبوعات تشنج آفرین و مخالف آزادیها حفظ کنند، بلکه اکنون باید نگران بود، که آنها می خواهند، توسط این مجلس، برای همیشه از شر انتخابات "در جمهوری اسلامی رها شوند!" تلاش آنها برای قبضه مطلق مجلس خبرگان آینده، عمدتاً از اینجا ناشی می شود، نه از نگرانی نسبت به برکناری علی خامنه ای و یا شورائی شدن رهبری و یا حتی نظارت بر کار رهبری؛ گرچه کنترل مردم بر همه این سه

مورد نیز می تواند به موقع خود به یک سد بازدارنده یک تازی آنها و اجرای همه توطئه ها در جمهوری اسلامی تبدیل شود.

آنها چنین مجلسی را نه برای دفاع از رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که برای تضمین موقعیت آینده خویش می خواهند.

بنظر می رسد، که در جمهوری اسلامی، و برپایه درمیان برخی از بلندپایگان حکومتی و یا نیروهای آگاه پیرامونی حکومت نیز ابعاد این توطئه آشکاراست و به همین دلیل، همان اندازه که جبهه ارتجاع مصمم به اجرای طرح خود است، کارزار برای خارج ساختن مجلس خبرگان رهبری از انحصار کامل "جبهه ارتجاع-بازار" از سوی مخالفان این انحصار نیز روز به روز جدی تر می شود.

عمده ترین خطری که وجود دارد، تصمیمات هدایت شده ایست که مجلس خبرگان تحت هدایت جبهه ارتجاع-بازار می تواند به هربانه خود ساخته و پرداخته ای بر آن مهر تائید بزند. از جمله این تصمیمات و خواسته ها، تغییر قانون اساسی و حذف جمهوریت از آنست. این آرزو و طرح پنهانی نیست، و تاکنون بارها از زبان این و یا آن وابسته به جبهه ارتجاع-بازار مطرح شده است. نه فقط از قلم و زبان حبیب الله عسکراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی، بلکه از دهان روحانیونی نظیر ملا حسنی دز کردستان و یا واعظ طبسی درخشان. آنها می خواهند یکبار، و برای همیشه از شر انتخابات خلاص شوند. یعنی از شیر آن بند قانون اساسی که چون شمشیر داموکلس بالای سرشان است. آنها می خواهند بدین طریق از شر انتخابی بودن ریاست جمهوری و اسبابا از شر انتخابی بودن ریاست جمهوری خلاص شوند. حتی گفته می شود، که یکی از طرح های برکناری خاتمی، اگر اشکال دیگر به نتیجه نرسد، تغییر قانون اساسی و حذف بند ریاست جمهوری از آنست. یعنی پاک کردن موضوع، از صورت مسئله! درواقع نیز با تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی، حاکم اسلامی برگزیده این مجلس، خود نخست وزیری درحد پیشکار تعیین خواهد کرد و به حکومت خواهد پرداخت. حکومتی که شورای حکما و فقها در پشت صحنه و در بیت حاکم، امور آن را در دست خواهند داشت!

### شیوه ای شناخته شده در جمهوری اسلامی!

تردید نیست، که آنها، در زمان مقتضی حاکمی را بجای رهبر کنونی جمهوری خواهند گزید، که نه تنها جسارت بیشتری در بیان و اجرای منویات آنها داشته باشد، بلکه کمتر شناخته شده تر و مورد خشم مردم باشد! آنها خوب می دانند، که بهتر است دگرگونی ها، اکنون بدست رهبر کنونی جمهوری اسلامی و بنام او تمام شود، تا وقتی حاکم و ولی فقیه، و یا رهبر دیگری را انتخاب کردند، مردم این تغییر را یک تحول ارزیابی کنند!!

این شیوه شناخته شده ایست، که در جمهوری اسلامی، از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون بارها و بارها، و در مراحل و گذرگاههای مختلف اجرا شده است. ماجرای برکناری آیت الله منتظری، به کمک احمد خمینی و شریزه نیست شدن احمد خمینی شاخص ترین این نمونه هاست. درحالیکه نمونه های بسیار دیگر نیز وجود دارد و قربانیان آن سرعت قابل شمارشند: ارتشبد فردوست، دکتر آیت، مظفریقائی... و در آخرین نمونه "اسدا" الله لاجوردی، که هر یک مرحله به مرحله کارگزار مافیای ارتجاع-بازار شده و سپس از صحنه حذف شدند.

چنین مجلسی، حتی می تواند انتخابی بودن مجلس شورای اسلامی را به مجلس انتصابی تبدیل کند و بتدریج ایران را با سیستم حکومتی عربستان سعودی، بحرین، طالبان افغانستان و ... نزدیک سازد.

در این تردید نیست، که آنها می دانند نه تنها تا رسیدن به آن خواب و خیالهایی که در سر دارند، با مقاومت های جدی روبرو خواهد بود، بلکه می دانند در همین مرحله نیز با مقاومت جدی جنبش مردم دست به گریبانشانند. از جمله دلائل سرعت بخشیدن به حالت جنگی در کشور، پیش کشیدن فرماندهان ارتش و سپاه و پخش مصاحبه های آنها در مطبوعات، ترساندن مردم به گوش کردن تلفن ها و سر درآوردنشان از زندان قوه قضائیه ناشی از همین اطلاع از مقاومت عمومی است. مقاومتی که اکنون همه میهن دوستان-با هرنادیده مذهبی و یا غمذهبی، و هر وابستگی حزبی و سازمانی-موظف به سازمان دادن آن هستند!

دشواری کار جبهه "ارتجاع-بازار"، برای دست یابی به این اهداف، آنجا آشکارتر است، که برای نخستین بار در تاریخ ایران، دولتی که قوه مجریه را در اختیار دارد، خود بخشی از جنبش عمومی مردم ایران به حساب می آید و به اندازه مردم و جنبش عمومی آنها تحت فشار است. وزرایش را کتک می زنند، آنها را تهدید به ترور می کنند، به بهانه های مختلف به زندان می کشند و... (بقیه در صفحه ۴۰)

## از میان اخبار و مقالات نشریات

روزنامه "جهان اسلام"، بعنوان سخنگوی مجمع روحانیون مبارز:

### ضرورت حفظ جبهه ۲ خرداد

روزنامه "جهان اسلام" از جمله نشریات وابسته به طیف چپ مذهبی است، که به مسئولیت حجت الاسلام هادی خامنه‌ای، برادر رهبر کنونی جمهوری اسلامی منتشر می‌شود. هادی خامنه‌ای عضو مجمع روحانیون مبارز است. نشریه او که بدستور وزارت ارشاد تحت رهبری مصطفی میرسلیم توقیف شده بود، پس از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، بار دیگر انتشار یافت. هادی خامنه‌ای کاندیدای مجلس خبرگان رهبری شد، اما شورای نگهبان صلاحیت او را تأیید نکرد. جهان اسلام، پیش از روزنامه "سلام"، سخنگوی مجمع روحانیون مبارز به حساب می‌آید و به همین دلیل دیدگاه‌هایی که در آن مطرح می‌شود، رسمیت بیشتری دارد. در تاریخ دوم مهرماه، این روزنامه سرمقاله‌ای دارد، که عنوان واقعی آن باید "پرهیز از چپ روی و راست روی" باشد، اما نویسند اصطلاحات خاص خود را برای رساندن این مفهوم انتخاب کرده‌است. تلاشی که در مضمون دید و نظم تفاوتی بوجود نمی‌آورد. این سرمقاله، بدون آنکه صراحت کامل داشته باشد، نسبت به شکاف درجبهه دولت خاتمی، می‌کشد. شکافی که با اظهارات اخیر وزیر ارشاد اسلامی، پیرامون بسته شدن روزنامه "توس"، گوشه‌ای از آن به نمایش درآمد و جناح راست فرصت را برای گسترش این شکاف بر فشار خود افزود. ما، در مطلب مربوط به ماجرای بسته شدن روزنامه "توس" گوشه دیگری از این شکاف و حساسیات پیرامون آنرا در این شماره راه‌توده نوشته‌ایم. از آنجا که دیدگاه مطرح شده در این سرمقاله، نحوه برخورد با توطئه کنندگان علیه دولت خاتمی و نتیجه انتخابات دوم خرداد را بازگو می‌کند، بخش‌های اساسی آن را در زیر می‌آوریم:

«بگذر جریان دوم خرداد ۷۶، بر حول آن اندیشه‌ها و نیازهای محبق، جبهه‌ای وسیع از جریانهای مختلف اجتماعی پدید آمد و عظمت و صلابت همین جبهه عظیم بود که جناح مخالف را مجبور به عقب نشینی تاکتیکی و موقتی نمود؛ و گرنه اگر اکثر تفاوت میان آراء سید محمد خاتمی و رقیب اصلی اش چندان زیاد نمی‌بود، معلوم نبود آنها که هواداران خاتمی را به باد کتک می‌گرفتند و ستادهای انتخاباتی اش را آتش می‌زدند و حتی از جمله تنی به خاتمی و پخش فحشنامه علیه او دروغ نمی‌کردند، براحتی تن به پذیرش شکست بدهند!

... البته سیاستمداران مخالف جنبش خرداد، پس از چندی براین نکته واقف شدند: آنچنان که در دوران مصدق، دشمنان نهضت ملی به همین نکته در آن عصر آگاهی یافتند و پس از آن بود که تلاش کردند درمیان جبهه مبارزه با انگلیس، به بهانه‌ها و ترفندهای گوناگون شکاف و شقاق ایجاد کنند و لذا آغاز به پاشیدن تفرقه میان روحانی و دانشگاهی و روشنفکر و بازاری طرفدار جبهه ملی کردند و به قول آیت الله طالقانی درخانه‌های علما نامه‌های عجیب و منسوب به حزب توده انداختند و به بی نظمی و نا امنی اقتدر دامن زدن تا زمینه‌های سقوط مصدق فراهم شد؛ به طوری که جبهه متلاشی شده حامیان وی نیز نتوانست از سقوط وی جلوگیری کند. باری، برخلاف شعار نه چندان دقیق "تاریخ تکرار می‌شود"، البته تاریخ تکرار نخواهد شد، چرا که عناصر و اجزای تاریخ تکرار شدنی نیست و مراحل مختلف تاریخی نیز برخورد از وجوه کاملاً برابر و متشابه نیست. اما می‌توان از تاریخ عبرت گرفت و امروز به همه گروه‌های پدید آورنده دوم خرداد گفت که خود را نسبت به مصالح این پدیده تعدیل کنند و از تندروی و کنترولی پرهیزند و بدانند که اگر هراز چندی، جریانی ازجریانهای جبهه خرداد از غافله این همبستگی عظیم ملی باز بمانند، مخالفان خرداد به راحتی می‌توانند یک به یک را شکار کرده و در یک فرصت مغتنم، کلیت جریان قانونمداری، عدالت طلبی و آزادی خواهی را متلاشی کرده و یک جا ببلعند. آنچه که جزیانات سیاسی و دینی ترقیخواه و ملک و ملت دولت نباید بدانند این است که ما باید در استراتژی کمال خواه در تاکتیک "مداغل گرا" باشیم و خیال نکنیم که در چهار سال می‌توانیم به همه آرزوهای خود برسیم. ستون فقرات جنبش دوم خرداد، حرکت برای نهادینه کردن "سیطره مردم بر سرنوشت خویش" بود؛ اگر این درخواست نهادینه شود، آنگاه هر جریانی در چارچوب نظام، در نسبتی که با خواست ملت برقرار می‌کند، حق حاکمیتی می‌یابد، والا بیش از رسیدن به این هدف بزرگ، خواست‌های کوچک می‌تواند در عرض آن خواست بزرگ قرار گرفته و موجبات نابودی آن را فراهم سازد...

## خطر "چپ روی" و "راست روی"

بدنبال بسته شدن روزنامه "توس" و پس از بازگشت محمد خاتمی از آمریکا به ایران، بهزاد نبوی، عضو رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جمع دانشجویان دانشگاه امیرکبیر، به مناسبت چهارمین اردوی سیاسی-فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان این دانشگاه، حاضر شده و درباره "ساخت سیاسی قدرت" سخنرانی کرد. این سخنرانی همزمان شد، با زمزمه‌هایی که در دانشگاه‌های ایران، درانتقاد از سکوت محمد خاتمی و در تأیید ضرورت مقابله با توطئه‌های جدید علیه آزادی‌ها در جامعه جریان دارد.

بهزاد نبوی دراین سخنرانی خود، از جمله گفت:

«... اکنون خاتمی با دو گروه رو به روست: یک گروه در صدد براندازی وی هستند و می‌کوشند تا مردم را از وی نا امید کنند، و گروه دیگر، نیروی اپوزیسیون خارج از نظام است که می‌خواهد به مردم بقبولاند آقای خاتمی عرضه انجام هیچ کاری ندارد... ما چرا اخیر یستین روزنامه "توس" مثل شمیر دولاب است، که اگر خاتمی در مقابلش سکوت کند، مشکل زاست و اگر برخورد تندی کند که به خشونت منجر شود، باز ایجاد مشکل می‌کند. بنابراین، از آقای خاتمی نباید انتظار زیادی داشته باشیم.»

وی با تأکید بر این مطلب که این گونه برخورد با مطبوعات بخشی از کودتای خزنده علیه آقای خاتمی است، گفت:

«... اکنون باید با این وضعیت فوق‌العاده‌ای که در کشور ایجاد شده خیلی حساب شده عمل کنیم. ما اگر رویداد دوم خرداد را با اهمیت تلقی کنیم، پس باید حفظش کرده و کور عمل نکنیم و به موضع عکس العملی نیفتیم.»

نبوی با انتقاد از عملکرد روزنامه توس گفت:

«... لایدهاهاها ما با روزنامه توس کاملاً متفاوت است، اما اکنون عده‌ای در کمین نشسته‌اند که هر لحظه تشنج را در جامعه دامن بزنند. بنابراین، چرا به چپ روی که نهایتاً به راست روی منجر خواهد شد، متوسل شویم و همه را درگیر کنیم و همه را به یک مسیر بکشانیم که آخرش معلوم نیست. ما معتقدیم که مخالفین حاسه دوم خرداد و شرایط فعلی، از بنو پیروزی آقای خاتمی به دنبال این هستند که به شکلی ایشان را برکنار کنند. پس ما نباید زمینه را برای آنها فراهم کنیم زیرا خاتمی مخالف فضای تشنج است. آن جناح طرفدار برکناری ایشان هم باید بداند که اگر خاتمی را از دست بدهیم، آلترناتیو دیگری وجود نخواهد داشت!»

### گام‌های کیهان لندن، برای واقع بینی!

پس از یک دوره طولانی، اکنون بهرچیز مبتکران و مروجان حکومت یکپارچه آخوندی در جمهوری اسلامی، به نقطه نظرات واقع بینانه‌ای اشاره می‌کنند، که نمی‌توان آنها را ندیده انگاشت. از جمله این مبتکران، "کیهان لندن" است، که طی تمام سالهای اخیر برطبل حکومت آخوندی، این، البته جدا از آن دوره طولانی است که تمام اپوزیسیون غیرچپ خارج از کشور و عملیات وابستگان و طرفداران نظام گذشته، شاهنشاهی، مخرب‌ترین تبلیغات را علیه روحانیونی نظیر آیت الله منتظری سازمان دادند.

زمزمه‌های درک و شناخت جدید از ساختار روحانیت و حاکمیت، در مطبوعات وابسته به طیف راست مهاجرت‌لاپیژه هفته نامه کیهان چاپ لندن، که بهر حال، باید از آن استقبال کرد، پس از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری زمینه‌های بروز یافته‌است. از جمله کیهان لندن، در شماره دوم مهرماه گذشته خود، به قلم "حکیم حق نظر"، که از سیاست‌گزاران کیهان چاپ لندن می‌باشد، در صفحه ۶ این هفته‌نامه، مطالب درستی را در باره جبهه عملاً موجود در داخل کشور می‌نویسد، که امید است با توجه به موقعیتی که این نشریه درمهاجرت دارد، این برداشت و شناخت از جامعه و روحانیت، به سیاست اصلی این نشریه تبدیل شده و در نوع خود، کمکی شود به جنبش عمومی مردم ایران در داخل کشور. حکیم حق نظر، درباره جبهه عملاً موجود در داخل کشور، از جمله می‌نویسد:

«... برایان یک جبهه ضد ارتجاع و ضد اختناق تشکیل شده است که اکثریت عظیمی از مردم اهل فکر، اهل قلم، اهل خرد، از هر گروه و هر طبقه، حتی پرورش یافتگان حوزه و مدرسین علوم دینی و برکشیدگان انقلاب اسلامی در آن عضویت و مشارکت دارند. این عناصر در یک مسله توافق دارند که ادامه یک حکومت انحصاری و ارتجاعی در ایران، با اتکال به سرنیزه پاسدار و چماق چماقدار ممکن نیست...»

برخلاف آنچه که در برخی مطبوعات داخل و خارج کشور، به آن دامن می زنند

## "مدرنیسم"

به معنی پذیرش سلطه جهانی

امپریالیسم نیست!

الف. آذرنک

بی توجهی به متدولوژی علمی هنگام تحلیل پدیده های اجتماعی، اغلب موجب تخیل پروری و در نهایت منجر به پیروی از تبلیغات مخرب نظریه پردازان سرمایه داری می شود. از جمله این بی توجهی ها، همانا برخورد به رابطه آزادی و مبارزه علیه سلطه و نفوذ امپریالیسم در کشوری نظیر ایران است. متأسفانه از همین برخورد است که برخی از نظریه پردازان جدید در طیف چپ، حتی در میان نویسندگان نشریه "نامه مردم" هرگاه می خواهند رویدادهای سال های نخست پیروزی انقلاب بهمین ۵۷ را بررسی و یا تحلیل کنند، نقش رهبری حزب توده ایران را در این سالها، نقشی "بیشتر مدافع مبارزه با امپریالیسم" و "کمتر مبارز در راه آزادی ها" می یابند. (۱)

واقعیت این است که از نظر حزب توده ایران، یک جنبش "دموکراتیک و ضد امپریالیستی"، مانند انقلاب بهمین ۵۷ ماهیتی طبقاتی داشته و رابطه ای دیالکتیکی بین دو جزء آن، یعنی مبارزه برای دموکراسی و مبارزه علیه امپریالیسم بعنوان ناقض استقلال و مخالف آزادی ها وجود دارد. سرنوشت به هم پیوسته هر دو بخش، در هر مرحله بستگی به مجموعه ای از عوامل عینی و ذهنی دارد. این چنین جنبشی در خلاء وجود نداشته و در شکل گیری، سمت گیری و حرکت آن، عواملی مانند رشد نیروهای مولده، ماهیت اقتصاد ملی و میزان نفوذ سرمایه داری امپریالیستی، میزان رشد کمی و کیفی طبقه کارگر، مواضع طبقه سرمایه داری داخلی، نقش ائتلاف میانی، ذهنیت حاکم بر نمایندگان سیاسی این طبقات، توطئه های پنهان و آشکار امپریالیسم و از همه مهمتر برآیند نهائی همه این عوامل در تعیین سرنوشت مبارزه طبقاتی در درون جامعه، موثرند. چنین رابطه تنگاتنگی را، ما امروز نیز در جامعه ایران بدقت شاهدیم. بدین ترتیب، نتیجه این مبارزه طبقاتی است که برقراری دموکراسی یا دیکتاتوری و قطع نفوذ امپریالیسم و یا حفظ و گسترش آن را تعیین می کند.

در ایران، چه در سال های اول پیروزی انقلاب و چه در رویدادهای مربوط به جنبش نوین مردم ایران برای آزادی و عدالت و استقلال ملی شاهدش هستیم، سرنوشت مبارزه طبقاتی و آنچه که حزب ما آن را نبرد "که بر که" نامید و مبارزه برای دموکراسی در ارتباط تنگاتنگ قرار دارند. برتری چشمگیر سرمایه داری تجاری وابسته و زمینداران بزرگ بر ایران نیز، تنها پس از پایان یک مرحله از این نبرد ممکن شد. نبردی که به نفع نیروهای مخالف اصلاحات ارضی، مخالفان قانون کار مترقی، مخالفان ملی کردن تجارت خارجی و مخالفان عدالت اجتماعی و مخالفان مجموعه سیاست هایی که در نهایت به تضعیف مواضع امپریالیسم و ارتجاع می انجامید تمام شد. به گواهی اسناد غیر قابل انکار، حزب ما نه تنها با همه توان برای تأثیر گذاری بر مبارزه طبقاتی به نفع زحمتکشان و علیه منافع امپریالیسم و وابستگان آن مبارزه کرده است، بلکه رهبران وقت آن، برای حضور در این نبرد، از آخرین امکانات حضور علنی در جامعه و برای دفاع از آزادی ها و دموکراسی طبقاتی نیز خود را محروم نساختند و جان خویش را بر سر این مبارزه گذاشتند.

همانطور که اشاره شد، دردانگیز آنست، که کسانی به عنوان توده ای و به نمایندگی از ارگان مرکزی حزب، درکی مغشوش و غیر توده ای از این مقولات شناخته شده در حزب ما ارائه می دهند. مثلاً در اجلاس احزاب کارگری-کمونیستی منطقه خاورمیانه که گزارش آن در شماره ۴۸۲ نامه مردم بازتاب یافته، نماینده این نشریه می گوید:

((... جنبش ترقی خواهانه و کارگری در منطقه نیاز دارد که بخشی از انرژی تئوریک خود را مصروف توسعه درک خود از امپریالیسم، نواستعمار و

مشخصه های یک مبارزه ضد امپریالیستی واقعی ترقی خواهانه و ارتباط ارگانیک چنین مبارزه ای با پیکار برای دموکراسی و مدرنیسم و توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی کند.))

در حالیکه، در همان کنفرانس، احزاب کارگری و کمونیستی و مترقی منطقه، فروپاشی کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی را عمده ترین عامل ایجاد وضعیت کنونی جهان می دانند، سخنران مورد نظر ما معتقد است تهاجم همه جانبه امپریالیسم به منافع مردم منطقه را نباید محصول عوامل خارجی غیر مربوط به منطقه دانست.

در حالیکه احزاب کارگری-کمونیستی و مترقی منطقه با ارائه تحلیلی لنینیستی از امپریالیسم، تضاد رو به رشد امپریالیست ها بر سر تقسیم بازارها و داعیه رهبری جهان را نشان می دهند، سخنران از ضرورت توسعه درک خود از امپریالیسم و مشخصه های یک مبارزه ضد امپریالیستی واقعی و «از نیاز به یک درک جدید، ماندنی و مردمی از نقش تحولات اجتماعی و دموکراسی در جذب توده ها به حرکت عملی علیه امپریالیسم» صحبت می کند.

در حالیکه شرکت کنندگان در اجلاس، از همه نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک و میهنی منطقه برای کمک به مردم در عقب راندن تهاجم امپریالیسم دعوت می کنند، سخنران با طرح ضرورت ارتباط بین مبارزه ضد امپریالیستی و پیکار برای مدرنیسم، حساب خود را از چنین دعوتی جدا می کند.

جهان بینی حزب توده ایران در اساسنامه این حزب اعلام شده است. براساس این جهان بینی، دموکراسی مقوله ای طبقاتی است. «وقتی از دموکراسی سخن می گوئیم، منظور ما نه تنها آزادی های دموکراتیک، بلکه هم چنین حقوق دموکراتیک است. آزادی ها (مانند آزادی احزاب، مطبوعات، عقاید، مسافرت و...) و حقوق (مانند حقوق کار، تحصیل، استراحت در دوران پیری و...)» (زند یاد احسان طبری-مجموعه مقالات ۱۳۵۸ ص ۶۱)

پس از درهم پاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به جنبش انقلابی جهان، برخی نظریه پردازان جدیدی در احزاب و سازمان های سیاسی ایران یافت شدند که "دموکراسی ناب" را مطرح کردند. این نظریه پردازان "دموکراسی" را مقوله ای غیر طبقاتی "ارزیابی کرده و تر قرارداد اجتماعی" را مطرح ساختند که گویا براساس آن، هم استثمارشوندگان و هم استثمار کنندگان، فارغ از مبارزه طبقاتی و همه پیامدهای آن، جاودانه به همزیستی ادامه خواهند داد. البته در این عرصه، حزب توده ایران متهم شد که به دموکراسی بهای لازم را نمی دهد. این اتهام در حالی مطرح می شود، که اعتقاد حزب ما به طبقاتی بودن مقوله دموکراسی، مغایرتی با مبارزه برای دفاع از دموکراسی بورژوازی و تحکیم و ژرفش آن نداشته و ندارد. عبارات زیر، به نقل از مقاله ای به قلم "ملکه محمدی"، منتشره در مجله دنیا، ارگان تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، شماره ۹، آذر ۵۷، به روشنی نظر حزب توده ایران را در باره دموکراسی منعکس می کند:

((تأمین آزادی های دموکراتیک از آغاز، یکی از شعارهای اساسی حزب توده ایران بوده است. حزب ما ... علیرغم آگاهی کامل به این امر که دموکراسی بورژوازی دارای خصلت طبقاتی، صوری و محدود است، آن را چون روزنه ای برای تنفس زحمتکشان ضرور دانسته و برای تحقق آن مبارزه کرده است. حزب توده ایران برآنست که مبارزه در راه تأمین دموکراسی، مبارزه طبقاتی را به کرانه های دور می کشاند، واپس مانده ترین اقشار مردم را وارد عرصه پیکار می کند و به آنان می آموزد که به طور فعال در حیات کشور و در تعیین سرنوشت آن شرکت کنند و از منافع خود دفاع نمایند.))

واقعیت سیاسی در کشورهای زیر سلطه سرمایه داری و همچنین تحولات سیاسی در کشورهای سوسیالیستی سابق، درستی این اندیشه را اثبات کرد که دموکراسی و دیکتاتوری دو قطب دیالکتیکی هستند، که در عین تضاد، باهم رابطه نیز دارند. بقول زنده یاد احسان طبری: «هر دموکراسی، دموکراسی است برای بخش معینی از جامعه و هر دیکتاتوری، دیکتاتوری است برای بخش دیگری از جامعه.» (دنیا شماره ۸، ۱۳۵۸)

نظریه پردازانی که در سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، نقطه نظرات خود را تحت عنوان "چپ دمکرات" در نشریات منتشر کرده اند، مدعی اند، که زمان مبارزه ضد امپریالیستی به سر آمده و امروز، زمان دموکراسی است. مثلاً آقای "مهرداد درویش پور" که یکی از این نظریه پردازان است، می گوید: «در مقطع انقلاب بهمین ۵۷، در کل کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، گفتمان ضد امپریالیستی حاکم است، یعنی مبنای ترقی خواهی را علیه امپریالیسم بودن تلقی می کنند... ولی امروز، دموکراسی گفتمان اجتماعی شده است» (از سخنرانی درویش پور در کنفرانس سال ۲۰۰۰ لندن)

(بقیه در ص ۳۹)

به کجا خواهد کشید را طی همین روزهای گذشته در خود اسرائیل تجربه کردیم: حملات موشکی.

**نشریه:** آیا اصولاً ایالات متحده قصد مبارزه با تروریسم را دارد و یا اینکه قصد واقعی آن تقابل با اسلام رادیکال است؟

**چامسکی:** ظاهراً، در حال حاضر دومی درست است. اما در عین حال شما جنگ در آمریکا لاتین را ندیده گرفته‌اید. در آنجا آمریکا با اسلام رادیکال نمی‌جنگد، بلکه طرف آمریکا کاتولیکسم رادیکال است. اتفاقی نیست که در آنجا یک دهه خونریزی با قتل یک اسقف آغاز و با قتل شش "ژوزیبت" توسط گروه‌های مرگ دوره دیده در پایگاه‌های آمریکا به پایان می‌رسد.

**نشریه:** آیا اسلام رادیکال به عنوان دشمن جدید، یعنی جانشین کمونیسم تبلیغ نمی‌شود؟

**چامسکی:** خیر! این دشمن قدیمی است. زیرا از همان سالهای ۱۹۵۸ پرزیدنت آیزنهاور سه منطقه را در جهان به عنوان مناطق جنگی آینده اعلام کرد: اندونزی، آفریقای شمالی و خاورمیانه. هر سه اینها مناطق مسلمان نشین جهان هستند و آیزنهاور تاکید داشت که در هر سه مورد به روس‌ها اجازه‌ی دخالت و نفوذ نخواهد داد. در همان زمان شورای امنیت ملی آمریکا اعلان کرد که حمایت آمریکا از اسرائیل معادل است با مخالفت آمریکا با اسلام رادیکال.

**نشریه:** منظور از اسلام رادیکال چیست و کیست؟

**چامسکی:** واژه‌ی رادیکال به تنهایی به معنای "مستقل" است. یعنی افرادی در منطقه که با منافع آمریکا توافق ندارند. با چنین برداشتی از کلمه‌ی رادیکال، هر کسی می‌تواند رادیکال محسوب شود. اسلام و کشورهای اسلامی، در هر صورت نقش مهمی ایفاء می‌کنند، چون مهم‌ترین تامین‌کننده انرژی جهان هستند. از روزی که بریتانیای کبیر خاورمیانه را ترک گفت، کنترل بر منابع نفت برای واشنگتن تقدم درجه اول را در سیاست خارجی داشته است. سود عظیمی که از تولید نفت حاصل می‌شود، قبل از هر جا به جیب آمریکایی‌ها و سپس بریتانیای کبیر سرازیر می‌شود. دولت ایالات متحده کلمه رادیکال را وقتی به کار می‌برد که انسانها در این منطقه به غارت منافع حاصل از منابع محلی خود به سود لندن و نیویورک معترض باشند. در چشم آمریکایی‌ها، چنین افرادی ناپستی موفق شوند. هرچه که از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز در مناطق نفتخیز خاورمیانه اتفاق افتاده است، و آنچه که در آینده و تا موقعی که نفتی وجود دارد اتفاق خواهد افتاد، همه و همه بدین علت بوده و خواهد بود.

**نشریه:** نویسنده‌ای به نام "گرویدال" ادعا کرده است که جنگ علیه تروریسم با بودجه‌ی دفاعی سرسام آور ایالات متحده مرتبط است.

**چامسکی:** طبیعی است که ایالات متحده مایل است پرداخت‌های نظامی خود را ادامه دهد. کمی پس از فرو ریزی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹، پنتاگون طرح پیشنهادی بودجه خود را با توسل به بهانه‌ی جدید و جالبی موجه می‌ساخت: بجای روس‌ها، به ناگاه از "پیشرفت‌های فنی تهدید آمیز در کشورهای جهان سوم" صحبت به میان آورده شد.

**نشریه:** این ادعا بسیار فراتر از تروریسم جهانی نیست؟

**چامسکی:** بدیهی است که چنین بودجه نظامی عظیمی محض خنده به تصویر رسیده است. این بودجه پایه و اساس تغذیه قسمت اعظم صنایع مدرن ایالات متحده است. مثلاً، همین "اینترنت" تقریباً ۳۰ سال پیش به عنوان یک شبکه منحصر نظامی توسعه داده شد و بعدها در سال ۱۹۹۵ به افرادی مانند "بیل گیتز" (صاحب شرکت مایکروسافت) سپرده شد. سیاست صنعتی ایالات متحده در شاخه‌های کامپیوتر، اتوماسیون، و فن آوری لیزری نیز چیزی غیر از این نبوده است. ابتدا این تکنیک‌ها از جیب مالیات دهندگان، یعنی با بودجه نظامی آمریکا تکمیل و گسترش می‌یابند و در خدمت ارتش قرار می‌گیرند، و در مراحل بعدی محصولات تجاری آنها مصارف عمومی پیدا می‌کنند. در صدر لیست مسائل عمده، مایحتاج قدرتی غدار با قصد کنترل جهان قرار دارد.

**نشریه:** و چه کسی ایالات متحده را کنترل می‌کند؟

**چامسکی:** افکار عمومی آمریکا. هنگامی که جان اف. کندی در ۱۹۶۱ نیروی هوایی این کشور را به بمباران ویتنام فرستاد، اعتراضات بسیار محلودی صورت گرفت. اما، بعداً و با طولانی شدن جنگ، دیگر افکار عمومی آمادگی نداشت که عملیات خشونت بار آمریکا در ویتنام را تحمل کند. این امر عواقبی در برداشت، مثلاً، امروزه هیچ رئیس جمهوری در ایالات متحده قادر نیست جنگی مانند جنگ ویتنام راه بیاندازد. تحلیل سازمان‌های مخفی آمریکا در سال ۱۹۹۸ از افکار عمومی این کشور آنست که عملیات نظامی می‌بایستی بسیار سریع و حتی المنقبوز مخفیانه انجام شود، زیرا درغیر اینصورت حمایت افکار عمومی را به سرعت از دست خواهد داد.

نوام چامسکی، ۶۹ ساله، استاد زبانفلسفی در انستیتو تکنولوژی ماساچوست شهر "بستی" است. او، علاوه بر موضوعات مختلف، چندین کتاب در مورد تروریسم نگاشته است. اخیر نشریه آلمانی "دی وچه" با وی، در مورد انگیزه‌های سیاست خارجی و طرح "جنگ آینده" ایالات متحده آمریکا گفتگویی انجام داده است. در این گفتگو، درکنار برداشت‌های چامسکی، که می‌توان با برخی از آنها موافق نیز نبود، به نکات قابل توجهی اشاره می‌شود. بالوجه به موقعیت جنگی که در مرزهای ایران و افغانستان بوجود آمده و تحریکات تبلیغاتی-سیاسی که امپریالیسم جهانی برای ایجاد جنگ بین دو کشور افغانستان و ایران و تسری آن به کشورهای مسلمان نشین اتحاد شوروی سابق ادامه می‌دهد، توجه به این نقطه نظرات اعتبار بیشتری می‌یابد. با انگیزه آگاهی از این نقطه نظرات، ترجمه گفتگوی مورد بحث را منتشر می‌کنیم.

## ۳ منطقه جنگی برای آمریکا: آفریقا، خاورمیانه و اندونزی

ترجمه: زادفر

**نشریه:** دولت ایالات متحده مبارزه علیه تروریسم را "جنگ آینده" نام نهاده است. عملیات انتقامجویانه نظامی اخیر آمریکا در سودان و افغانستان که در پاسخ به انفجار در سفارتخانه‌های این کشور در کنیا و تانزانیا صورت گرفت، شاخه‌ای از این جنگ آینده است؟ واقعا این جنگ آینده چیست؟

**چامسکی:** این جنگ آینده از همان ابتدای ریاست جمهوری رونالد ریگان مطرح گشت. از آغاز سالهای دهه ۸۰ سیاست حقوق بشر که در زمان جیمی کارتر ارجحیت اولی را داشت، تقدم خود را در سیاست خارجی ایالات متحده از دست داد و جایگاه خود را به نبرد علیه تروریسم سپرد. برای اجرای این دکترین جدید، دستگاه اداری ایالات متحده در دو جهت به حرکت درآمده است. یک جهت آن است که طرف‌های ضعیف را تحت فشار و تهدید تقابل نظامی قرار دهد. سرنگون کردن دو هواپیمای جنگی لیبیایی در سال ۱۹۸۱ اولین نمونه‌ی چنین تهدیدی بود. همزمان و در جهت دیگر، دولت ایالات متحده به تقویت رژیم‌های سرسپرده‌ی خود مانند گواتمالا و السالوادور پرداخت و از تروریسم دولتی این کشورها بی دریغ حمایت کرد.

**نشریه:** آیا عملیات نظامی اخیر آمریکا در افغانستان و سودان از لحاظ حقوق بین الملل قابل توجیه هستند؟

**چامسکی:** خیر! این عملیات موشکی نه به‌یادهای بارز نقض حقوق بین المللی بودند. آنها را حتی با مستمسک قرار دادن ماده‌ی ۵۱ بیانیه حقوق بشر سازمان ملل -حق دفاع از خود- نیز نمی‌توان موجه جلوه داد. دولت ایالات متحده این را به روشنی می‌داند، زیرا این دولت بارها تلاش کرده تا از طریق تفاسیر خلاقانه از این ماده عملیات خشونت آمیز خود را در اقصی نقاط جهان توجیه کند. در حال حاضر این ماده چنان مورد تفسیر قرار می‌گیرد که دولت‌ها مجاز باشند در برابر "حملات احتمالی در آینده" نیز به دفاع از خود برخیزند. هنگامی که پرزیدنت کلینتون، چند ماه پس از آغاز زمامداریش، اجازه بمباران عراق را صادر کرد، این عملیات نظامی را براساس حقوق دفاع از خود در مقابل احتمال تلاش عراق برای ترور جرج بوش توجیه کرد، در حالی که کلینتون در خصوص این ادعای خود هیچ سند و مدرکی ارائه نداد. هنگامی که ایالات متحده در دسامبر ۱۹۸۹ به باناما هجوم برد، سفیر آمریکا از ماده ۵۱ اعلامیه اساسی سازمان ملل به عنوان محمل این عمل نظامی نام برد. حالا دیگر بیانیه‌ی حقوق بشر سازمان ملل از باصطلاح منافع حیاتی ایالات متحده دفاع می‌کند و آمریکا به خود اجازه می‌دهد در هر جا که ضروری تشخیص دهد، به خشونت متوسل شود.

**نشریه:** یعنی شورای امنیت سازمان ملل زائد است؟

**چامسکی:** از دهه ۱۹۸۰ چنین است!

**نشریه:** آیا ایالات متحده در موقعیتی قرار دارد که به عنوان جایگزین سازمان ملل و نوعی قادر مطلق، نقش پلیس بین الملل را بر عهده بگیرد؟

**چامسکی:** دولت‌های بزرگ هر طور که بخواهند عمل می‌کنند و اخلاق در تصمیم‌گیری‌های آنها نقشی ندارد.

**نشریه:** آیا با در پیش گرفتن سیاست ضربه‌ی انتقامی، جنبه‌ی خشونت پیچیده تر نمی‌شود؟

**چامسکی:** ایالات متحده در حال حاضر مدل اسرائیل را در پیش گرفته است، چشم در برابر چشم، دندان در مقابل دندان. اینکه پیروزی این مدل



## نشست سازمان تجارت جهانی

## دیدگاه ارتجاع و بازاری ها

## از تجارت مدرن!

ع. سهند

در نشست سازمان تجارت جهانی که در ۱۹ و ۲۰ ماه مه گذشته در سوئیس برگزار شد، دو گرایش کاملاً متضاد مقابل هم مشاهده شد. یکی سیاست‌های تهاجمی آمریکا در جهت گشودن بازار کشورهای مختلف جهان و دیگری گوشش پراکنده و غیر منسجم کشورهای در حال توسعه در دفاع از منافع ملی خود. همزمان با برگزاری این کنفرانس، تظاهرات گسترده‌ای نیز در حوالی ساختمان سازمان ملل و دفاتر سازمان تجارت جهانی در ژنو برپا شد که طی آن چندین مغازه و اتومبیل نابود شد و بالغ بر ۲۰۰ نفر بازداشت و زندانی شدند. تظاهرات که در اعتراض به آزاد سازی اقتصادی، که به بیکاری و فقر گسترده منجر شده برگزاری شد، پاسخی بود عملی به مواضع تهاجمی ایالات متحده در کنفرانس که عملاً همه درهای مذاکره و گفتگو پیرامون مسائل اقتصادی و تجاری را به روی کشورهای جهان سوم بسته است. بیانیه‌ای که بوسیله کنفرانس وزیران، یعنی عالی‌ترین ارگان سازمان تجارت جهانی در ۲۰ ماه مه صادر شد نیز، تحت تأثیر این دو گرایش متضاد قرار داشت. این بیانیه در حالی که سیاست‌های کلی سازمان تجارت جهانی که ۱۲۳ کشور عضو آن هستند را ترسیم کرد، توانست پیرامون هیچیک از موضوعات مورد اختلاف بین کشورهای توسعه نیافته و کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به نتیجه نرسد.

یکی از خواست‌های کشورهای جهان سوم که مطرح شد، ولی مورد توجه قرار نگرفت، این بود که قبل از شروع دور جدید مذاکرات، موافقتنامه ۱۹۹۴ مراکش، که در برگزیده تصمیمات نهایی مذاکرات دور اروگوئه است، بطور کامل اجرا شود. استدلال کشورهای جهان سوم در این مورد این است که عدم اجرای کامل مواد موافقتنامه مراکش درباره نتایج منفی برنامه اصلاح اقتصادی در کشورهای توسعه نیافته و کشورهایی که بخش اصلی خواروبار و مواد غذایی خود را وارد می‌کنند، و فقدان اقدامات لازم از جانب کشورهای صنعتی در این زمینه، باعث افزایش قیمت‌ها، عواقب منفی برنامه اصلاحات اقتصادی و فشارهای غیر قابل تحمل بر مردم کشورهای جهان سوم شده است. در نتیجه، این کشورها مجبور شده‌اند که بودجه بیشتری را برای واردات مواد غذایی مورد نیاز مردم خود اختصاص دهند. براین اساس، کشورهای جهان سوم خواهان آن شدند که برگزاری کنفرانس وزیران تا سال ۲۰۰۰ هزار و اجرای کامل موافقتنامه مراکش به تعویق افتد. با این وجود، کشورهای صنعتی و در رأس آنها ایالات متحده، تصمیم برگزاری کنفرانس بعدی سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۹ در شهر واشنگتن را به کنفرانس تحمیل کردند.

بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا طی یک سخنرانی طولانی در این نشست، تعهد آمریکا به گشودن تجارت آزاد بین همه کشورها و همه مناطق جهان و تعقیب یک استراتژی تهاجمی از جانب آن کشور در این زمینه را تکرار کرد. او همچنین خواهان باز شدن بازارهای جدید در جهان به روی خدمات مالی و مخابراتی آمریکا شد. کلینتون ضمن سخنرانی خود، هفت پیشنهاد مشخص که جلگه تمامی منافع فراملیتی را در نظر داشته و مغایر منافع کشورهای جهان سوم هستند را مطرح کرد. دو پیشنهاد، بویژه با نگرانی و مخالفت اکثر کشورهای در حال توسعه مواجه شده است. یکی گنجانیدن موضوع تجارت الکترونیکی در دستور کار کنفرانس وزیران که قرار است سال آینده در واشنگتن برگزار شود، و دیگری پیشنهاد همکاری نزدیک بین سازمان تجارت جهانی و سازمان بین المللی کار در زمینه استانداردهای بین المللی کار و قوانین ملی کار. موضع کشورهای در حال توسعه عضو سازمان تجارت جهانی پیرامون پیشنهاد اخیر این است که موافقت نامه‌های بین المللی دیگری بر استانداردهای جهانی کار حاکم بوده و تجارت آزاد و گشودن بازار جهانی به روی تولیدات کشورهای در حال توسعه به هیچ وجه نباید به این موضوع وابسته شود. در نقطه مقابل طرح کلینتون، سخنرانی فینل کاسترو، رهبر کوبا قرار داشت که متکی بر آسار و ارقام فجایی بود که سیطره سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی بر کشورهای در حال توسعه را موجب شده‌اند. کاسترو در سخنرانی خود گفت:

«... در ماه مارس گذشته، دولت ایالات متحده اهداف سیاست تجاری خود برای ۱۹۹۸ را اعلام کرد که بموجب آن، سیاست تجاری آن کشور بایستی تهاجمی، در سطح جهان مستقیم و برای همه مناطق بوده، اینکه ایالات متحده بعنوان مهمترین و موفق‌ترین اقتصاد در نظام تجاری جهان برای یکارگیری نیروی اقتضای و نفوذ خود در پیگیری این اهداف، در موقعیت نیرومندی قرار داشته؛ و اینکه به رغم باز شدن شمار قابل توجهی بازار در سال‌های اخیر، هنوز در سراسر جهان موانع بسیاری در برابر صادرات کالاها و خدمات آمریکائی وجود دارند. اینها نظراتی بنحیت نگران کننده‌اند.»

رهبر کوبا، از جمله سیاست‌های تهاجمی آمریکا را "موافقتنامه چند جانبه برای سرمایه گذاری" ذکر کرد، که به رغم مخالفت شدید ۱۳۲ کشور شرکت کننده در کنفرانس دسامبر ۱۹۹۶، آمریکا با دور زدن سازمان تجارت جهانی و با همکاری ۲۹ کشور عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، مقدمات اجرای آن را فراهم کرده است.

فینل کاسترو در باره تحریم‌ها و مجازات‌های اقتصادی آمریکا علیه کوبا و کشورهای مختلف جهان گفت:

«... در چند سال گذشته، ایالات متحده بیش از ۴۰ قانون و حکم اجرایی مبنی بر اعمال مجازات‌های اقتصادی یک جانبه علیه ۴۵ ملت که ۴۲ درصد جمعیت جهان را در بر می‌گیرند، تصویب کرده است.»

کاسترو درباره عواقب فاجعه آمیز سیاست‌های تحمیلی سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی گفت:

«کشورهای جهان سوم همه چیز خود را از دست داده‌اند: تعرفه‌های گمرکی که از صنایع نوپای آنها حمایت می‌کرد و برایشان منبع درآمد بود؛ موافقتنامه‌ها پیرامون کالاهای اساسی؛ اتحادیه‌های تولید کنندگان؛ شاخص‌بندی قیمت‌ها؛ سیاست‌های ترجیحی؛ و هر ابزاری که از ارزش صادرات آنها حمایت کرده و به توسعه آنها کمک می‌کرد. در مقابل به ما چه داده شده است؟»

عبارت "در مقابل به ما چه داده شده است؟" شعار اصلی تظاهر کنندگانی بود که در بیرون از محل کنفرانس تجمع کرده بودند.

## ایران و سازمان تجارت جهانی

در جریان انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، یکی از برنامه‌های دولتی که در صورت پیروزی "علی اکبر ناطق نوری" به اجرا گذاشته می‌شد، پیوستن به سازمان تجارت جهانی بود. جناح یازنده این انتخابات، پس از چند ماه سکوت، بار دیگر پیشنهاد پیوستن به سازمان تجارت جهانی و تحمیل آن به دولت خانی را آغاز کرد. در ماه‌های اخیر و در پی سخنرانی تهاجمی کلینتون، رئیس جمهور آمریکا در نشست اخیر سازمان تجارت جهانی، دو پیشنهاد مشخص وی پیرامون تجارت الکترونیکی و منطبق کردن استانداردهای بین المللی و قوانین ملی کار با سیاست‌های سازمان تجارت جهانی از جانب هواداران پیوستن ایران به این سازمان نو استعماری، به عناوین مختلف پی گیری شده است. شواهد نشان می‌دهد که در دولت کنونی نیز، طرفداران این پیوند حضور دارند.

بعنوان نمونه، محمد شریعتمداری، وزیر بازرگانی چند هفته پس از سخنرانی کلینتون، بی اطلاع و یا بی اعتناء به مخالفت اکثریت کشورهای در حال توسعه عضو سازمان تجارت جهانی با پیشنهاد آمریکا مبنی بر بررسی موضوع تجارت الکترونیکی در نشست آینده سازمان تجارت جهانی، در جمع خبرنگاران گفت: «الکترونیکی کردن تجارت، تسهیل تجارت، افزایش سود فعالیت‌ها و افزایش قدرت رقابت در تجارت بین المللی را سبب خواهد شد. برای تسهیل و شفاف کردن مقررات و ایجاد امکانات و فرصت‌های بهتر تجاری، باید به سمت استفاده از تجارت الکترونیکی گام برداریم. در زمینه استفاده از تجهیزات نرم افزاری و سخت افزاری در تجارت الکترونیکی، نسبت به دنیا عقب هستیم. تجارت در کشور باید به سوی تجارت بدون کاغذ سوق داده شود و در این امر به همکاری همه دستگاه‌های دولتی، از جمله بانک مرکزی، گمرک و اتاق بازرگانی نیاز داریم.» (سلام ۲۵ تیر ۷۷)

وزیر بازرگانی، که در همین مصاحبه در خصوص عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی گفته است: «(ضرورت دارد نظام جمهوری اسلامی چنان تجهیز شود که در مذاکرات برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی، قوی و کارشناسی وارد عمل شود)، خود در درک و توضیح موضوع تجارت الکترونیکی قوی و کارشناسی عمل نکرده است. وزیر بازرگانی نباید بی اطلاع باشد که تجارت الکترونیکی مورد نظر آمریکا، صرفاً به معنای تجارت بدون کاغذ و یا افزایش استفاده از نرخ افزار و سخت افزار در مبادلات تجاری نیست. تجارت الکترونیکی به زبان ساده بدین معناست که اگر آمریکا موفق شود، در مذاکرات آینده خواست خود را به کشورهای در حال توسعه عضو سازمان تجارت جهانی تحمیل کند و در صورتیکه ایران هم به عضویت این سازمان درآید، در چنین شرایطی تجاری که با بودجه دولتی دستگاه عریض و طویل اتاق بازرگانی را در اختیار دارند، قادر خواهند بود از طریق اینترنت مثلاً ۲۵۰ هزار تن برنج آمریکائی سفارش داده و در همان روز و از همان طریق نیز آنرا بفروش برسانند و خاطر جمع باشند که از جانب دولت و یا مجلس هم محدودیتی برای تجارت آزاد آنها ایجاد نخواهد شد!

در خصوص خواست آمریکا، مبنی بر تغییر قوانین کار در کشورهای جهان سوم موضع وزیر کار تاکنون منطبق با برنامه رئیس جمهور بوده است. حسین کمالی، وزیر کار و امور اجتماعی در تاریخ ۲۳ تیر، در اجتماع نمایندگان واحدهای صنعتی و تولیدی آذربایجان شرقی گفت: «عدم رونق اقتصادی ریشه در مسائلی دارد که با امور کارگری مرتبط نیست و نمی‌توان با تغییر قانون کار آنها را حل کرد. برخی از کارفرمایان به جای ریشه یابی مشکل، به دنبال راه حل‌های غیر منطقی و یا تغییر قانون کار هستند. وی از این تلاش‌ها با عنوان "به بیراهه رفتن" یاد کرد و هرگونه تلاش در جهت تغییر مفاد قانون و یا بازگرداندن مدت بازنشستگی از ۳۰ سال به ۳۵ سال را بر باد دادن دستاوردهای حاصله در این بخش دانست.» (سلام ۲۵ تیر ۷۷)

"ماشاء الله شمس الواعظین"، سردبیر روزنامه "جامعه" و روزنامه "توس" کنونی است. او از جمله روزنامه نویسان بعد از انقلاب است. نخستین تجربه اش را با سردبیری روزنامه "کیهان" آغاز کرد. در سال ۵۸، پس از تصفیه روزنامه کیهان از کادرهای قدیمی این روزنامه و چندین بار دست به دست شدن مونس انتشاراتی کیهان، او را از پشت صحنه مدرسه رفاه و انجمن های وابسته به جامعه روحانیت مبارز تهران، به روزنامه کیهان اعزام داشتند. او به مدت ۱۰ سال در این روزنامه کار کرد و سردبیر آن بود. در سال ۶۹ و بدنبال پایان جنگ، آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری برکنار شد، تجدید نظر در بند شرایط "ولی فقیه" در قانون اساسی، مرگ آیت الله خمینی و تعیین رهبر جدید، یورش سازمان یافته جناح راست، برای تصفیه همه کسانی که در دوران حیات آیت الله خمینی مصدر امور فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بودند، اختلافات در مونس انتشاراتی کیهان نیز بالا گرفت. موج دوم تصفیه های جدی سال ۶۹، شامل حال تجربه روزنامه کیهان نیز شد.

در سال ۵۸ و پس از پیروزی انقلاب و به بهانه تصفیه عناصر وابسته به "چپ" غیر مذهبی، یکبار چنین تصفیه ای انجام شده بود و اینبار تصفیه شامل حال نیروهای مذهبی شده بود، که خود جانشین تصفیه شدگان سال ۵۸ بودند. شمس الواعظین، از سردبیر کیهان، ظاهراً استعفا داد، اما این استعفا در واقع تصفیه ای بود که به صورت استعفاي تحمیلی خود را نشان داد. همانگونه که وابستگان بازار، عوامل ارتجاع مذهبی و چهره های شناخته شده جناح راست جمهوری اسلامی، در تمام ارکان های حکومتی در جمهوری اسلامی، پس از پایان جنگ و مرگ آیت الله خمینی خود را پیش کشیدند، در نشریات و بویژه روزنامه ها نیز وابستگان این طیف زمان را به سود خویش یافته و یورش را آغاز کردند. بسیاری از ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، که اغلب وابسته به شبکه های حجتیه و مؤلفه اسلامی بودند، سرنوشت مطبوعات، تلویزیون، سازمان های فرهنگی و سرانجام وزارت ارشاد اسلامی را بدست گرفتند. این یورش، در روزنامه کیهان آشکارتر از هر ارکان مطبوعاتی دیگر بود. ماموران وزارت اطلاعات و امنیت دوران وزارت محمدی ریشهی (از جمله عباس سلیمی نمین)، سربازجوهاي زندان اوین، که زیر دست لاجوردی تربیت شده بودند، مسئولان ایدئولوژیک زندان های اوین، گورهدشت و... که اکثر از کادرهای انجمن حجتیه بودند، همراه برخی توابعین دست به قلم سازمان مجاهدین خلق، دو کیهان "هوایی" و "زمینی" را تسخیر کردند. آنها با این تصور به اشغال مراکز فرهنگی و مطبوعاتی دست زدند، که تجربه تواب سازی در زندان ها را می توانند از طریق نسخه دیگری از باصلاح کار فرهنگی که در زندان ها کرده بودند، در سطح جامعه به اجرا گذارند. گرچه این سیاست و نقشه، علیرغم همه تلاشی که طی سال های پس از ۶۹ صورت گرفته با شکست روبرو شده، اما هنوز باقی مانده این تفکر و آرزو، در روزنامه کنونی "کیهان" دنبال می شود، در روزنامه "جمهوری اسلامی" پی گرفته می شود، در نشریاتی نظیر "شلمچه" و "لقارات" بر آن پای فشرده می شود و روزنامه "قدس" (وابسته به آستان قدس رضوی) همچنان بدان معتقد باقی مانده و دو روزنامه رسالت و هفته نامه "شما"، (ارکان مؤلفه اسلامی) بعنوان چرخ پنجم بدنبال این کاری درهم شکسته حرکت می کنند.

انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، شکست قطعی اندیشه "تواب" سازی در سطح جامعه را در وسعت شکست عظیم جبهه "ارتجاع-بازار" نشان داد و گشایش نسبی و محدود فضای سیاسی برای مطبوعات تازه نیز نشان داد که اقبال مردم متوجه آنگونه روزنامه نویسی نشأت گرفته از زندان و شکنجه و تواب سازی نیست! در فاصله سال ۶۹ تا انتخابات مجلس پنجم و سپس ریاست جمهوری دوره هفتم، نشریات تخصصی، هفته نامه ها و ماهنامه های فرهنگی، هنری و ادبی عرصه فعالیت دو گروه تصفیه شدگان سالهای بعد از انقلاب بود:

رانده شدگان سال ۵۸ و تصفیه شدگان سال ۶۹ مطبوعات حکومتی و کانون های فرهنگی کشور. گروه دوم فاتحین سال ۵۸ بودند، که اکنون خود شکست خورده و سرافکنده، جبهه را به مسئولین ایدئولوژیک زندان ها، بازجوها و ماموران امنیتی داده و به عقب جبهه منتقل شده بودند. آنها درس های بسیاری از دوران یورش سال ۵۸ به مطبوعات و تسخیر آنها، و سپس شکست و عقب نشینی سال ۶۹ گرفته بودند. مشاهده و آگاهی از سرنوشت دیگر همفکرانشان، در عرصه های دیگر، در دهه اول جمهوری اسلامی نیز چشم و گوش آنها را بیشتر باز کرد. همانها، که بلافاصله پس از درگذشت آیت الله خمینی، از مجلس بیرون ریخته شدند، دولت از دستشان گرفته شد، قوه قضائیه از وجودشان تصفیه شد و...

همه این طیف، به سرنوشتی مشابه محکوم شده بودند. سرنوشتی که ۸ سال تفکر، اندیشه، بررسی و تلاش برای نگهداشتن سترگ های بسیار کوچک در حکومت و در ماهنامه ها و نشریات تخصصی را بدنبال داشت.

روزنامه "جامعه"، مدتی با نام "توس" منتشر شد، و امثال ماشاء الله شمس الواعظین، پیشینه ای اینگونه نیز دارند. همانگونه که جنبش دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، طیف خط امام در مجلس و میان روحانیون حوزه های دینی و... سرنوشت و همخوانی کم و بیش مشابهی با این پیشینه دارند. تفکر و تعمق و چاره جویی برای جبران اشتباهات گذشته، پس زدن دست دراز و پر قدرت ارتجاع و سرمایه داری تجاری-بازاری از حکومت، اجتناب ناپذیرترین واکنش رویدادهای پس از برکناری آیت الله منتظری از قائم مقامی رهبری و سپس پایان خفت بار جنگ و درگذشت آیت الله خمینی، برای بخش وسیعی از آرمان خواهان مذهبی بود. البته همه آنها به یک نتیجه نرسیده اند و چنین انتظاری هم ناپیوسته، اما در اینکه همه آنها به ارزیابی اشتباهات خویش پرداختند، تردید نیست. بی شک تمایل های سیاسی متفاوتی در این طیف شکل گرفته است، که شاید هنوز مرزبندی در میان آنها زود باشد. به همین جهت، تلاش برای انعکاس دیدگاههای وابستگان شناخته شده این طیف و یا فعالان سیاسی و مطبوعاتی این طیف را باید مقدمه ای برای این مرزبندی ها دانست.

بخش هایی از مصاحبه "شمس الواعظین" را که در زیر می خوانید، با همین هدف انتخاب شده است. این مصاحبه، در آستانه لغو قطعی امتیاز روزنامه "جامعه" با وی انجام شده است. یعنی در فاصله حکم اول و حکم دادگاه تجدید نظر. این مصاحبه را همچنین می توان، گفتگویی در آستانه یورش به روزنامه "توس" و به زبردست و لگد زدن شمس الواعظین نیز دانست. یعنی تدارک سومین یورش به مطبوعات، که به دلائل گوناگون ناممکن و یا اگر ممکن نیز بشود، با تحولات منفی بسیاری در مجموعه جمهوری اسلامی باید همراه باشد.

این گفتگو در نشریه "توانا"، که از نشریات تازه انتشار و وابسته به طیف چپ مذهبی و نواندیشان مذهبی است، در داخل کشور منتشر شده است. پس از انتشار این مصاحبه، روزنامه توس نیز تعطیل شد. آثرا با هم بخوانیم:

شمس الواعظین، سردبیر روزنامه "توس":

## "حذف نیروها"

## اشتباهی که نباید تکرار شود!

س: ادامه توسعه سیاسی؟

ج: ... ما به یک پروژه به نام توسعه سیاسی قدم گذاشته ایم که تاکنون تعبیرهای گوناگون و قرائت های گوناگونی از آن شده است و ظاهراً چاره ای هم جز این وجود ندارد که وارد این پروژه شویم. پیش روی جامعه ایران، راه دیگری وجود ندارد. از آن طرف هم تلاش های زیادی می شود که توسعه سیاسی فرع بر سایر فرایندهای توسعه، مثل توسعه اقتصادی و امنیت قلمداد شود... جامعه به نحو عمیقی با پروژه توسعه سیاسی دولت خاتمی پیوند خورده است، تا آنجا که به نظر کارشناسان و ناظران داخلی و خارجی، یکی از نشانه های برجسته موفقیت یا عدم موفقیت این پروژه شناخته می شود.

واقع بینانه به خود پاسخ بدهیم، که نگهداری طیف های گوناگون گردآوری شده در زیر پرچم حادثه دوم خرداد ۷۶، که در مراحل پیشین از نیروهای حذف

س: ضرورت تفکر دینی را در جامعه چقدر می بینید؟

ج: روندی که از قبل شروع شده و نامش اصلاح تفکر دینی است، علی القاعده باید ادامه یابد و ما قائلیم که در تاریخ معاصر سه دوره مهم در سلسله احیاگران داشته ایم. البته اگر نخواهیم به اوایل این سده مراجعه کنیم. از شهریور ۲۰ به بعد، مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی را داریم... پس از شهریور ۲۰ به مدت یک دهه تا سال ۳۲، آزادی نسبی رخ می دهد. دهه ۳۰ تحولات سیاسی ناسیونالیسم و مذهب در ایران شکل می گیرد. تا دهه ۴۰ که شریعتی و مطهری پا به عرصه عمل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی می گذارند و مرحله دوم شکل می گیرد، تا انقلاب اسلامی ایران با رهبری امام، بعد هم مرحله سوم اندیشه نوین دینی را در حرکت دکتر سروش می بینیم.

س: شما از زمانی که روزنامه جامعه متولد شده تا امروز، به لحاظ محتوایی تغییری در آن می بینید؟

ج: ببینید، هدف اول و آخر روزنامه جامعه این است که به سهم خودش از تکرار خطاهای گذشته در مورد حذف بسیاری از جریانات از صحنه سیاسی و فرهنگی کشور ممانعت کند.

س: آیا شما به جناح خاصی هم نزدیک هستید؟

ج: به یک معنا بله، به یک معنا نه. به معنایی که بله است، ما خود را به پروژه فکری به اصطلاح جامعه مدنی آقای خاتمی از نظر گفتمان و تفکر نزدیک می بینیم. اما از حیث سیاسی وام دار هیچ جناحی نیستیم. چنانکه می بینید دیدگاه همه جناح ها، از انصار حزب الله تا نهضت آزادی در روزنامه جامعه انعکاس دارد.

س: اما به نظر می آید که میل روزنامه جامعه به نهضت آزادی بیشتر باشد؟

ج: این بیشتر شایعه است. چون خود نهضت آزادی هم خیلی از ما انتقاد کرده و انتقادشان هم چاپ شده است.

س: شما پیروان از روزنامه جامعه به نهضت آزادی تعلق دارید...

ج: من هیچ تعلق خاطری و تشکیلاتی به نهضت آزادی ندارم، بلکه منتقدش هم هستم. اما از اینکه نهضت آزادی بتواند در کشور فعالیت سیاسی آزاد داشته باشد، پشتیبانی می کنم. همچنان که مایلم انصار حزب الله هم فعالیت سیاسی آزاد داشته باشد.

ما جریان روشنفکری دینی هستیم. به ماهنامه کیان در سال ۷۰، بدنبال مصاحبه با مرحوم مهندس بازرگان جمله شد و بعد هم اتهام کمک خارجی به این ماهنامه مطرح شد. در این مورد، ما گفتیم که این شایعات برای آنست که این نشریه موفق بوده است. خوب، چون موفق است مشکوک می شود. این موفقیت ها را بگذارید به حساب توانایی های یک عده بچه مسلمان.

س: فکر می کنید این بچه مسلمان ها یک روز در ایران به قدرت برسند؟

ج: الان هم هستند. بچه مسلمان ها الان در قدرت سیاسی هستند. اما جریان روشنفکر دینی به هیچ عنوان در پی کسب قدرت سیاسی نیست.

س: می تواند به قدرت سیاسی برسد؟

ج: یک بخشی از آن در قدرت هست. ولی اینکه به شکل انحصاری قدرت را در دست بگیرد، نه به صلاحش است و نه اصلاً چنین چیزی مقدور است. جامعه ایران بیشتر پلورال است و برای حوزه حاکمیت و حوزه قدرت سیاسی گرایشهای گوناگون را می طلبد.

س: آقای شمس الواعظین، روشنفکران دینی فقط به شما و دیگرانی که در جامعه هستند، محدود نمی شود.

ج: نه، همین الان هم آقای خاتمی که از جریان روشنفکری دینی است در قدرت هستند.

س: بله، البته نه به این معنایی که شما می گوئید.

ج: چرا؟ همان معناست، چه تفاوتی دارد؟ چرا این مرزبندیها را ایجاد می کنیم؟ روشنفکری دینی، درون خودش پلورال است، طیف های گوناگونی در آن هست، از تفکر چپ گرفته تا راست مدرن.

## بسته شدن روزنامه "توس"

این آخرین نظرات شمس الواعظین، پیش از بسته شدن روزنامه توس و انتقال او به زندانهای جمهوری اسلامی بود. بدنبال توس، قوه قضائیه طرح یورش به دیگر مطبوعات غیر وابسته به ارتجاع و بازار، از جمله "راه نو"، "توانا" و... را نیز به اجرا گذاشت و در ادامه این یورش، قوه قضائیه تلفن کنندگان به روزنامه ها، نویسندگان آنها و حتی مصاحبه کنندگان با نشریات را نیز با عنوان دفاع از مقدسات اسلامی و امنیت ملی تهدید به تعقیب قضائی کرد! پس از یورش به خانه آیت الله منتظری و حبس خانگی او، یورش به مطبوعات و کتک زدن وزرای دولت خاتمی، مهم ترین یورشهای است که جبهه ارتجاع به "جبهه ضد ارتجاع بازار" آورده است.

موافقت تلویحی وزیرارشاد اسلامی با بسته شدن روزنامه "توس" یک سلسله بحث های جدید و ارزیابی های نورس را پیرامون رقابت های حزب کارگزاران سازندگی و نهضت آزادی ایران موجب شده است، که ما آنرا بصورت جداگانه در همین شماره "راه توده" منعکس کرده ایم. رقابتی که جبهه ارتجاع بازار بیشترین سود را از آن برده و با برپائی یک کمیسیون قضائی ویژه، همان طرح کودتائی را علیه مطبوعات به اجرا گذاشت، که گفته می شود، جزئیات آن تدوین شده بود و ماجرای طالبان و افغانستان، فقط بهانه ای بود برای سرعت بخشیدن به اجرای آن.

ما به ادبیات سیاسی قبل از دوم خرداد بازگشتند و به تعیین مرزها و حوزه های نفوذ خودشان، حتی تعیین مرزهای حاد سیاسی روی آوردند. یعنی، توقعات و انتظاراتی که در دوم خرداد شکل گرفت را طی این یک سال در ادبیات سیاسی جدید نمی بینید؛ یا کمتر می بینید. به استثنای رشد کمی مطبوعات و به استثنای غلبه مفهوم گنگی به نام جامعه مدنی، شما حادثه قابل توجهی را نمی بینید. گفتمان امروز، با توقعاتی که در انتخابات دوم خرداد ۷۶ شکل گرفت فاصله های زیادی دارد. حالا باید گفت این توقعات و انتظارات چه بود؟ امید به زندگی، ایجاد ایرانی آباد و مستقل، بهتر زیستن، برابری حقوق انسان در قیاس با تکالیفش در چارچوب قانون اساسی، حقوق زنان، ایجاد امید در نسل نوین، نسل جوان پرورش یافته در دامن انقلاب و تقویت ساختارهای تضمین کننده، مشارکت هر چه بیشتر توده ها و طبقات گوناگون مردم در گفتمان و در سازوکارهای مربوط به حوزه قدرت سیاسی. اینها جزو خواسته های دوم خرداد بود... اگر ما با سطح توقع مقامات کشور، به دلیل اینکه مثلاً نباید چیزی از جایش تکان بخورد، همخوانی کنیم و گفتمان خود را هم در آن سطح قرار بدهیم، تحولی رخ نداده است. مردم که نباید به ظرفیت چند نفر که حالا مسئولیت دارند نگاه کنند. افکار عمومی نشان داده اند که برای پذیرش داده های نوین ظرفیت بالائی دارند.

س: مشکلی که مطبوعات ما دارند، مسئله اثرگذاری است. مطبوعات انتقادی، اثرگذار نیستند، هیجان ایجاد می کنند. اگر آنها را از جامعه بگیرد هیچ اتفاقی نمی افتد.

ج: فکر نمی کنم اینطور باشد، که شما با قاطعیت می گوئید. اگر نگاهتان به اصطلاح از حیث کمی نزدیک بینانه باشد، بله هیچ اثری نمی گذارد. ولی آتاراش در سیر گفتمان بعدی جامعه ایران خیلی وحشتناک است. برای اینکه یک وزنه را از معادلات سیاسی و گفتمان سیاسی کشور حذف کرده اید و این نبود وزنه، اثر منفی می گذارد.

س: فرق سپاه و ارتش چیست؟

ج: ارتش همان طور که آقای رحیم صفوی گفتند و حرف درستی هم هست، حافظ مرزهای بیرونی کشور است و سپاه حافظ مرزهای درونی کشور در مقابل تهدیدات مسلحانه و تهدیدات ضد انقلاب. این وظیفه ایست کاملاً مقدس و ما هم چنین چیزی را تأیید می کنیم؛ ولی آیا وظیفه دارد که در گفتمان سیاسی کشور وارد شود و در جناح بندی ها جانب یک کسی را بگیرد و جانب یک گفتمان را بگیرد علیه یک گفتمان دیگر؟ این فضا، کاملاً فضای تخصصی است و مربوط است به مجموعه ای از ساختارهای فرهنگی کشور. این نمی شود که بعد از ۲۰ سال هر اتفاقی می افتد بگوئیم گروهک هائی بودند که در لانه هایشان خزیده بودند و حالا ما سنگی انداخته ایم، آمده اند بیرون و بعد سر بزن نگاه به سراغشان خواهیم رفت. اینها چه کسانی هستند؟ شمس الواعظین آمده از سوراخش بیرون؟ جلالی پور آمده؟ خوب، اینها کی هستند؟ اینها فرزندان انقلابند. ما با نیروهایمان نباید مزاح تاریخی بکنیم، این یک شوخی است. بحث ما با سپاه این است: چه کسانی در این کشور مسئول تعیین قلمرو مفهومی امنیت ملی هستند و تعیین مصادیق نقض آن؟ مفاهیم امنیت ملی طی یک گفتمان شکل می گیرد، نه با قاطعیت گفتار یک رحیم صفوی. سابقه حضور و خلوص فداکاری و شجاعت رحیم صفوی سرچایش است و برای ما مقدس است. ولی ما هم در جبهه ای دیگر این سابقه را داشتیم، ولی هیچ وقت نیامدیم اینها را مطرح کنیم. من در دوران جنگ ۶۰۰ سرمقاله جنگی در روزنامه کیهان نوشتم. بیایم چه بگوئیم؟ وظیفه ملی، اسلامی و دینی ام را انجام داده ام و طبیعی هم هست. من در یک جبهه بودم و رحیم صفوی در یک جبهه دیگر. اگر من افکار عمومی را پشت خطوط جبهه بسیج نمی کردم، رحیم صفوی می توانست یک گلرله شلیک کند؟ ملت و لایه های گوناگون اجتماعی هستند که با ساختن بسترهای مناسب می توانند به شجاعت ها، جسارت ها، فداکاری ها و جان فشانی های نیروهای سپاه، بسیج و ارتش کمک کنند. در تاریخ شما سابقه ندارد که ملتی بتواند بجنگد در حالی که در افکار عمومی اش شکافهای عمده و جدی بوده است. ما با سپاه این بحث را داریم. اگر آقای رحیم صفوی و نه سپاه، بخواهد در جامعه مفهومی را القاء کند و از همگان بخواهد که به این مفهوم تن بدهند، تکیه گاه و پشتوانه این مفهوم چیست؟ اگر سلاح باشد، ما دستان را به علامت تسلیم بالا می بریم. ما اصلاً با سلاح کاری نداریم، برای اینکه ما مخالف خشونت هستیم و اساساً در قبال این منطق، ما تسلیم هستیم و رسماً هم این را می گوئیم. ولی، اگر پشتوانه این مفهوم و این منطق، فرهنگ، سیاست و بحث و گفت و گو است، آقای رحیم صفوی باید با ما وارد گفتمان بشوند و طی این گفتگوست که مفاهیمی از قبیل مفهوم امنیت ملی و قلمروهایش و مصادیقش شکل می گیرد. بنابراین، ما اینجا آمادگی داریم.



# "موتلفه اسلامی" و امثال آقای کنی شجره شیخ فضل الله نوری اند!

اینجاست که شیخ فضل الله، بعنوان بزرگترین حامی استبداد و بزرگترین متحد محمد علیشاه دستگیر می شود و بوسیله شیخ ابراهیم زنجانی که دادستان بود محاکمه می شود و به اعدام محکوم می شود.

حجت الاسلام اشکوری در ادامه، بررسی دوران یک ساله زندگی شیخ فضل الله در تهران را قابل بررسی می داند که در تهران چکار می کرد و نتیجه می گیرد:

«کارهایی که او در آن دوران می کرد به نفع استبداد بود. او همدست محمد علیشاه بود...»

اشکوری، سپس نکته مهم و تازه ای را مطرح می کند: «آن کسانی که از شیخ فضل الله دفاع می کنند، بخصوص سعی می کنند که بین شیخ فضل الله و آخوند خراسانی و نائینی اتحاد ایجاد کنند، که همه اینها خواهان مشروطه مشروعه بودند و فقط غریزه ها بودند که چنین و چنان می گفتند، اینجوری نیست. در نقطه مقابل شیخ فضل الله، علما بودند نه غریزه ها و لذا وقتی که ایشان در مرحله سوم موضع گیری اش را شروع کرد، آمد توی میدان توطئه، آن فتوای علمای نجف آمد که «شیخ نوری فاسق است، فاسد است و تصرف او در امور حرام...» این فتوای علمای نجف بود و بعد وقتی که شیخ ابراهیم زنجانی که خودش هم یک روحانی بود منتهی از آزادخواهان و مشروطه خواهان بود، شیخ فضل الله را محاکمه کرد و اعدام کرد، در واقع آن فتوای علمای نجف بود که راه اعدام شیخ فضل الله را باز کرد و گرنه در آن موقع کسی جرأت نمی کرد که بیاید یک مجتهد برجسته را در تهران اعدام بکند.»

یوسفی اشکوری، از این بحث نتیجه جالبی می گیرد: «... ایشان و شیخ فضل الله، مثل بعضی از علمای الان ما بودند. مثلا بعد از صد سال آقای مصباح می آید در نماز جمعه اعلام می کند که دموکراسی با اسلام سازگار نیست... بنابراین آقای شیخ فضل الله نوری بدلیل آن تفکرش، گرایش به استبداد دارد، چون به هر حال در نهایت محمد علیشاه را ترجیح می دهد بر مشروطه خواهان. محمد علیشاه را ترجیح می دهد حتی بر نائینی که مجتهد است... ایشان در مقابل بینش مشروطه و استبداد، خیلی قاطع جانب محمد علیشاه را بعنوان پادشاه اسلام پناه مطرح کرد...»

یوسفی اشکوری، ادامه جریان فکری شیخ فضل الله را در دهه ۳۰ می یابد: «... بعد از فروپاشی استبداد (۱۳۲۰) و رفتن رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی ایران که حرکت و تحرکات تازه ای در تاریخ ایران اتفاق می افتد، می بینیم که یک حرکت سنت گرانی مذهبی بوجود می آید که در فدائیان اسلام و نواب صفوی تجلی دارد. بنظر من اندیشه های سیاسی نواب صفوی یا فدائیان اسلام تداوم اندیشه شیخ فضل الله نوری است و شما حرف ها و صحبت ها را نگاه کنید، باهم مقایسه کنید، می بینید که در همان چارچوب می گنجد. یعنی تلقی ای که از دین دارند، تلقی ای که از حکومت دارند، تلقی ای که از اسلام دارند، تلقی ای که از فقه دارند، تلقی ای که از سیاست دارند، تلقی ای که از غرب و اندیشه های نو دارند، می بینیم که در آن چارچوب البته به تناسب شرایط زمانی خودشان...»

سند دیگری که این روزها در تهران انتشار یافته، نظر یوسفی اشکوری را کاملاً تأیید می کند. کتاب حجیم خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی، از سران ارتجاع مذهبی و از روحانیون پشت پرده، که مشهور به روابط قدیمی با انگلستان است، پرده ها را بیشتر بالا می زند. بسیاری از جریانات امروز، گرایش های روحانیون حاکم و مرتجع، نشان می دهد که این جریان فکری همیشه بین دیکتاتوری و گرایشات مترقی روز، دیکتاتوری را انتخاب می کند. همین گرایش که تا دیروز طرفدار دیکتاتوری محمد علیشاه، سلطنت رضا شاه و کودتای ۲۸ مرداد بود، امروز طرفدار ولایت مطلقه، یا به زبان بسیار ساده "دیکتاتوری ارتجاع مذهبی" است. یکی از اسناد منتشره در کتاب خاطرات فلسفی را در ادامه همین مطلب می آوریم، تا بیشتر با گوشه ای از آنچه که در دوران اخیر در جامعه ایران وسیعاً پخش شده و بر آگاهی عمیق مردم افزوده، آشنا شویم. یعنی، در واقع با ریشه های توطئه پورش به مطبوعات و تصمیمات شتابزده دستگاه های امنیتی و قضائی و مقننه جمهوری اسلامی برای جلوگیری از نشر کتاب و انتشار نشریات!

یوسفی اشکوری، در سخنان خود، با تاریخ معاصر جلو آمده و نکات بسیاری را برای اولین بار فاش می کند:

«... این فکر ادامه دارد و بعد از فدائیان اسلام هم مثلاً در جمعیت موتلفه، در بسیاری از نهادهای مذهبی، بسیاری از علما، همین علمانی که الان از مشروطه می ترسانند مردم را. اینها در واقع وارثان فکری شیخ فضل الله نوری هستند، نوع تفکر همان است. از جمله همین مسئله "مشروطیت تکرار می شود" آقای مهدوی کنی سردمدارش بود در سال گذشته. آقای مهدوی

جناح راست، که اکنون بخش عمده نیروهای ارتجاعی در آن متمرکز و متحد شده اند، ریشه در استبداد کهن سال و در ارتجاع ریشه دار مذهبی در ایران دارد. هرگز در تاریخ ۲۰ سال اخیر ایران، این شجره اینگونه در سطح توده های مردم افشاء نشده بود. در حقیقت مردم ایران طی ۲۰ سال گام به گام با این شجره آشنا و آشناتر شدند، چهره های برجسته آن را شناختند، سازمان ها و تشکل های آنها را شناسایی کردند و اشکال مختلف ستیز آنها با آزادی و آزاد اندیشی را تجربه کردند. بخشی از روحانیون ایران، بصورت بسیار طبیعی و قانونمند، در کنار جنبش و بخشی در برابر آن، بخشی در کنار ارتجاع و بخشی در برابر آن قرار گرفتند. این صف بندی روز به روز دقیق تر، روشن تر و برجسته تر شده و بازهم خواهد شد. "جنبه ضد ارتجاع" در جمهوری اسلامی دارای آن حجم و وسعت تاریخی شده است، که بخشی از روحانیون را نیز شامل شود و شده است؛ بازشناسی این جنبه، شناخت ها، جنبه های مختلف کارزار آن، به ما امکان بازشناسی تاخیر ناپذیر جنبش کنونی را می دهد.

حجت الاسلام حسن یوسفی اشکوری، که اغلب مقالات او، در دوران اخیر در نشریات غیر حکومتی منتشر می شود، در مصاحبه ای با نشریه "مبین" مورخ ۱۷ مرداد ۷۷، به بررسی این ریشه ها پرداخته و برای نخستین بار نکاتی را در مطبوعات ایران باز گو کرد، که در جمهوری اسلامی نه تنها بی سابقه، بلکه عبور از "مرزهای قرمز" ارتجاع است.

یوسفی اشکوری توضیح می دهد، که علماً در انقلاب مشروطیت دو دسته شدند. گروهی از آنان که به رهبری شیخ فضل الله نوری در برابر مشروطیت قرار گرفتند با اصل آزادی مخالف بودند و می گفتند "کلمه منفور آزادی". این تعبیری است که رئیس جمهور، محمد خاتمی هم بعد از آنکه مصباح یزدی آن را درباره آزادی بکار برد، ناقلان این سخنان را مخالفان نفس آزادی دانست.

یوسفی اشکوری، سپس فشرده ای از تحقیق مفصل خود، در باره شیخ فضل الله نوری را شرح می دهد، که بازخوانی آن بسیار اهمیت دارد. او می نویسد:

«... درهیمین دوران (۱۳۲۶ هجری قمری) و بمباران مجلس و سرکوب آزادخواهان و تعطیلی مشروطه شما نگاه کنید در فاصله دوران ۲۶ تا ۲۷، یعنی یکسال دوران معروف به دوران "استبداد صغیر" که مشروطه تعطیل شده و سید محمد طباطبائی در تبعید است و سید عبداً الله بهبهانی که جلوتر از این ترور شده بود و جهانگیر خان صوراسرافیل کشته می شود و بسیاری از آزادخواهان کشته می شوند. نهضت مشروطه که برچیده می شود، شیخ فضل الله نوری در تهران عالم بسیار برجسته ای است و ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با محمد علیشاه دارد و محمد علیشاه با ایشان صحبت می کند. وقتی که محمد علیشاه در راه دوشان تپه با کالسکه داشت می رفت، بمبی بطرفش پرتاب کردند. محمد علیشان برگشت غضبناک آمد توی باغشاه و در آنجا مستقر شد و بنا را بر آن گذاشت که دیگر مشروطه را برچیند. یکرز قبل از بمباران مجلس و حمله به مجلس، شیخ فضل الله دیداری دارد با محمد علیشاه. وقتی که از آنجا بیرون می آید، یکی از مریدان ایشان می گوید که «آقا چه بود؟ چه گذشت آنجا؟» ایشان نمی گوید چه گذشت، بلکه با تبسم معنی داری می گوید که منا قلیان مشروطه را کشیدیم. یا معزوف است که جانی مشروطه را خوردیم. این نشان می دهد که محمد علیشاه کاملاً تحت تاثیر شیخ فضل الله بود که در واقع فتوای نابودی مشروطه و مشروطه خواهان را داده بود.

بعد از پیروزی استبداد و سرکوب مشروطه، شیخ فضل الله بزرگترین عالم تهران است. دیگر در تهران بی رقیب است و در این دوران ایشان یکبار تاز تهران است. در سال ۱۳۲۷ که مجدداً مشروطه خواهان از گیلان به رهبری سردار محمد ولی خان تنگابنی و سردار بختیاری که از اصفهان راه افتاده آمدند، بعد از سه روز جنگ و گریز در تهران، مشروطه مجدداً پیروز شد.

# "اسامه بن لادن"

## کارگزار سازمان های

## مخفی انگلستان!

گردآوری و ترجمه: زادفر

"اسامه بن لادن"، نه "گلدفینگر" فیلم جیمز باند است، که قصد تسلط بر جهان را داشته باشد، و نه "دکتر نو"، که نابودی عالم را در سر پروانده باشد. او میلیاردری است سعودی، که چرخ کوچکی است از ماشین جهانی انتلیجنس سرویس.

پس از بسیاری پایگاه های "بن لادن" در افغانستان، رسانه های گروهی غرب هیاهویی به راه انداختند، تا او را در افکار عمومی، به عنوان "کارلوس" جدیدی معرفی کنند که در مرکز تمام عملیات تروریستی بین المللی قرار دارد. اما، واقعیت چیز دیگریست. او سوپر میلیاردر خبیثی نیست که قصد پیشبرد یک نبرد خصوصی علیه این و آن را داشته باشد، بلکه یک عامل دست دوم در شبکه ی جهانی انتلیجنس سرویس است. شبکه ای که مقاصد مالی، تبلیغاتی و گمراه سازی افکار عمومی را به کمک ایادی محلی خود به اجرا می گذارد.

بن لادن، گگاه تلاش می کند روابط خود با بریتانیا را کتمان کند، ولی لاپوشانی این واقعیت که محل استقرار پایگاه های اصلی او در لندن قرار دارد، غیر ممکن است. در آغاز ماه اگوست بن لادن طی تماسی تلفنی با روزنامه "لندنی آلفدس العربی" دولت بریتانیا را مطمئن ساخت که "هدف، فقط آمریکا و اسرائیل است" و نه بریتانیا. در روز ۲۲ اگوست، سخنگوی بن لادن که مقیم لندن است - عمرنکری - در مصاحبه ای با روزنامه "لندنی آلفدس العربی" گفت که «ما با بریتانیا توافقنامه ی دوستی داریم».

برای درک شخصیت واقعی و موقفیت "بن لادن" می بایستی به دور از هیاهوهای گمراه کننده رسانه های رسمی به بررسی پرداخت، تا علت و چگونگی برگماری این فرد توسط سرویس های مخفی انگلستان را روشن نمود.

از "بن لادن" اولین بار در سال ۱۹۸۰ نام برده شد. از این زمان او به عملیات در قلمرو امور تروریستی و جاسوسی قدم گذاشت و توسط حکومت مارگارت تاچر و دولت های ریگان و بوش بر امور تامین مالی جنگ مخفی غرب علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان گماشته شد. از ۱۹۸۲ او بارها در اردوگاه های آموزشی مجاهدین در پشاور پاکستان با چمدان های پر از دلار برای تقسیم میان ۵۷ گروه مختلف مجاهد دیده شد.

این جنگ اعلان نشده در افغانستان را "گردد کرانبورن"، از اعقاب خانواده سلطنتی "سسیل" در انگلستان، با همکاری "گربه پیل" و به عنوان جزئی از سیاست "حلال بحران" طرح ریزی نمودند، تا به کمک تعصبات مذهبی-اسلامی، اتحاد شوروی را تضعیف کرده، و از سوی دیگر با قدرت گرفتن متعصبین دست آمریکا را نیز از منطقه کوتاه کنند. این سیاست در آن زمان توسط مارگارت تاچر به ریگان رئیس جمهوری وقت آمریکا القاء شد.

بن لادن که خاندانش به واسطه اجرای مناقصه های ساختمانی دولتی، به ثروتی افسانه ای دست یافته بود، به عنوان یکی از کانال های باصطلاح "خصوصی" تامین مالی جنگ در افغانستان انتخاب شد.

بدان و بزرگ خاندان بن لادن- شیخ سلیم بن لادن- نیز در خدمت انگلستان بوده اند. آنها یکی از چهار قوم برگزیده ی عربستان هستند که عضویت افتخاری در "کلوپ ۱۰۰۱" - کلوپ خصوصی پرنس فیلیپ بدانها اعطا شده است.

خانواده ی بن لادن ثروتمندترین خاندان غیر سلطنتی در عربستان سعودی است. خود شیخ سلیم حتی با معیارهای سعودی نیز یک انگولفیل دو آتشه محسوب می شود.

شیخ سلیم حامیانی نیز در آمریکا یافته است. او در سال ۱۹۷۹ از طریق سرمایه گذاری در شرکت های نفتی "زاپاتا اویل" و "آبروستولیمیتد" شریک پسر جورج بوش شد. پسر جورج بوش در حال حاضر فرماندار تگزاس است. (بقیه در ص ۳۸)

کمی از آن کسانی است که در دوران انقلاب و در شورای انقلاب، مخالف آزادی بود. خدا رحمت کند مرحوم مهندس بازرگان را، من چند بار از ایشان شنیدم و خیلی خوشش می آمد از آقای مهدوی کنی. می گفت آدم صدیق و صریحی است. مهندس بازرگان می گفت: در شورای انقلاب مرحوم بهشتی، بعضی از این آقایان دیگر روشنفکرانه و آزادیخواهانه و لیبرال منشانه حرف می زدند، ولی آقای مهدوی کنی در برابر اینها می ایستاد، بخصوص در برابر آقای بهشتی. می گفت آقای بهشتی چرا این حرفها را می گویند؟ آزادی مطبوعات! مگر ما در اسلام آزادی احزاب داریم؟ مهندس بازرگان می گفت که خوشم می آید از آقای مهدوی کنی که همان موقع تحت تاثیر جو نبود حرف خودش را می زد. حالا الان بسیاری از این افراد که در واقع مدافعان فکری و ادامه دهندگان فکر شیخ فضل الله هستند، الان دیگر شرایط جمهوری اسلامی چندان ایجاب نمی کند که حرف هایشان را بزنند و گرنه یک مقدار فرصت بدست بیآورند، دقیقاً همان حرف های شیخ فضل الله نوری را خواهند گفت و همان راه را ادامه خواهند داد و علناً دارند ادامه می دهند. البته هر چند ممکن است بلحاظ نظری از آن حرف ها دفاع نکنند. این همه تجلیل بعد از انقلاب از شیخ فضل الله نوری شده نشان دهنده این تفکر است که اکثریت روحانیت و مستولان جمهوری اسلامی ادامه دهند او هستند. خیابان به نامش می گذارند، نمی دانم مدرسه بنامش می گذارند. اینها شما می بینید که یکبار از نائینی تجلیل شده؟ بطور جدی نمی بینید از آخوند خراسانی تجلیل شده؟ یکبار از سید محمد طباطبائی تجلیل شده؟ این نشان دهنده این است که نوع تفکری که در جمهوری اسلامی حاکم شده بعد از انقلاب، این نوع تفکر همان ادامه راه شیخ فضل الله نوری است که در عرصه های مختلف، در مراتب مختلف تجلی دارد. فکر نائینی بیشتر بعد از شهریور ۲۰ در جریان ملی- مذهبی تجلی دارد. مثلاً بنظر من مدرس از ادامه دهندگان راه فکری نائینی است. آیت الله کاشانی برخلاف آنچه امروز تصور می شود و تبلیغ می شود به هیچ وجه خواهان تفکر حکومت مذهبی از نوع نواب صفوی و فدائیان اسلام و شیخ فضل الله نوری نبوده، یک آدم پارلمان تارست و مشروطه خواه و مدافع قانون اساسی بوده. کاشانی در همین جایگاه قرار می گیرد. آیت الله طالقانی در این چارچوب قرار می گیرد، اصولاً روحانیون مدافع نهضت مقاومت ملی همان پانزده نفر روحانی مجتهدی که مدافع مصدق و حکومت ملی بودند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم نهضت مقاومت ملی را تشکیل دادند مدافع این بودند و روشنفکران مذهبی ما، کسانی مثل بازرگان، مثل دکتر سبحانی، خداپرستان سوسیالیست، نمی دانم نهضت مقاومت، بعد نهضت آزادی، همه اینها در این چارچوب بودند. لذا شما نگاه می کنید که مثلاً طالقانی سال ۳۴ کتاب "تنبيه الامه" نائینی را از گمنامی در می آورد، با یک مقدمه ای به چاپ می رساند، برای اینکه می خواستند با استبداد مبارزه بکنند، و مهدوی بازرگان در دادگاه که در سال ۴۲ استناد به حرف نائینی می کند. یعنی درواقع معتبر ترین کتاب اعتقادی و ایدئولوژیک مسلمانان تا حدودی نو اندیش و ملی مذهبی بوده ...»

نقل از کتاب جدید "خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی

## حجتیه، روحانیون مرتجع و حمایت از شاه!

«... هم در شرایط فقدان یک نیروی سیاسی جایگزین مذهبی، مصلحت روزاین بود که برای حفظ مذهب جعفری، از قانون اساسی مشروطه و وضع مستزلزل موجود حمایت شود. درواقع آقایان علما و روحانیون به قول امیرالمومنین، بین طرفداری از سلطنت مشروطه که در راس آن شاه به ظاهر طرفدار مذهب قرار داشت و یا سکوت در برابر اقدامات گروههای صریحاً الحادی و ضد دین و روحانیت، خیرالشرین را انتخاب کردند. لذا این حمایت دائمی و مطلق نبود، بلکه عمدتاً در مناسبت هائی صورت می گرفت که از جانب گروههای منحرف احساس خطر می شد. مانند چند سال قبل از و بعد از فوت آیت الله اصفهانی که توده ای ها فعال بودند و یا دور دوم نخست وزیری دکتر مصدق که توده ای ها مجدداً قدرت گرفتند. تلگراف جمع کثیری از آقایان علما و ائمه جماعات تهران به شاه بعد از آزادی آذربایجان در سال ۱۳۲۵، تلگراف آیت الله بروجرودی در اوائل شهریور ۱۳۳۲ در پاسخ به تلگراف شاه و همچنین تائید روحانیت از اقدام او در ارتباط با تعطیل کردن حظیرت القدس بهائی ها در رمضان ۱۳۳۴ شمس ازجمله این حمایت ها بود.» (صفحه ۱۱۴)

سی میلیونی را در واقع سی میلیون نفر باید انجام بدهند، نتیجه این کار، ناکارآمدی دولت است. مجمع تشخیص مصلحت به این دلیل به وجود آمد که بین دولت و مجلس بر سر یک لایحه اختلاف است. این لایحه، لایحه ایست که نهایتاً حاصل کار چند کارشناس در یک یا چند وزارتخانه است، اینطور نیست که در جامعه احزاب و مطبوعات به طور نیرومند و نقادانه حضور داشته باشند، دانشگاه‌ها در طراحی سیاست‌های کلان و ارائه لوایح حضور داشته باشند، یعنی یک لایحه که طرح می‌شود بلافاصله در دانشگاه‌ها موضوع پایان نامه‌ها و موضوع کار موسسات تحقیقاتی و موضوع بحث در کلاس‌ها و درس‌ها و احزاب و مطبوعات و از برآیند آن گروهی که لایحه را داده است، آن گروه بشود ستاد و با جمع آوری همه استدلال‌ها، آینده بینی‌ها و تئوری‌ها که حاصل گفتگوهای علمی و فنی همه گروه‌هاست، آن لایحه را ارائه بدهد و پشتش محکم بایستد. اما در کشور ما همه این کارها معکوس انجام شده است و می‌شود. یک گروه می‌خواهد تمام کارها را خودشان انجام دهند. طرح می‌دهند، تحقیقات می‌کنند، تفسیر میکنند و نتیجه اش این می‌شود که به بن بست می‌رسند و نمی‌توانند همدیگر را متقاعد کنند. برای آنکه کارشان برآیند عقل جمعی نیست. حالا هم که به این بن بست رسیده‌اند، باز هم حل مشکل را در درون خود می‌جویند. می‌آیند یک عده از خودشان را می‌کنند مجمع تشخیص مصلحت به عنوان داور و این داور کسانی نیستند جز همانها که تا دیروز با هم نزاع داشتند. اگر این روند ادامه پیدا کند، در آینده البته شاهد خلق مجامع دیگری نظیر تشخیص مصلحت خواهیم بود.

### مشکلات ریشه ای جامعه مدنی

یکی از مشکلاتی که جامعه مدنی در کشور ما دارد، تاریخ شاهنشاهی و استبدادی آن است. به قسمی که وقتی جمهوریت هم شکل گرفت چون افراد در شرایط حکومت‌های خودکامه رشد کرده‌اند و به آن نوع زیست خو کرده‌اند، در جامعه جمهوری هم خود را باور نمی‌کنند و نمی‌توانند براضی قواعد جامعه مدنی را بربایند. بنابراین، حاکمان در دوره جمهوری هم رفته رفته گرایش به ست حکومت یک طرفه و مطیع پرور و غیر مدنی پیدا می‌کنند. یکی از دلالتی که برای مطبوعات آن همه حرم قائل می‌شدند، همین بوده است. وقتی مطبوعات رشد می‌کنند، ناگهان همه وحشت زده می‌شوند. مثلاً این روزها صداهائی شنیده می‌شود خطاب به وزارت ارشاد که آقای وزیر دیگر بس است. یعنی دیگر مجوز مطبوعاتی ندهید. البته کسانی که چنین رفتارهایی می‌کنند دو طیف هستند، یکی ارباب جناح‌های خاص و طرفداران آنها که با رشد و آزادی مطبوعات منافع خود را در خطر می‌بینند و اعتراض می‌کنند، دیگران هم مردمی هستند که به علت همان پیشینه تاریخی که عرض کردم به جامعه مدنی و آزادی‌های مطبوعاتی و اینها عادت نکرده‌اند و لذا دچار ترس و واهمه می‌شوند و احساس خطر می‌کنند، در حالیکه ممکن است منویات سیاسی هم نداشته باشند...

مردم باید یاد بگیرند که موضعشان نسبت به رهبران و صاحبان قدرت، اعم از روحانی و غیر روحانی، مرجع تقلید یا مرجع سیاست، رابطه عقلانی باشد و الا اگر روابط عاطفی حاکم باشد سرسردگی و دنباله روی پیش می‌آید و هر جا که می‌بینید برای این چنین رابطه‌ای دارد تبلیغ می‌شود، بدانید که آنجا نقطه ضعف و آسیب پذیری جامعه مدنی است. این روزها، بحث ذوب در ولایت و این حرف‌ها هم که راه انداخته‌اند، از همین قبیل است... جالب اینجاست که بعضی‌ها دارند دوگانه بازی می‌کنند؛ جناح راستی‌ها از یک طرف قانون را آنقدر مقدس می‌کنند که اختیارات داده نشده به شورای نگهبان را داده شده فرض می‌کنند و از طرفی هم همین‌ها خواهان این هستند که راهی باز بشود که بشود دست توی قانون برد و مثلاً جمهوری اسلامی را به عدل اسلامی تبدیل کرد.

در جامعه ما، فعلاً کمبود قانون نداریم. هر چند ممکن است بعضی از قوانین ایده آل نباشد، ولی اجرای کامل همین قوانین موجود کفایت می‌کند برای رسیدن به جامعه سالم. مثلاً، هنگامی که در گردش آزاد اطلاعات مردم رای دادند و گروهی را برای اداره کشور انتخاب کردند، عاقلانه و قانونی این است که گروه‌های دیگر بگذارند که جناح منتخب کارش را انجام دهد و برنامه هایش را به پیش ببرد. گروه رقیب باید تسلیم رای مردم بشود و شکست خود را قبول کند. الان یک مشکل دستگاه قضائی ماست که تداخل نقش دارد. اینکه رئیس قوه قضائیه همزمان به عنوان یک لیدر جریان سیاسی هم می‌خواهد عمل کند، یا مثلاً رئیس بنیاد مستضعفان، آقای رفیقلوست که رئیس یک موسسه اقتصادی با وظائف معین است، وقتی ماجرای قتم (اشاره به تظاهرات سازمان یافته توسط ارتجاع مذهبی و سپس حمله به خانه آیت الله منتظری و حبس خانگی وی می‌باشد) پیش می‌آید، ایشان مثل یک قاضی

عمادالدین باقی، یکی از نواندیشان جوان مذهبی است، که در دوران اخیر، گفتگوها و مقالات وی در نشریات متعلق به طیف چپ مذهبی و نواندیشان مذهبی انتشار می‌یابد. بسیاری از نظریه پردازان جوان مذهبی، که اکنون در مطبوعات داخل کشور ابراز نظر می‌کنند و یا با آنها مصاحبه می‌شود، اغلب در سال‌های نخست پیروزی انقلاب در ارگان‌های نظامی، جهاد سازندگی و حتی در صفوف نیروهای امنیتی کشور خدمت کرده‌اند، بسیاری از جبهه‌های جنگ بازگشته‌اند و یا از وابستگان مستقیم خانواده‌های قربانیان جنگ هستند. آشنائی نوین آنها نسبت به ارتجاع مذهبی، نقشی که وابستگان به این ارتجاع در سال‌های جنگ در پشت جبهه و برای هموار کردن قبضه قدرت سیاسی- نظامی کشور ایفاء کردند و سرانجام برمسال شدن توطئه‌های کوچک و بزرگ آنها علیه مذهبیهون انقلابی، روحانیون مترقی و مبارز، به این طیف آگاهی وسیعی بخشیده است که آشنائی و آگاهی نسبت به آن، برای هر سازمان سیاسی که واقفا بخواهد در جنبش کنونی داخل کشور سهم داشته باشد، اجتناب ناپذیر است. از جمله مهمترین انگیزه‌های راه توده برای انتشار دیدگاه‌های وابستگان این طیف، همین واقعیت است.

آنچه را در زیر می‌خوانید، گفتگویی است با عمادالدین باقی، که در شماره ۲۳ خرداد نشریه مبین انتشار یافته است. "مبین" از جمله نشریات وابسته به طیف نواندیشان مذهبی و چپ مذهبی است، که بیانگذار آن مهندس غریبانی است. غریبانی که صلاحیتش برای مجلس پنجم از سوی شورای نگهبان رد شده بود، پس از انتخابات ریاست جمهوری، به استانداری آذربایجان غربی برگزیده شد و آنچنان که از اظهار نظرهای مردم در مطبوعات برمی‌آید، از جمله استانداران موفق دولت خاتمی است که پابندی خود را به گشایش فضای سیاسی کشور، در محل خدمت خود حفظ کرده است.

برای اداره کشور و جلوگیری از تکرار اشتباهات

## با رهبری فردی باید وداع کرد!

\* هدف بسیاری از توطئه‌های جاری در کشور، کم رنگ کردن انتخابات مجلس خبرگان رهبری و انحراف افکار عمومی از این انتخابات است!

مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی است که به نظر می‌رسد درعرض پارلمان و دولت قرار گرفته است و برخی وظائفی که باید به عهده دولت باشد، مثل تعیین استراتژی کلی نظام، به عهده این مجمع گزاریده شده است. البته مجمع این وظائف را به نمایندگی از رهبری انجام می‌دهد، اما واقعیت این است که تعیین استراتژی کلی نظام یک امر کلان و بسیار پیچیده است که کار یک نفر و یک مجمع نیست و کار تنها دولت یا تنها پارلمان هم نیست. در دنیای امروز چنین اموری کاری است که دولت، پارلمان، موسسات تحقیقاتی، پایان نامه‌های دانشگاهی و غیره همگی باید بسیج شوند، تا موفق به حل این گونه مسائل و مثلاً ترسیم استراتژی ملی شوند. اشتباهی که در جامعه ما می‌شود اینست که تعیین تکلیف این گونه امور را به عهده افراد می‌گذارند و با این گونه مسائل قیاسی برخورد می‌کنند و خیال می‌کنند که یک امر ذهنی است که از بالا به پایین باید تزیق شود... البته مجمع تشخیص مصلحت فلسفه وجودی اش چیز دیگری بوده که این امور هم بعداً به آن اضافه شده است. حالا یک وقتی مجمع می‌آید سیاست گذاری هائی می‌کند که ممکن است با پارلمان و حتی قوه قضائیه و حتی دولت تضاد پیدا کند و اینها ریشه در فقدان جامعه مدنی دارد. برای پاسخ دادن به این سؤال لازم است برگردیم به اینکه چطور شد مجمع تشخیص مصلحت به وجود آمد. وقتی که یک جمع کوچکی خواست کاری انجام بدهد که این کار را بایستی یک حکومت انجام بدهد و اداره یک کشور

در خصوص سپاه پاسداران، شاید یکی از مشکلات حقوقی، فلسفه وجودی سپاه باشد، چون که در شرایط اولیه انقلاب که سپاه تأسیس شد، با وجود ارتش این سؤال پیش آمد که این ارگان نظامی دیگر برای چیست؟ و جوابی که داده شد این بود که ارتش برای دفاع از مرزهاست و سپاه برای دفاع از دست آوردهای انقلاب. آن موقع توجه به این نشد که ۲۰ سال بعد، ۳۰ سال بعد این کلمه ماموریت حفظ دست آوردهای انقلاب ممکن است منشا چه مشکلاتی بشود. و حالا این دستاویز می شود برای سپاه که به عنوان حفظ دست آوردهای انقلاب وظیفه خودش بداند که علیه مطبوعات وارد عمل بشود که همان بحث تداخل نقش ها پیش می آید، چون این وظیفه ارشاد است که مطبوعات را کنترل کند. پس از انتشار سخنان آقای رحیم صفوی، بعضی دوستان تحلیلشان این بود که ایشان چون آدم خیلی صادق و ساده ای هست، این حرف ها را زده است. ولی من تعلیم این بود که این سخنرانی ادامه همان سناریوی تزریق بحران است برای القای بی کفایتی دولت و در همین راستا بیرون آمدن نوار سخنرانی او در قم را عمدی می دانستم. بحران یعنی اینکه قبلا در جامعه ما این تنش ها نبوده و از زمان آغاز کار دولت جدید این بحران ها تولید شده اند در نتیجه آزادی ها باید تعطیل بشود و رجعت کنیم به گذشته و هدف مهمتر آنها باز این است که نظارت استصوابی را که بطور گسترده ای مورد اعتراض افشار جامعه قرار گرفته، تحت الشعاع قرار دهند و اذهان مردم را از انتخابات مجلس خبرگان معطوف کنند. همچنین ماجرای دستگیری آقای کرباسچی را در همین راستا تحلیل می کردم که هدف، فقط برخورد با شهرداری، برخورد با هاشمی، برخورد با خاتمی و مهمتر از همه اغفال جامعه از نظارت استصوابی و انتخابات خبرگان است. در ماجرای اصفهان و نجف آباد تحلیل من این بود که شاید دست همین نیروها پشت ماجرا باشد. در حالیکه اعتراض مردم نجف آباد خیلی مسالمت آمیز و آرام و کاملاً غیر سیاسی و برخاسته از انگیزه های مذهبی است و کاملاً غیر سیاسی.

می نشیند و بدون اینکه محکمه ای تشکیل شده باشد و بدون اینکه صلاحیت قضاوت داشته باشد و بدون اینکه حتی تحصیلات آکادمیک داشته باشد، می آید حکم به این می دهد که یک مرجع تقلید (یعنی آیت الله منتظری) باید سرش از تنش جدا بشود و یک روزنامه ارگان وابسته آنها هم آن را چاپ می کند. (اشاره به نشریه "بنیاد" است. مجموع این خبر، همان زمان در راه توده منتشر شد)

از آن طرف رئیس قوه قضائیه ما که بایستی در برابر هر قانون شکنی بایستد، می آید در نماز جمعه از یک مشت مهاجم قانون شکن حمایت میکند که حمله کردند به بیت آیت الله منتظری. مشکل اینجاست که رئیس قوه قضائیه اخلاق حرفه ای و اخلاق سیاسی را رعایت نمی کند و گر نه امروز دستگاه قضائی متهم به جانبداری و یک سونگرگی و خط بازی نمی شد. مثلاً اگر رئیس قوه قضائیه قانون شکنی های ماجرای قم را قاطعانه محکوم می کرد، یا وقتی اطلاع پیدا کرد یک نفر شکنجه شده است آن را محکوم می کرد و مسببین آن را مجازات می کرد، امروز این دستگاه وجهه روشن و نیکوئی داشت. همین بحث را اگر بخوام قدری تعمیم بدهم، باید عرض کنم که مشکل فقط مشکل قوه قضائیه نیست و غالب نهادها اخلاق حرفه ای را رعایت نمی کنند. از جمله، قسمتی از جامعه مطبوعاتی ما به اخلاق مطبوعاتی پایبند نیستند. همانهایی که متعلق یا حامی گروه های فشار و انحصارطلب هستند. اینها به جای اینکه صنفی عمل بکنند و تابع ضوابط مطبوعاتی باشند، بیشتر مانند ارگان یک سازمان امنیتی عمل می کنند و بعضاً در جهت حذف و ذم نشریات دیگر حرکت می کنند. (اشاره به نقش نشریاتی نظیر شلمچه، لشارت، روزنامه کیهان و...)

## سوسیالیست های خدا پرست و شرایط ایران و جهان

برخی هفته نامه های جدید در جمهوری اسلامی، نقطه نظرات احزاب و سازمان های مذهبی و ملی قدیمی کشور را منتشر می کنند. از جمله این نشریات، هفته نامه "نامه" است، که متمایل به چپ مذهبی و سوسیالیست های خداپرست ارزیابی می شود.

این نشریه در شماره دوم خود مطلبی با عنوان "جهت گیری طبقاتی" به قلم "حسین رهجو" دارد. در بخشی از این مقاله یک صفحه ای که صفحه دوم "نامه" را به خود اختصاص داده، آمده است:

«... بر روشنفکرانی که به جهت گیری طبقاتی در مبارزه اجتماعی تکیه دارند، فرض است که ضمن تحلیل طبقاتی از تحولات اجتماعی بکوشند این جهت گیری را در تئوری و در عمل، در ذهن و عین جامعه مطرح سازند. بی گمان کمترین دستاورد مثبت اتخاذ چنین مشی و روشی، فرو ریختن دیوارهای بلندی است که طی سال های طولانی میان روشنفکران و توده ها کشیده شده است. چیزی که روشنفکر امروز بیش از هر زمان نیازمند آن است، همراهی و حمایت متن مردم برای ساختن نظامی مردم سالار است، چرا که در غیبت توده ها سخن گفتن از جامعه مدنی یک خیال پردازی روشنفکرانه بیش نخواهد بود. تا توده محروم بر موقعیت و جایگاه اجتماعی خویش آگاهی نیابند، چگونه می توان آنها را نسبت به اصولی چون آزادی و جامعه مدنی حساس کرد و از ضرورت آن سخن به میان آورد؟

عدم اعتقاد به ایدئولوژی طبقاتی راهنمای عمل، در واقع، آخرین سنگر خلق های مستضعف جهان دوم را در مقابل تهاجم نظام سرمایه داری فرو می ریزد. چرا که یک مبارزه با جهت گیری طبقاتی، الزاماً دارای مبانی ایدئولوژیک است. بنابراین طبیعی است که سردمداران نظام سرمایه داری جهانی برای پایان بخشیدن به مبارزات طبقاتی، ابتدا موجد و محرک آن، یعنی ایدئولوژی را بی اعتبار سازند.

حمله امپریالیسم امریکا تا قبل از فروپاشی نظامات سوسیالیستی عمدتاً به مبانی ایدئولوژی سوسیالیسم بود. و در کشور خودمان نیز تهاجم جریانات وابسته به سرمایه داری سنتی و بعضاً صنعتی، به اندیشه های سوسیالیستی دکتر شریعتی و یا خداپرستان سوسیالیست، همه و همه بیانگر بی اعتبار نمودن ایدئولوژی و مبانی فکری مبارزه طبقاتی است. البته تکرار این حملات از سوی مسلمانان تازه روشنفکر نیز بیانگر فقدان یک جهت گیری روشن و مشخص مبارزاتی در عملکرد آنها می باشد.

اعتقاد به جهت گیری طبقاتی در مبارزه، روشنفکر را از پرداختن به مسائل و مشکلات روز جامعه باز نمی دارد. بلکه در جهت حل آنکه فعال تر می کند، چرا که در پرتو اهداف استراتژیک است که می توان به هدف های کوتاه مدت رسید، بدون آنکه به چپ و یا راست در غلطید. امروز اگر مساله اصلی جامعه ما عدم وجود آزادی های مدنی است، روشنفکر معتقد به مبارزه طبقاتی، در پرتو این جهت گیری به تحقق این آزادی ها می اندیشد. بدون داشتن این جهت گیری در مبارزه، مسلمان راه برای کسانی که دارای امکانات بیشتری هستند، هموار می گردد و در اینجا فقط نام ها و نقاب هاست که تغییر می کند و دیگر هیچ.»

## یادی از محمد نخشب

در همین شماره "نامه"، در صفحه نخست، عکس "محمد نخشب"، بنیانگذار "سوسیالیست های خداپرست"، همراه با یادداشتی پیرامون شخصیت سیاسی و خانوادگی وی منتشر شده است. عنوان این یادواره "جوانان بشناسند" است. در این یادواره می خوانیم:

«محمد نخشب سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد، در رشته قضائی از دانشکده حقوق لیسانس گرفت و دوره تحصیلی دکترای اقتصاد را در دانشگاه تهران گذراند و همچنین در رشته مدیریت از دانشگاه نوییورک درجه دکترا دریافت داشت. او در سال ۱۳۲۲ "نهضت خداپرستان سوسیالیست" را بنا نهاد. در سالهای بعد موفق به ایفای نقش موثری در صحنه مبارزات ملی و ضد استعماری و علیه گرایش های انحرافی، فشری و خرافی شد. آنان با تشکیل "حزب مردم ایران" که یکی از احزاب جبهه ملی و از تشکیل دهندگان نهضت مقاومت ملی به شمار میرفت، به مبارزات اجتماعی خود ادامه دادند. آنان روزنامه "صبح امید" را در سال ۱۳۲۸، "جوانان ایران" را در سال ۱۳۳۰، "ندار مردم ایران" ارگان حزب مردم ایران در سال ۱۳۳۱ انتشار دادند. محمد نخشب در سال ۳۷ ایران را ترک کرد و در سال ۳۹ در امریکا به فعالیت پرداخت و روزنامه "اندیشه جبهه" را منتشر کرد. او در ۱۸ شهریور ۱۳۵۵ چراغ عمرش خاموش شد.

دکتر نخشب از پایه گذاران جهان بینی توحیدی اسلام است و بسیاری از صاحب نظران، متفکران و حرکات های نوگرایی دینی معاصر از جمله دکتر علی شریعتی، دکتر کاظم سامی، دکتر حبیب الله پیمان همگی از همزمان و همفکران نخشب و متأثر از تعلیم او بوده اند.»

## کتاب "جامعه شناسی نخبه کشی"

چرا به چاپ هشتم رسید؟

## آگاهی بازگشت ناپذیر

## توده های مردم!

\* در هر قتل، ترور، مرگ مشکوک و یورش خبابانی به مردم و چهره های هنری و سیاسی مورد علاقه مردم، بی اعتناء به تبلیغات حکومتی، مردم انگشت اتهام را به سوی جبهه "ارتجاع-بازار" دراز می کنند!

در ایران، کتابی منتشر شده است بنام "جامعه شناسی نخبه کشی". این کتاب در عرض چند ماه به چاپ هشتم رسیده است. کتاب، گزارش گونه ایست از سرگذشت سه اصلاح گرای به مسند رسیده در تاریخ معاصر ایران، که نه تنها نتوانستند به آرمان های خود برسند، بلکه جان خویش را نیز بر سر این آرمان ها گذاشتند و قربانی دسیسه های سیاست ها استعماری انگلیس و روس و آمریکا و ایادی دیکتاتورمسلک داخلی آنها شدند. دیکتاتورهای که بر تخت شاهی تکیه داشتند و خود را سایه خدا بر زمین، یعنی "ظلم الله" معرفی می کردند. این سه قربانی عبارتند از "میرزا ابوالقاسم قائم مقام"، "امیرکبیر" و "مصدق"، که اولی بدست "محمد شاه" به هلاکت رسید و دومی به فرمان "ناصرالدین شاه" و سومی نیز پس از کودتای دربار پهلوی و انگلیس و آمریکا، به امر محمد رضا شاه زندانی و سپس تا لحظه مرگ و یا "دق مرگ"، در گوشه ده "احمد آباد"، در تبعید شاه بسر برد!

کنجکاوی درباره مضمون این کتاب و شایعاتی که پیرامون آن وجود دارد، به گونه ایست، که اغلب مسافران داخل کشور نسخه ای از آن را به سوغات می آورند و بسیاری از کتابفروشی های فارسی زبان خارج از کشور نیز آن را از داخل کشور آورده و می فروشند.

راه توده در شماره ۷۴، شرح کوتاهی درباره این کتاب نوشت و تفسیر آن را به بعد موکول کرد. اینک آن تفسیر:

وقتی شناخت از پدیده ای به شناخت توده های مردم تبدیل شد، تغییر آن شناخت یا ناممکن است و یا به زمان و تحولات بسیاری نیازمند است. این شناخت، حاصل تجربه خود توده ها، روشنگری نیروها و سازمان ها و نشانه های آشکار اجتماعی است. کمیت و کیفیت این شناخت قابل قیاس با شناخت این و یا آن حزب و سازمان سیاسی و هواداران و اعضای آن نیست و به همین دلیل می تواند واکنشی عمیقاً دگرگون ساز را همراه داشته باشد. یک نمونه انکار ناپذیر این شناخت و واکنش را، توده های مردم در جریان انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری نشان دادند.

امروز در جمهوری اسلامی، توده های میلیونی مردم به این اعتقاد و باور دست یافته اند، که ترور و آدم کشی از درون مافیای ارتجاع مذهبی و بازاری های متحد آنها بر می آید. امروز اطلاع و آگاهی از وجود شکنجه گاهها و شکنجه در جمهوری اسلامی و در تمام ارگان های امنیتی، انتظامی و قضایی آن، به اطلاعی توده ای تبدیل شده است. امروز مردم ایران در هر ترور و آدم کشی دست وابستگان به جبهه ارتجاع-بازار را می بینند. هیچکس امروز در جمهوری اسلامی مرگ طبیعی "احمد حسینی" را باور ندارد و همگان بر این اعتقادند، که همین طیف سر او را زیر آب کردند، تا از باز شدن احتمالی دهان او برای گفتن واقعیات پشت پرده دوران رهبری آیت الله حسینی، برای همیشه آسوده خاطر شوند. این شناخت، چنان بر قدرت است، که بسیار صریح تر و سریعتر از تفسیر و تحلیل این و یا آن حزب و یا سازمان سیاسی، دست مافیای بازار-ارتجاع مذهبی را در ترور جنایتکارانی نظیر اسدالله لاجوردی، بعنوان مهره های سوخته در جمهوری اسلامی می بینند و می گویند: کار خودشان است!

این شناخت (نه بدبینی و سوءظن) چنان است که مردم در مرگ ناگهانی آیت الله طالقانی نیز، دست این جریان حکومتی را می بینند!

پس از انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی، دفتر نخست وزیری و ترور روحانیون بلند پایه، تمامی استدلال ها پیرامون واقعیات این ترورها و انفجارها، که بویژه توسط حزب توده ایران صورت می گرفت، ابعاد توده ای به خود نگرفت، تا امروز که خود توده های مردم و به تجربه خویش به این واقعیات دست یافته اند. ارائه اسناد حزب توده ایران درباره این حوادث، در زمان وقوع آنها، امروز تنها می تواند حقانیت حزب ما را در جامعه گسترش دهد، چرا که شناخت توده های مردم در حد بزرگترین عکس العمل ها به تکامل رسیده است!

ماجرای فروش سریع و رسیدن کتاب "جامعه شناسی نخبه کشی" به چاپ هشتم، در این شناخت خلاصه می شود. یعنی آدم کش بودن جبهه "ارتجاع-بازار"، نویسنده و یا در واقع گردآورنده اسناد مندرج در کتاب "جامعه شناسی نخبه کشی" نیز آگاه از همین امر، سرگذشت سه اصلاحگرای تاریخ معاصر ایران، یعنی قائم مقام، امیرکبیر و مصدق را به گونه ای نگاشته است، که مهر تائیدی باشد بر شناخت و تحلیل عمومی مردم ایران از سرانجام کار دولت کنونی و بویژه شخص "محمد خاتمی"، بعنوان چهارمین اصلاحگرای به مسند رسیده، که ای بسا سرنوشت آن سه نفر دیگر را پیدا کند!

تمام استقبالی که مردم از این کتاب کرده اند، حاصل همین زیرکی گردآورنده و یا نویسنده کتاب از شناخت عمومی مردم ایران، نسبت به مخالفان تحولات مثبت و دشمنان قدرتمند اندیشه های "محمد خاتمی" است. او که "علی رضاقلی" نام دارد، پیش از آنکه تحلیل گر و یا حتی تاریخ نگار باشد، گزارشگری موقع شناس است. او در کمال صداقت در ابتدای کتابش به این واقعیت اعتراف می کند و می نویسد: «واقعیت این است که اگر کسی این نوشته را با این نام به من می داد و می گفت آیا واقعا کاری به صورت روشنشدن و جامعه شناسانه و در خور اسم برگزیده برای عنوان کتاب انجام شده، منی گفتم نه... اگر می گفت پس چه کاری انجام شده، منی گفتم یک قدم برداشته شده در مسیری مشخص، و نه بیشتر.»

در واقع نیز، هدف او فقط نشان دادن و برجسته کردن نشانه های توطئه های خارجی و داخلی (بویژه درباره های فاسد شاهنشاهی) برای مقابله با تحولات و دگرگونی اجتماعی در ایران و قربانی شدن شناخته شدگانی نظیر امیرکبیر، قائم مقام و مصدق است. به همین دلیل او، در هیچ کجای کتابش اشاره به صدها و هزاران قربانی تاریخ معاصر ایران نمی کند، که همگی خواهان بهروزی مردم ایران و تحولات اجتماعی بوده اند و سرخویش را بر سر این راه بریاد داده اند. رضاقلی، تنها به سه نخست وزیر، و سرگذشت تلخ آنها اشاره می کند، تا اشاره ای به سرانجام احتمالی و یا دلایل کارشکنی های کنونی بر سر راه اندیشه های اصلاحگرانه محمد خاتمی کرده باشد. اسناد و مآخذی که بدان ها رجوع کرده محدود و نگاهش به این اسناد نیز شتابزده است. انگیزه این شتابزده گی را می توان در سرعت حوادث داخل کشور و جو عمومی جامعه خلاصه کرد و محدود بودن قدرت تحلیل و تفسیر نویسنده و یا گردآورنده را نیز می توان فاصله او از جمع تحلیل گران تاریخی-اجتماعی ایران دانست. نکته ای که خود نیز بدان معترف است. او مانند میلیون ها ایرانی در این لحظات خواسته است، آنچه را در توان و بضاعت دارد به میدان آورد، تا گوشه کاری را برای خنثی سازی توطئه های پشت پرده حکومتی گرفته باشد. همین! بیشترین مآخذ او نوشته های داریوش آشوری، محمد ابراهیم باستانی پاریزی، کتاب مسعود بهنود، تحت عنوان "دولت های ایران از سید ضیاء تا بختیار" نوشته های محمد کاتوزیان، محمد رضا فضا، نوشته های پراکنده جلال آل احمد، چند رمان تاریخی، نوشته های از علی اصغر خیره زاده، غلامرضا نجاتی و بالاخره "قریبون آدمیت" است، که سهم این آخری بیش از دیگران است. رضاقلی هیچ اشاره ای به انقلاب اکتبر و تاثیر آن بر رویدادهای ایران، جنبش های اجتماعی یکصدسال اخیر، نقش کمونیست ها و تاثیر نهضت های رهانی بخش بر جنبش های اجتماعی ایران و بسیاری مقولات دیگر ندارد. یگانه تلاش شتابزده او نشان دادن دلایل گرفتار آمدن قائم مقام، امیرکبیر و مصدق به سرنوشت شومی است که برایشان رقم زده شد و هوشیار سازی مردم ایران نسبت به ریشه های مخالفت جبهه ارتجاع-بازار بسا محمد خاتمی و اندیشه های اصلاحگرانه اوست. اتفاقاً یکی از دلایل موفقیت توده ای کتاب نیز باید همین سادگی، نشانه یابی و آدرس دهی باشد. نویسنده نه پژوهشگر است و نه ادعای آن را دارد، او گزارشگری وحشتزده از اوضاع کنونی جامعه ایران و نگران بریده شدن رگ "محمد خاتمی" در حیا فین، تبعید او به احمد آباد و یا خفه کردنش به سبکی است که قائم مقام را کردند! اغراق می کند یا نه؟ چنین خواهد شد یا خیر؟ و جنبش کنونی مردم ایران در یک فرد خلاصه شده است یا نه؟ هیچکدام مورد عنایت او نیست. او فقط بر همان ارزیابی و شناختی انگشت گذاشته است، که امروز مردم کوچه و بازار ایران بدان دست یافته اند: حضور مافیای آدم کش،



...» امیرکبیر نشر مطبوعات و دانش را به شیوه‌های مختلف شروع کرد. تا امیر زنده بود، سیاست وی بر روزنامه و قیام اتفاقیه حاکم بود. در روزنامه او گرافه یافت نمی‌شد و رشد افکار عمومی در راستای صیانت منافع ملی و توسعه اقتصادی و تنزیه و تصحیح اخلاق مدنی وجهه همت او بود... امیر مقرر کرده بود که هر کس ۲۰۰ تومان در سال حقوق دیوانی دارد، به ۲ تومان اجیر (آبونه) روزنامه شود و کلیه رجال و کدخدایان و رجال شهری و... را ثبت نام کرده بود که روزنامه «اجیرشوند» و از این طریق به کم و کیف دنیا مطلع گردند. او می‌دانست که زمینه اصلی کارزار با غرب، ابزار نظامی نیست، معرکه اصلی، عرصه پیکار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی است. بنابراین در تمام زمینه‌ها شروع به کار کرد... گوئی ملک ایران آفریده شده بود که هر بد گوهری را بیروارند و چون فربه شد کاسه نعمت بشکنند. از این قبیل اراذل و اوباش همیشه کسانی بوده و هستند که در کنف تاج امپراطوری، اما به خرج دیگران روزگار بگذرانند: امیر نوشت: «حال و روز این غلام بیچاره را ببینید که از دست این زن و مردها چه می‌کشم... آن طبقه آن قدر به بی‌قاعدگی خو گرفته بودند که وضع هر قاعده‌ای را تهدیدی به نفع خود می‌شناختند، چیزی که در میان نبود نفع عموم...» ناصرالدین شاه، تنها حامی امیر نیز به جمع مخالفان پیوسته بود. و امیر به ناچار به شاه نوشت: «چند کلمه عرض دارم، برای اینست که هرزگی و نمامی و شیطنان اهل این ملک را می‌شناسم. از این رشته که بدست آنها افتاده، دست نمی‌کشند و طوری خواهند کرد که این کار منظم را که کل دنیا از شدت حسد به مقام پیرشانی برآمدند، بالمره خراب و ضایع و همچنین که این غلام را خراب کردند، هم جمیع کارهای پخته را خام نسایند... ز منجنیق فلک سنگ فتنه می‌بارد، از خدا مرگ می‌خواهم که این روزهای زیادتی را نبینم...» و شاه حکم را نوشت: «چاکر آستان ملائک پاسبان... حاج علیخان... فراشبانی شهریار... به فین کاشان رفته میرزا تقی خان فراهانی را راحت نمایند...» این سخنان امیرکبیر را مقایسه کنید با سخن حسنک وزیر، وزیر فرزانه و فاضل که به دست سلطان مسعود، هشتصد و چهل و سه سال پیش از آن، یعنی سال ۴۲۵ هجری کشته شد. او پای چوبه دار گفت: «عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگتر از حسین علی نیم!»

«رضاقلی» در بخش مربوط به سرگذشت دکتر مصدق نیز بر همین منوال عمل کرده است. نشانه‌ها و تشابهات بین دیدگاهها و سرنوشت او را با محمد خاتمی یافته و برجسته کرده است. از جمله می‌خوانیم:

«... مصدق بسیار متواضع و آزادمنش بود و خود را خدمتگزار مردم می‌دانست. به سرزنش و تهمت و اقترای سرپرندگان استعمار بی‌اعتناء بود. پس از انتخاب شدن به نخست‌وزیری، دستوری بدین شرح به شهرداری کل صادر کرد: «شهرداری کل کشور: درجراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد.» دکتر محمد مصدق دانش پرور و دانش دوست بود.»

بدین ترتیب و با این نگاه ساده، توده‌ای و مقایسه‌ایست، که توده مردم ایران با مصدق آشنا می‌شوند و نگران سرنوشت محمد خاتمی باقی می‌مانند. کتاب «جامعه‌شناسی نخه کشی» و بویژه عنوان جلب‌کننده و خبری آن، اینگونه و بعنوان بازتاب نگرانی عمومی مردم ایران و نگران سرنوشت آرائی که به محمدخاتمی دادند، بازار کتاب را در ایران تسخیر کرد. رضاقلی بازم دربار مصدق، حتی به اغراق دربار باورهای مذهبی او و برای تحریک احساس همدردی و عمل مردم ایران در شرایط کنونی می‌نویسد:

«... مصدق سرسپرده به منافع ملی و اسلام و عدم عدول از گفته‌های خود و پشت نکردن به منافع مردم بود. منافع ملی را در همه حال بر منافع خودش ترجیح می‌داد. جان خودش را نیز در عمل، در این راه در طبق اخلاص گذاشت. علت اصلی عظمت، همچنین علت اصلی زندان و تبعید او نیز همین پایداری و ساجت و لجاجت در پیشبرد اهداف مقدسش بود. علت سقوطش همان است که در مورد امیر گفتیم. همه دشمنان علیه او متحد شدند، (اشراف، رجال، دربار، کشورهای خارجی) و «ترسماری برای ملتی که در مبارزه بزرگ ضد استعماری خود، امپراطوری بریتانیا را به زانو درآورد اما در پیکار نهانی ایستادگی نکرد و به آسانی صحنه را خالی کرد.» البته این نوع رفتار جزء پاره‌های تن فرهنگ ایران شده است و منظور از این کالبد شکافی فرهنگی در واقع، یک نوع آسیب‌شناسی فرهنگی و شناخت بیماری‌ها و به احتمال، پیشگیری از تکرارهای احتمالی در آینده است.»

جنایت پیشه و خان به مصالح ملی ایران، در جمهوری اسلامی، که برای بقای خویش و ستیز با خواست مردم برای تحولات، از هیچ عملی رویگردان نیست. نکاتی که «رضاقلی» در کتاب خود جمع کرده، نشانه‌های آشکاری از اوضاع ایران امروز همراه دارد، که مردم آن را خوب درک می‌کنند. مثلاً:

«... باریک و ریز شدن در کار امیرکبیر، می‌رساند که وی خوب می‌دانست که بر اثر آنچه فرهنگ ایران به سرخود آورده، امنیت اجتماعی که لازمه نظم و در نتیجه امید به آینده و در نهایت تلاش اجتماعی-اقتصادی است در ایران وجود ندارد و این خودکامگی و بی‌قاعدگی، مهلک‌ترین دشمنی است که در مقابل فعالیت این مردم ایستاده است.» (ص ۱۱۶)

«... امیرنظم و قانون و تامین عدالت و در واقع آنچه را که به نظم میرزاتقی خانی معروف شد، بسیار وسیع می‌دید. او از نظم میرزا تقی خانی نوعی قانونمند کردن قدرت خودکامه و به ضابطه کشیدن هر نوع بی‌ضابطگی را می‌فهمید و به جد در راه آن ایستاده بود. امیر با زمانه هماهنگ نشد، جان خود را بر سر آن گذاشت و همین نکته را نیز کرارا قید می‌کرد که یا به خواسته‌هایش تحقق خواهد بخشید و یا جان بر سر آن خواهد گذاشت. یکی از ابعاد کار او قانونمند کردن قدرت مطلقه شاه بود.» (ص ۱۱۷)

«... امیر، نظم را در تمام کارها جست و جو می‌کرد، هم در سیاست و هم در اجتماع و هم در قضاوت و هم در فعالیت اقتصادی. میرزا آقاخان نوری، دشمن شماره یک امیر و قاتل او، در نامه‌ای به برادرش آورده است: «حالت امروز ایران، دخیلی به شلوغ کاری و هرزگی ایران عهد حاج میرزا آقاسی غیر مبرجوم ندارد، کار نظم و حساب بهم رسانیده...»

و یا در اشاره به کوشش‌های «قائم مقام فراهانی» در صفحه ۹۹ می‌نویسد:

«... این تکیه کلام قائم مقام بود که می‌گفت «دولت سرباز می‌خواهد، دعاگو نمی‌خواهد!». چون می‌دانست «تجارت بی درد» موجب اضمحلال اقتصاد ایران در مقابل قدرت اقتصادی غرب می‌شود، با اجرای قرارداد کاپیتولاسیون و قرار داد تجاری ضمیمه ترکمانچای به شدت مبارزه کرد.»

«... در مناظره سیاسی که میان قائم مقام و سفیر انگلیس در گرفت به سفیر گفت: آن تجارت، وسیله نابودی تدریجی این مملکت فقیر و ناتوان می‌گردد و عاقبت این است که ایران بین دو شیر قوی (روس و انگلیس) پنجه‌ای که چنگالشان را در کالبد آن فرو برده‌اند، تقسیم شود.»

«... برای یک نفر یک و تنها و این همه لشکر فساد و دشمنی، تکلیف روشن است. همه دست به دست هم دادند و به جرم این گناهان غیر قابل بخشایش؛ در صفر ۱۲۵۱ قمری (۱۸۳۵ میلادی) او را در باغ نگارستان خفه کردند... حاج میرزا آقاسی، جانشین قائم مقام و از متسایین به سیاست انگلیس، با دسیسه چند نفر دیگر، جزء عاملین قتل آن سید بزرگوار بود. او درویش مسلک و خرافاتی و بسیار مودی و مکار بود؛ فکر استخاره بود و دنبال مقاصد خود. در ایام نخست‌وزیری این شخص از ایران چیزی باقی نماند و تمام زحمات قائم مقام را نیز به باد رفت.»

جای جای، کتاب ۲۴۰ صفحه‌ای «علی رضاقلی»، یافتن و برجسته ساختن رویدادهای مشابه بین آنچه که امروز در ایران می‌گذرد با دوران صدرات سه نخست‌وزیری است که قربانی توطئه مخالفان تحولات مثبت در ایران شدند. چاشنی این نشانه‌ها و تشابهات نیز اغلب، تشویق مردم به مقاومت در برابر توطئه‌هاست. این تشویق، چنان هیجان زده است، که اغلب چاشنی ملامت تحریک آمیز مردم برای مقاومت و بیداری، و انتقاد از فرهنگ دیکتاتور زده ایران را همراه دارد. این کوشش با چنان حسن نیتی انجام می‌شود، که درک نادرست او و اتهام فرهنگ دیکتاتور پذیری مردم ایران را توجیه می‌کند. نمونه‌هایی از یافتن تشابهات و گاه شبیه‌سازی‌ها را در زیر می‌آوریم:

«... امیر کبیر، رسیدگی و دادخواهی مردم علیه دولت را برای اولین بار جاری کرد. برای اقلیت‌های مذهبی حقوق اجتماعی برابر قائل شد، رسم شکنجه به‌هم راه الغاء کرد... شکنجه یکی از مصادیق «جرم» و به عبارتی هتک حرمت اجتماع و حقوق فردی است. ناقض حرمت و عزت انسان است. فشار بدنی و روحی وسیله اعمال نهانی خودکامگی جهت تعرض به حقوق افرادی است که آن را مطالبه می‌کنند... شرط احراز سمت، وابستگی و خویشاوندی است، همان که امروز جامعه‌شناسان به آن «انتساب» می‌گویند. در نظام‌های ایدئولوژیک هم شرط احراز سمت، سرسپردگی ظاهری به ارزش‌های نظام و پذیرش ظاهری شعارها و تکرار آنهاست... آنچه در دویست ساله اخیر در ایران گذشته، حاکی است که بعد از هر مبارزه و درگیری مستمر به قصد سقوط استبداد، استبداد تازه نفس‌تری جایگزین آن شده است.»

کفتگوی "عبدالله نوری" با نشریه "راه نو"، پس از حمله به وی در نماز جمعه تهران

## هیچ مقام و ارگانی، منهای مردم مشروعیت ندارد!

\* دادگستری تهران و قوه قضائیه باید توضیح بدهد که ۳ میلیارد تومان پول مردم را به چه دلیل به حساب شخصی رئیس

دادگستری ریخته شده و با سود این پول چه کرده اند!

\* راه نو: ما اطلاع داریم که فشار سنگینی اکنون به مراجع وارد می شود تا عده ای را تأیید و عده ای را رد کنند!

**مقدمه راه نوده:** عبدالله نوری، پس از پیروزی انقلاب و تشکیل جهاد سازندگی، نماینده آیت الله خمینی در این نهاد شد. جهاد سازندگی یکی از نهادهای مردمی بود که در جمهوری اسلامی تشکیل شد و پیش از استعفاء هوش، در روستاهای ایران خدمات قابل توجهی کرد. عبدالله نوری، پس از مدتی و ظاهراً بدلیل موفقیتهای که در جهاد داشت و جهاد نیز به نوعی با سپاه پاسداران داشت و هر دوی این نهادها در جلو و پشت جبهه جنگ نقش کلیدی داشتند به سپاه پاسداران منتقل شد و نماینده آیت الله خمینی در سپاه شد. اختلاف دیدگاه های موجود بین عبدالله نوری و علی خامنه ای، که در عدم واگذاری اختیار نیروهای انتظامی در زمان تصدی او در وزارت کشور آشکار شد، ریشه در همین دوران دارد. در دورانی که خامنه ای بعنوان ریاست جمهوری سمت فاذم مقامی آیت الله خمینی در نیروهای نظامی را نیز داشت، همان سمتی که او پس از آنکه بعنوان جانشین آیت الله خمینی تعیین شد، هرگز حاضر به سپردن قائم مقامی آن به هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی نشده است!

عبدالله نوری، از جمله چهره ها و کارگزاران دوران آیت الله خمینی است که پس از درگذشت او سرعت شمول تصفیه شد. البته، ابتدا او را از سپاه پاسداران بیرون کشیدند و به وزارت کشور منصوب کردند و سپس ارتجاع مسلط بر مجلس چهارم، پس از مدتی وزارت را نیز از او گرفت و خانه نشینش کرد! رهبر جدید جمهوری اسلامی، آیت الله محمدی کرمانی را جانشین عبدالله نوری در سپاه پاسداران کرد، که اکنون نایب رئیس دوم مجلس و از سران توطئه علیه دولت محمد خاتمی است. مورد عبدالله نوری، مانند بسیاری موارد دیگر، ریشه در اختلافات، رقابت ها و کینه توری ها و بویژه اختلاف دیدگاه های کاربدستان و بویژه روحانیون، دوران حیات آیت الله خمینی دارد. البته، در مورد عبدالله نوری، آنچه که بازتر است، بی پروائی او در اعلام دیدگاه ها و نظراتش است. او در تمام دورانی که آیت الله منتظری با توطئه جبهه ارتجاع بازار به گوشه خانه رانده شد از او حمایت کرده است. از جمله خمینی که رهبر کنونی جمهوری اسلامی و سران ارتجاع نسبت به او دارند همین امر است. او، در انتخابات مجلس پنجم از تهران انتخاب شد. بسیاری بر این عقیده بوده و هستند که آراء عبدالله نوری را به نام علی اکبر ناطق نوری خواندند، زیرا در غیر اینصورت احتمال راه یافتن ناطق نوری در مجلس ضعیف بود و یا اگر راه می یافت نیز تعداد آراء او کمتر از فاذمه هاشمی و عبدالله نوری بود و بدین ترتیب به ریاست مجلس رساندن او دشوار می شد! عبدالله نوری، سخنگوی فراکسیون طرفدار دولت در مجلس پنجم شد و بسیاری بر این عقیده بودند که اگر دخالت علی خامنه ای نبود، پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، او را برای نمایندگانی مجلس به ریاست مجلس می رسید. پس از پیوستن وی به کابینه خاتمی، یکبار در مجلس اسلامی، یکی از عریضه کلان وابسته به مؤلفه اسلامی و روحانیت مبارز تلاش کرد او را که برای پاسخگویی به سوالات نمایندگان به مجلس رفته بود تگ بزند، که موفق نشد. این تلاشی بود برای درهم شکستن موفقیت او در آذهان عمومی و در میان نمایندگان مجلس. هدایت کنندگان پشت پرده این عمل، که همگان می دانند بران مؤلفه اسلامی، روحانیت مبارز هستند، سرانجام این حمله را در جریان نماز جمعه و راهپیمایی مربوط به شیع جازه قربانیان جنگ انجام دادند و او را به زیر مشت و لگد و چماق گرفتند. مجموعه توطئه هایی که علیه او در دوران اخیر انجام شد، بر اعتبار او در نزد مردم افزود و برخلاف انتظار هدایت کنندگان توطئه ها، او اکنون و در مقام نمایان ریاست جمهوری، چهره ایست که در میان مردم به عنوان مدافع خواست مردم و شخصیتی بی پروا برای سبزه باز ارتجاع حاکم شناخته شده است. در واقع در کابینه محمد خاتمی، او اکنون، بند از محمد خاتمی، شناخته شده ترین و مورد علاقه ترین چهره دولتی است. البته در این مقایسه، باید از محبوبیت مردمی غلامحسین کرباسچی نیز یاد کرد!

در همین مصاحبه ای که در زیر می خوانید و باحتمال بسیار یکی از انگیزه ها و دلایل جلوگیری از ادامه نشریه "راه نو" نیز باید جاب همین نوع نظرات باشد، عبدالله نوری با صراحتی کم سابقه درباره مجلس خبرگان، ضرورت نظارت بر کار رهبری، دخالت های غیر قانونی شورای نگهبان در امور حکومتی، ماجرای دفاع ملایم از خویش در جریان استیضاح و... سخن می گوید. طبعاً، بدلیل محدود بودن صفحات راه نوده، این مصاحبه تا آنجا که به اساس آن لطمه وارد نیامده و نکات اصلی آن از قلم نیفتد، کوتاه شده است.

**راه نو:** شما چه تصویری از توسعه سیاسی دارید؟

**عبدالله نوری:** باید به گذشته دور بازگشت و عللی اصلی حدوث انقلاب را کاوید. به عقیده من، مهمترین عام ایجاد نهضت امام خمینی، مسائل اقتصادی نبود؛ هر چند مسائل اقتصادی هم می تواند در شکل گیری انقلاب نقش داشته باشد، کما اینکه در تسریع انقلاب ما موثر بود. آنچه اساس حرکت امام و مردم را تشکیل می داد، اختناق حاکم بر جامعه بود و این را می توان از سخنان امام و دیگر رهبران نهضت در طول دوره شکل گیری انقلاب به راحتی استنباط کرد. مردم احساس می کردند که اگر حتی نان و آب و زندگی آنها هم تأمین نباشد، در بیان و در انتخابات و در ارائه نظرات آزاد نیستند و در تصمیم گیری های کلان کشور هم نقش ندارند. جو پلیسی شدیدی بر جامعه حاکم بود که حاکمیت نظام از این طریق تعیین می شد و حتی نسبت به اعتقادات مردم نیز تصمیم گیری می کردند و به گونه ای عمل می شد که گویی هیچ ترس و وحشتی از موضعگیری دیگران در مقابل خود نداشتند. بنابراین، شروع نهضت و انقلاب برخاسته از اعتقادات اسلامی و مبانی دینی امام و رهبران انقلاب در راستای برخورد با اختناق و استبداد حاکم بود. البته انقلاب مبانی دیگری نیز داشت مثل سلطه اجانب بر کشور، ولیکن آن حقیقت و اختناق در واقع سرفصل جدی بود که امام به آن پرداختند و مردم را نیز به حرکت واداشتند...

البته در طول ۲۰ ساله دوره انقلاب، ما فراز و نشیب زیادی داشتیم. مثلاً ممکن است یک بعد انقلاب در دوره ای شدت بیشتری داشته و در دوره ای کم رنگتر بوده است. نمی شود گفت که در طول دوره انقلاب ما زمانی را داشتیم که به موضوع توسعه سیاسی اصلاً پرداخته نشده و یا اینکه کسی حق نداشته در مورد این موضوع صحبت کند. کما اینکه الان هم مشکلات عدیده ای ممکن است وجود داشته باشد و قرائت های مختلف، تعبایر متفاوت، برداشت های گوناگون وجود دارد. یک شخصی از توسعه یک چیزی می فهمد، از آزادی یک برداشتی دارد، از تشنج یک چیزی درک می کند و یا از امنیت یک درک دیگری دارد. این را هم به این جهت گفتیم که اصل انقلاب و دو دهه گذشته را هم زمینه ساز بدانیم برای مرحله ای که امروز به آن رسیده ایم و به این شکل نبود که در مقطع تاریخی کنونی همه چیز دگرگون شده و

ما به ناگهان به توسعه سیاسی رسیدیم. البته در دوره ۲۰ ساله گذشته، هر زمان به دلیل خاص خودش و در مقاطعی هم شاید به دلیل بی توجهی به توسعه سیاسی اهمیت خاص خودش داده نشده و امروز بعنوان یک اولویت در برنامه جناب خاتمی مطرح گشته است.

**راه نو:** اینکه حادثه دوم خرداد محصول حوادث دو دهه قبل از آن است و نمی توان آن را صرفاً به شخصیت آقای خاتمی تحویل کرد، نکته درستی است. اما اینکه قبل دوم خرداد در این کشور توسعه سیاسی وجود داشت و یا اینکه ما آگاهانه در راه توسعه سیاسی گام بر می داشتیم، درست نیست. مسأله اصلی آقای هاشمی رفسنجانی سازندگی اقتصادی بود و اصلاً توسعه سیاسی و فرهنگی برای ایشان موضوعیت نداشت. شما به کابینه ایشان نگاه کنید. در روز معرفی هیات وزیران به مجلس، ایشان گفتند من دولت کاری معرفی می کنم، خودم به قدر کافی سیاسی هستم و اگر کار سیاسی لازم بود خودم انجام می دهم. بعد هم وزرای کشور، ارشاد و آموزش عالی (عبدالله نوری، خاتمی، دکتر معین) به مرور و در اثر فشار جناح راست و توافقات پنهانی از کابینه حذف شدند و آقای بشارتی، میرسلیم و گلباگانی جایگزین آنها شدند. آقای میرسلیم فقط حزب الله را حزب می دانست و صراحتاً اعلام کرد به مولفان و نویسندگان و ناشران اعتماد ندارد. آقای گلباگانی اعلام کرد ممکن است سعیدی و فردوسی هم در کنکور جمهوری اسلامی رد شوند. وزیر اطلاعات ایشان آقای فلاحیان بود و بسیاری از دستگیری های خلاق قانون در این دوره صورت گرفت. نمونه اش دستگیری عباس عبیدی که بعداً کاملاً تبرئه شد. آقای هاشمی در مقابل حمله به کتایفروشی ها، اخراج اساتید، برهم زدن سخنرانیها، حمله به بیوت مراجع، دستگیری های گسترده و... سکوت اختیار کرد. عصر، عصر سازندگی بود و ایران به طرف آرمان های اقتصادی "سردارسازندگی" گام بر می داشت. روشنفکران این مسئله را مطرح کردند که بدون توسعه سیاسی و فرهنگی نمی توان به توسعه اقتصادی دست یازید، لذا حرکت نجبگان برای دستیابی به توسعه سیاسی از عواقب ناخواسته سازندگی اقتصادی بود. نه از عواقب برنامه آگاهانه دولت و عزم سیاسی آقای هاشمی. قرائتی از اسلام که در آن سالها حاکم بود و تلقی خاصی از

گروهی به ایشان اعتماد ندارد؟ نه مجمع روحانیون مبارز، نه جناح راست، نه جمعیت ارزشها.

**عبدالله نوری:** آقای هاشمی در جریان آقای کرباسچی همچنان معتقد است مشغول فعالیت است.

**راه نو:** طبق معمول به دور از چشم مردم با جناح راست معامله صورت می گیرد؟ معامله ای که به احتمال ضعیف به نفع شخص هاشمی است، اما به نفع کرباسچی معلوم نیست باشد.

### هاشمی رفسنجانی در کدام جبهه قرار دارد؟

**عبدالله نوری:** نه در جهت نفی فردی و نه در جهت اثبات فردی خارج از حدود واقعیت حرکت نکنیم. در دوره مجلس چهارم در شرایطی قرار گرفتیم که با آن اکثریت قوی جریان راست بر مجلس حاکم شد. اگرچه شاید مواضع جناب آقای هاشمی هم در شکل گیری مجلس چهارم بی تاثیر نبود. دیدگاه آقای هاشمی در چنین شرایطی برخورد با مجلس نبود. ممکن بود اگر من رئیس جمهور بودم دیدگاه دیگری داشته باشم، کما اینکه همینطور بود و با آقای هاشمی هم صحبت کردم و گفتم که نحوه برخورد شما با مجلس مناسب است به گونه دیگری باشد. ولیکن ایشان نظر دیگری داشتند و عمل کردند. نظرات اصلی آقای هاشمی، نظرات اعلام شده ایشان نبود، نظرات اعلام شده، نتیجه فرایند گفتگوی هاشمی با مجلس چهارم بود. الان هم به همین صورت است. آقای خاتمی با شروع حرکتشان مگر نظرشان این بوده که با یک سر مشکلات مواجه شوند یا مثلاً افراد به علت اینکه مقاله ای می نویسند یا حرفی می زنند و یا میزگردی تشکیل میدهند و... که همه اینها استفاده از حقوق شهروندی است، فلان دستگاه برایش مشکل درست کند یا دستگیر شود و یا فلان چا محدودیتی برایش به وجود بیآورند و... مگر اینها جزء پروژه توسعه سیاسی آقای خاتمی است؟ این را باید بدانیم که همه چیز در اختیار آقای خاتمی نیست و ما باید بپذیریم که ما هستیم و مجموعه آنچه که در کشور به عنوان واقعیت ها هست. یک مجلس است، یک قوه قضائیه است، یک نیروهای مسلح است و... و دهها تفکر مختلف که هر کدامش می تواند بر حرکت دولت تاثیر بگذارد. حال با وجود این محدودیت ها آیا می گوئیم خاتمی تغییر کرده و یا باید بگوئیم آرمان های خاتمی در مرحله عمل با مقاومت جدی قدرتهایی روبرو می شود که بر ارگانها و نهادهای تصمیم گیر اصلی سیطره دارند و لذا آقای خاتمی به راحتی نمی تواند پیش بروند. نمونه آن، برخوردی است که در انتخابات میان دوره ای مجلس با جناب آقای بهزاد نبوی شد که بعد از آمدن آقای خاتمی و در فضای سیاسی جدید، دیدیم که آقای بهزاد نبوی که در انتخابات مجلس پنجم صلاحیتش توسط شورای نگهبان تایید شد، در انتخابات میان دوره ای صلاحیتش را رد کردند. یعنی اعمال گذشته هنوز ادامه دارد.

**راه نو:** البته در عین حال که جناح راست رفتارهای تمام خواهانه خود را پس از دوم خرداد تشدید کرده است، اما در طول بیست سال گذشته هیچ مسئله ای به این صورت به طور شفاف در سطح مطبوعات و عرصه سیاسی مطرح نمی شده است. هیچ گاه شاهد محاکمه ای مثل محاکمه کرباسچی نبودیم، هیچگاه شاهد افشای شکنجه از سوی مقام های رسمی، متهمان و مطبوعات نبودیم، هیچ وقت شاهد افشای استفاده یک و نیم میلیارد تومانی از پول شهروندان نبودیم و... جامعه اینک به طور مستمر مسائل را پیگیری می کند و خواهان توضیح مسئولان است. در طول سالهای گذشته هیچ گاه دستگاه قضائی چوون امروز پرسش برانگیز نبوده است. همه اینها حاصل کوشش های نسلی است که احساس می کند مطالبات و حقوق حقه اش نادیده گرفته شده است.

**عبدالله نوری:** شما به گونه ای صحبت می کنید که گویی مردم از تمامی حقوق خود بهره مند شده اند.

**راه نو:** خیر، حداقل حقوق قانونی شهروندان هم در این سالها ایفاء نشده است. من از تامین حقوق و توسعه سیاسی سخن نمی گویم، بلکه از باز شدن اجباری و ناخواسته فضای سیاسی که مهمترین تجلی آن در مطبوعات است سخن می گویم. رفته رفته صدای نسل جدید را می توان شنید و خاتمی فضائی فراهم آورده که صداهای تازه قابل شنیدن باشد. اما از شنیدن صدا تا ایفای حق و به رسمیت شناختن "تفرد" و "دگراندیشی" فاصله بسیار است.

### \* مجلس خبرگان باید قوی، کارآمد و دارای توان نظارت بر کار رهبری و تذکر و انتقاد از عملکرد رهبر باشد!

**عبدالله نوری:** بسیاری از حقوق ملت که در قانون اساسی مندرج است و آقای خاتمی هم در برنامه هایشان آنها را مد نظر دارند باید به طور جدی عملی شوند. نباید به صرف دوتا سخنرانی، سه مقاله و چهارتا مصاحبه، دلخوش کرد که به توسعه سیاسی دست یافته ایم و آزادی تامین شده است. باید دید که اساسی ترین حقوق مردم چیست و راه های وصول به آنها کدام است؟ اتفاقات نگرانی جریان های مضطرب از همین

ولایت فقیه که بر اذهان سیطره داشت نظریه انتصابی ولایت فقیه امکان توسعه سیاسی و فرهنگی را مسدود می کرد. دوم خرداد حرکتی بود در مقابل آن قرائت و آن تلقی. مردم به صراحت تمام اعلام کردند تفکرات شبه توتالیتری و حرکات نفوذاشستی در سطح شهرها را نمی خواهند و سازندگی اقتصادی آمرانه راه به جانی نمی برد. امروز شما از قرائتی دفاع می کنید که اسلام را با دموکراسی و آزادی سازگار می داند، اما توجه داشته باشید که بعضی از فقهای بزرگوار ما دموکراسی را "نظام مشرکانه" می دانند. بعضی از آنها آزادی را مقوله ای غربی و جنسی می دانند و متأسفانه در طی دو دهه قبل چنین قرائت هایی بر ایران سیطره داشته است. این بینش ها مانع توسعه سیاسی و فرهنگی است و هاشمی هیچ گاه با این دیدگاه ها درگیر نشد. او با همین تفکرات می خواست به توسعه اقتصادی برسد.

**عبدالله نوری:** اگر شما معتقد هستید که من یا مثلاً جناب آقای خاتمی یا جناب آقای دکتر معین طرفدار دیدگاه توسعه سیاسی و فرهنگی هستیم، پس این دیدگاه آقای هاشمی هم بوده که موجب شد در دوره اول این افراد در دولت حضور داشته باشند، ولی به دلیل ایجاد دست اندازهای همانند آنچه که الان برای آقای خاتمی ایجاد شده بعداً افرادی کنار رفتند. آقای خاتمی همان آقای خاتمی ارشاد سابق است، خود من در همان وزارت کشور، مکاتبات و مذاکرات و مراسلاتی را که داشتم، همچنین تلاش های مختلفی که در ارتباط با آن دیدگاهها داشتم، مجموعه سخنرانی ها و مصاحبه ها و... داشته ام و آن مواضعی را که داشتم با مواضع کنونی ام تفاوت اصولی ندارد. یعنی همان وقت من بحث نظارت استصوابی را به طور کامل و جامع مطرح کردم و نامه های صریحی در این رابطه و بسیاری افرادی که رد صلاحیت می شدند بین من و شورای نگهبان رد و بدل شد. اما علت اینکه جناب آقای هاشمی مجبور به تغییر افراد کابینه شدند احساس ایشان این بود که اگر بخواهد به قسمت عمده اهداف خویش برس باید از برخی چشم ببوشت. دیگران به ایشان تحمیل کردند و آنها تغییرات در بخش سیاسی و فرهنگی را از ایشان خواستند. وقتی آقای هاشمی می خواست انتخاب کند، گفتند ما که اکثریت حاکم هستیم، می توانیم برای شما مشکل ساز باشیم، و لذا باید تغییر کنند. ظاهراً ما مشکل بوده ایم و هستیم و... البته بسم الله! این مشکلات حالا دارد رفع می شود و البته آن موقع خیلی مسالمت آمیز و راحت تر حل شد. پس آن وقت آمدند گفتند که آقا اینها یک قرائت دیگری از اداره کشور دارند که با آنچه که ما می فهمیم نمی خواند، پس اینها باید بروند کنار.

جناب آقای هاشمی هم در ارتباط با موضوع توسعه سیاسی همین تفکر ما را داشته اند ولیکن آنچه که در اولویت بوده سازندگی در بخش اقتصاد بود و احساس ایشان نگرانی هایی جدی بوده که مخصوصاً بعد از دوران جنگ روی مسائل بازسازی کلی کشور وجود داشته و به این شکل ایشان باز می اندیشیده که اگر بخواهد به بحث توسعه سیاسی بپردازد ممکن است از یک سری از آن مسائل عقب بماند. من کاری به غلط یا درست بودن این دیدگاه ندارم، ولی اینکه ایشان اصلاً برایشان توسعه سیاسی مهم نبوده را قبول ندارم. نکته دیگر، در باب توسعه سیاسی را هم نباید فراموش کنیم و آن نقش اساسی مردم در این رابطه است. مردم تا قبل از مجلس پنجم احساسشان این بود که نقش چندانی در انقلاب و تعیین سرنوشت خویش ندارند و وقتی به آنها گفته می شود که بیایید پای صندوق های رای، حال آنها یا به عنوان تکلیف شرعی یا برای اینکه فقط مهری در شناسنامه شان بخورد می آمدند و پای صندوق های رای حضور پیدا می کردند. اما در جریان مجلس پنجم احساس کردند که این طور نیست، اگر پای صندوق های رای حضور پیدا کنند، اگر به صد در صد اهدافشان نرسند لااقل به ۷۰ درصد اهدافشان می رسند. انتخابات دوم خرداد شد و مردم نقش خود را در دوم خرداد ایفاء کردند.

**راه نو:** آقای هاشمی رفسنجانی گزینش خود را کرده بود و عکس العمل مردم در ۸ سال بعد از ریاست جمهوری ایشان، نفی رویکرد ایشان بود. در واقع مردم می خواستند، بگویند که ما به مشارکت سیاسی نیاز داریم. آیا شما دوم خرداد را به عنوان یک "نه" قبول دارید؟

**عبدالله نوری:** "نه" بود به جناحی که می خواست در عرصه سیاسی-اجتماعی-فرهنگی کشور محدودیت ایجاد کند.

**راه نو:** تلقی عمومی این است که آقای هاشمی همیشه با این جناح پنهانی و دور از چشم مردم معامله می کند.

**عبدالله نوری:** اینکه مواضع ایشان بینابین بوده یک مسئله است، اما من شخصاً اعتقاد ندارم که جریان دوم خرداد نفی آقای هاشمی بود.

**راه نو:** ایشان حتی بر سر وزرائی که تحت فشار راست از کابینه ایشان بیرون رفتند مقاومت جدی از خود نشان نداد و حاضر نبود بخاطر توسعه سیاسی و فرهنگی با کسی درگیر شود و به همین دلیل سریعاً عقب نشینی کرد. در ماجرای کرباسچی هم همین شیوه را در پیش گرفت. همه انتظار داشتند همانطور که کرباسچی مسئولیت کارهای شهرداران را پذیرفت، آقای هاشمی هم مسئولیت کارهای قوی ترین مدیرش را بپذیرد، اما ایشان صرفاً طبق معمول به مذاکرات پشت پرده ادامه داد و دفاع اصلی را به گردن خاتمی و آنها نهاد. آیا به همین دلیل نیست که الان به جز گروه کارگزاران هیچ

جناح راست، و حتی ریاست محترم مجلس، توطئه تلقی می‌شود. در خواست نظارت مجلس خبرگان بر وظائف رهبری از سوی جناح راست توطئه جدید استکبار جهانی و عمل داخلی آنها تلقی خواهد شد. آنها رهبری را فراتر از قانون اساسی می‌دانند و هرگونه اظهار نظری که خواستار عمل به قانون اساسی باشد را توطئه تلقی می‌کنند.

**عبدالله نوری:** ممکن است بعضی‌ها تصور کنند نظارت بر رهبری تضعیف رهبری است، ولی چنین برداشتی را تلویح کنندگان قانون اساسی نداشته‌اند و لذا این نکته در اصل ۱۱۱ قانون اساسی ملحوظ است. آینه بودن یک مومن بر مومن دیگر بین معناست که اگر غیبی در او وجود داشت، دیگری به او تذکر بدهد تا آن را بر طرف کند. آینه انسان را همانگونه که هست نشان می‌دهد. ممکن است یک نفر بگوید چون آینه واقعیت مرا نشان می‌دهد، من به آینه احتیاج ندارم و آینه‌ها را باید از بین برد. جوامع سالم و منطقی نیازمند آینه‌اند. اگر گفته شود خبرگان نباید در صدد نشان دادن معایب احتمالی و بر طرف کردن آنها برآیند، چون تضعیف رهبری است، معنایش آن است که باید معایب باقی بماند. در حالی که این تضعیف رهبری است. وقتی ائمه می‌گفتند اگر در ما خطائی دیدید بر ما آشکار کنید تکلیف ما که انسانهای فوق ائمه نیستیم مشخص است.

**راه نو:** چرا عده‌ای با خشونت مانع طرح این گونه مباحث می‌شوند؟ به آیت الله منتظری بنگرید. ایشان عامل اصلی تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند و با چهار جلد کتاب آن را تئوریزه کردند و تلاش نمودند تا آن را با دموکراسی سازگار کنند. قبل از انقلاب، حضرت امام در نجف، فقه آیت الله منتظری را از بقیه فقها و مراجع تئوریزه دانستند و در آخرین نامه‌شان هم فرمودند: «من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... جنابعالی انشاء الله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید.» وقتی آیت الله منتظری نظرات خود را بیان می‌کند تا حوزه و نظام را گرمی بخشد و نظام و مردم از نظرات ایشان استفاده کنند، با بیل و کلنگ به بیت ایشان حمله می‌کنند، ایشان را ضد ولایت فقیه می‌خوانند و در خانه‌اش زندانی می‌کنند. وقتی با فقیه عالیقدر چنین رفتاری می‌شود تکلیف دیگران مشخص است.

وقتی جنابعالی را که حضرت امام در باره شما می‌فرمایند: «اینجناب جنابعالی را که فردی هستبد فاضل، متدین، مبارز، متقی و با فهم سیاسی بسیار خوب و علاوه بر آن از خانواده محترم شهدا که خود افتخاری است بزرگ می‌باشد...» به خاطر اندیشه‌هایتان تمامت خواهان شما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند، بقیه شهروندان می‌فهمند که آزادی بیان، عدم تمکین و مطیع و گوش به فرمان نبودن چه هزینه‌های سنگینی به دنبال دارد.

من هفته گذشته با بعضی از مراجع تقلید و فقها در قم دیدار داشتم. سخنان و درد دل آنها را از نزدیک شنیدم و فهمیدم که چه فشارهای سنگینی از سوی مراکز مختلف بر آقایان وارد می‌شود. مثلاً خیلی صریح به مراجع گفته می‌شود که هیچ کس را به عنوان مجتهد تأیید نکنید، از فلان شخص تعریف کنید، بر علیه این اشخاص صحبت کنید و... در طول تاریخ هیچگاه چنین فشارهایی به مرجعیت شیعه تحمیل نشده است.

**عبدالله نوری:** اینها ناشی از عدم توسعه سیاسی است. باید نهاد مرجعیت و حوزه استقلال خود را حفظ کند و در شرایط توسعه سیاسی بتواند نقش خود را به خوبی ایفا کند. من نمی‌خواهم کل نظرات آیت الله منتظری را تأیید کنم. من نسبت به نقطه نظرات ایشان ایرادات و اشکالاتی داشته و دارم، ولی نحوه برخورد با ایشان را برخورد مناسبی نمی‌دانستم و نمی‌دانم و فکر می‌کنم این نحوه برخورد به نفع اهداف برخورد کنندگان هم نیست.

**راه نو:** یکی از اتهامات شما در جلسه استیضاح، از طرف مخالفان، ارتباط شما با آیت الله منتظری بود. شما در پاسخ گفتید نقطه نظرات خود را در جلسه شورای امنیت ملی مطرح کرده‌اید و اخیراً هم در مشهد فرمودید «آیت الله منتظری به عنوان یک انسان از نظر فضل و علم، کسی است که مورد شهادت حضرت امام بود، آن گونه که در نامه هشت فروردین، امام مطرح فرموده‌اند که آخرین دیدگاه حضرت امام راجع به ایشان بوه است. بنابراین اصلاً مباحث علمی و جایگاه علمی ایشان در حدی نیست که من بخواهم راجع به ایشان نظر بدهم.» اولاً اتهام ارتباط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ثانیاً درباره نکات ناگفته چه سخن جدیدی برای شهروندان دارید؟

**عبدالله نوری:** اولاً من ارتباط منظم و جدی با آیت الله منتظری نداشته‌ام و این حرف غلط است. منتهای من با برخورد هائی که با آیت الله منتظری شده و می‌شود موافق نبوده و نیستم و اشکال من این است که حرکات انجام شده را تأیید نکردم و اگر در جایی قرار بوده رای بدهم به سیاست‌های اعمال شده رای منفی داده‌ام.

**راه نو:** برخورد نابرابر با افراد و گروه‌ها یکی از مشکلات جاری جامعه ماست. دست جناح تمامت خواه از آستین راست افراطی (فاشیست‌ها) خارج می‌شود و با خشونت و ضرب و جرح امنیت را در شهر از نیروهای دگر اندیش سلب می‌کند. خشونت گران پادوهای شناخته شده‌ای هستند که به راحتی پس از اعمال قانون شکنانه و مجرمانه خود با انتخار مصاحبه می‌کنند و تازه طلبکار هستند که چرا نتوانسته‌اند حریف را از عرصه حیات حذف کنند. آقای کرباسچی بخاطر هزینه کردن حساب مدیران، جرم

نکته است. آنها اگر مطمئن بودند که با گفتار و نوشتار حاکمیتشان متزلزل نمی‌شود، با آن مخالفت نمی‌کردند. مهمترین مسئله کنونی ما، رسیدن به اقتدار ملی از طریق توسعه سیاسی است و معنای اقتدار ملی در اختیار گرفتن حاکمیت توسط مردم در همه زمینه‌ها و ابعاد می‌باشد. در قانون اساسی، همه نهادها و ارکان‌ها از مردم مشروعیت می‌گیرند. هیچ مقام و ارگانی منتهای مردم مشروعیت قانونی ندارد. مخالفت ما با نظارت استصوابی به همین علت است. نظارت استصوابی اگر در راستای اعمال حاکمیت ملی باشد درست است، اما اگر در راستای جلوگیری از اعمال حاکمیت ملی باشد نادرست است و باید لغو شود. نظارت شورای نگهبان برای جلوگیری از حاکمیت ملی نیست، بلکه برای اعمال حاکمیت ملی است. نظارت استصوابی یک نوع قیمومت بر حقوق انتخاب شونده و انتخاب کننده است که به نظر من هر دوی آنها غلط است.

## \* من آنجا که قرار بوده به اعمالی که در رابطه با آیت الله منتظری شد رای بدهم، رای منفی به این اعمال داده‌ام!

**راه نو:** شما فرمودید در انتخابات مجلس پنجم مردم فهمیدند که آرایشان در تعیین حاکمان موثر است و در انتخابات ریاست جمهوری این نکته بر مردم بیشتر آشکار شد و لذا اینک جنب و جوش فراوانی بر عرصه سیاسی کشور حاکم است و شهروندان خواهان افزایش مشارکت سیاسی و تأثیر موثر بر عرصه سیاست‌اند، اما جناح تمامت خواه، یعنی گروه اقلیت راه‌های حضور مردم را به طرق گوناگون مسدود می‌کند. حدوداً چند هفته دیگر شاهد برگزاری انتخابات مجلس خبرگان هستیم و جناح راست برای مشروعیت نظام و مجلس خبرگان به آرای ۴۰ میلیونی مردم نیازمند است، اما با توجه به اینکه حضور میلیونی مردم به مجلس مردمی می‌انجامد، نه مجلسی مطیع و گوش به فرمان، لذا آنها به طرق مختلف حضور مردم را کاهش می‌دهند. برای تشخیص شرایط و صفات رهبر به تخصص‌های گوناگون نیاز است که ربطی به علم فقه ندارد. وظایف و اختیارات رهبری همه مرید این نظر است و هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که فقیه با خواندن علم فقه خبره تخصص‌های گوناگون شود و توان تشخیص تمامی حُرّه‌ها را پیدا کند. لذا برای شناخت صفات و شرایط رهبر و برای نظارت بر وظائف و اختیارات رهبری، حضور سیاست‌شناسان، مدیران، نظامیان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، هنرمندان و... لازم و ضروری است. اگر فقها انتخاب رهبر را حق انحصاری خود می‌دانند چرا مانند کپش‌ها و ایتیکانی مخصوص به خود نمی‌سازند که در آن قلمرو حکمرانی را هم فقط به خودشان محدود کنند و نه به کل شهروندان؟

**عبدالله نوری:** بهتر است خبرگان تخصصی شود. این نکته نه اشکال شرعی دارد و نه اشکال عقلی. خبرگانی مرکب از متخصصان واقعی رشته‌های مختلف که هر یک در زمینه یکی از شرایط و صفات و یا وظایف و اختیارات رهبری مسئولیت داشته باشد و آن متخصصان هم توسط مردم انتخاب شوند. آیا چنین مجلس خبرگانی که می‌خواهد رهبر را عزل و یا انتخاب کند، نظارت بهتری بر رهبری نخواهد داشت؟ متأسفانه پس از طرح این مسائل عده‌ای جنجال به پا می‌کنند که فقه تشیع زیر سؤال می‌رود. مشخص نیست که کجای فقه زیر سؤال می‌رود. تشخیص فقاقت رهبر با فقه است، اما تشخیص بینش سیاسی رهبر با سیاستمداران است و تشخیص بینش نظامی رهبر با نظامیان است، تشخیص بینش قضائی رهبر با حقوقدانان است و... جامعه ما توجیه نیست که چرا خبرگان فقط مرکب از فقهاست؟ الان دو دوره از خبرگان می‌گذرد، اما بیلان کار آقایان در زمینه نظارت بر رهبری مشخص نیست. چرا آقایان گزارش عملکرد خود را در اختیار شهروندان نمی‌گذارند و نمی‌گویند مثلاً در چه مواردی به رهبر تذکر داده‌اند، در چه زمینه‌هایی ایراد گرفته‌اند، نتیجه ایرادات و تذکرات آنها چه بوده است. به هر حال رهبر که معصوم و مصون از خطا نیست. جامعه مطلقاً در جریان عملکرد خبرگان نیست.

## \* من دفاع از خود را ملایم کردم، تا دوستان ما که می‌گفتند نباید بهانه بدست مخالفان داد، ببینند که مخالفان، کاری به تسلی و ملایمت حرف‌های ما ندارند، آنها تصمیمشان حذف مخالفان است.

**راه نو:** از نظر عده‌ای، نظارت خبرگان بر رهبری به تضعیف رهبری می‌انجامد. مثلاً نصب عالیترین مقام قوه قضائیه برعهده رهبری است. اکثریت شهروندان از عملکرد ده سال گذشته قوه قضائیه و مدیریت آقای یزدی ناراضی‌اند. بسیاری از گروه‌ها عملکرد قوه قضائیه را سیاسی-جساحی می‌دانند. حال فرض کنید که مجلس خبرگان به نمایندگی از سوی مردم در این باره به مقام رهبری تذکر دهد و یا از او سؤال کند. آیا این مسئله جایگاه رهبری را پرش برانگیز می‌کند؟ در حال حاضر طرح پرش در باره عملکرد نهادها و ارگانهای تحت کنترل رهبری از سوی مطبوعات، از طرف سران

می خواهم با چوب لای چرخ گذاشتن و شهادت طلبی برای دولت جناب آقای خاتمی، مشکل ایجاد کنم. مصلحت جمعی براین قرار گرفت که دفاع ملایم باشد.

## مطبوعات و افشای شکنجه

### در جمهوری اسلامی

هفته نامه "آبان": شهردار تهران در جلسه محاکمه خود گفت: «قاضی پرونده آقای "تومیری" در جلسات تحقیق از شخص بنده و دیگر متهمین با اصرار و اعمال نظر و ایراد فشار روانی و تهدید جدی، قصد اخذ اعتراف در خصوص جرائم تعریف شده ادعائی مورد نظرش را داشته است. سرکار خانم م.الف. یکی از مدیران شهرداران مناطق مختلف تهران که به مدت ۱۱ روز در سلول انفرادی، آن هم با اعمال فشارهای روانی طاقت فرسا، زندانی بوده و قاضی به خاطر انعقاد قراردادهای سازمان خدمات کامپیوتری شخصا به اعمال فشار روانی و توهین و حتی قصد اخذ اعتراف در خصوص مسائل ضد اخلاقی و منکرانی علیه اینجانب را داشته است. در طول مدت بازجویی و تحقیقات متهمان با چشمانی بسته و روحی متلاشی و روانی خراب محکوم به تحمل مصیبت ها بودند و تحت فشار سخت ترین حملات و ضربات بازجویان قرار داشتند... البته افرادی با کابل و شلاق همچون ستمگران به تهدید و ارباب کمر به شکستن متهم بسته بودند... اکثر اقرارهایی که از متهمین گرفته شده، آمیخته به اذیت و آزار بدنی و پی خوابی بوده است.»

نشریه آبان در پایان می نویسد: این اظهارات از این نظر اهمیت دارد که یک مقام برجسته در جمهوری اسلامی ایران برای اولین بار به طور صریح از وجود شکنجه در زندان ها خبر داده است. تاکنون جمهوری اسلامی ایران ادعای وجود شکنجه در زندان ها را با این عنوان که این موضوع از سوی مخالفان نظام مطرح شده است، رد می کرد.

### افشای حجتیه در مطبوعات داخل کشور

محمد جعفر ایرانی طی نامه ای خطاب به آیت الله خرازی، عضو فقهای شورای نگهبان، که در نشریه "مبین" (۲۳ خرداد ۷۷) چاپ شده، می نویسد: از صدر انقلاب تا به حال، گروه متحجر و واپسگرانی با نقاب مذهب و دین و تسک جستن به خرافاتی غیر عقلانی و عوامانه و استناد به تعبیر و برداشت های درونی از آیات قرآن سعی در ایجاد مسیری غیر اصولی و ضد اسلامی بنام انجمنی که بدست امام و یاران او منحل گردیده را دارند...

فراموش نکرده ایم فرمایش حضرت امام را در جایی که خطاب به برخی تفکرات التقاطی در جمع روحانیون فرمودند: روحانی ناهانی که قبل از انقلاب دین را از سیاست جدا می دانستند و سر بر آستانه دربار می سائیدند، یکمرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آنهمه زجر و آوارگی و زندان کشیدند تهمت وهابیت زدند. دیروز مقدس نهای بی شعور می گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است، امروز می گویند مسئولین نظام کمونیست شده اند... بگذارم و بگذرم و دانشه ها را بیش از این تلخ نکنم. ولی طلاب جوان باید بدانند که پرونده تفکر این گروه همچنان باز است و شیوه مقدس مابنی و دین فروشی عوض نشده است. شکست خوردگان دیروز، سیاست بازان امروز شده اند.

### سرمقاله روزنامه "توس"

روزنامه "توس" در آخرین شماره های پیش از توقیفش در اشاره به مسئله رهبری، ولایت فقیه و احتمالا موقعیت آیت الله منتظری طی مقاله ای نوشت: «... امام علی باحیه شایستگی ها و برجستگی هایش و با این که "حق محض" و "محض حق" بود، از اقبال مردم برخوردار نشد و این اسطوره بزرگ همه زمان ها به دلالی، که حتما مهمترین و تعیین کننده ترین آنها عدم رویکرد مردم به او بود سال ها خانه نشین شد و تنها زمانی به "حاکمیت" رسید که "مردم سوش هجوم آوردند تا با او بیعت کنند و خود حضرتش تاکید می کرد که «اگر مردم به سراغ من نمی آمدند و حجت را تمام نمی کردند، خلافت را رها می کردم.»

این نکته را هم باید افزود که در تمام آن بیست و پنج سال سکوت حضرت امیر، طبق عقیده ما شیعیان امام بود، هرچند حاکم نبود. همچنین پس از سایر ائمه معصومین هم گرچه امام بودند، اما به دلیل عدم خواست مردم آنها حاکم نبودند و تاریخ هم به خاطر نمی آورد که هیچ کدام از ائمه تلاشی کرده باشد تا خود را بر مردم تحمیل کند. این در حالی است که در حق بودن آنها دست کم به عقیده ما شیعیان تردیدی نیست. رفتار، منش و اعتقاد معصومین بر آزادی، منطق، گشاده رویی، گفتگو و اختیار بوده است، نه اکراه و تحمیل و خشونت.

اختلاس به انفصال از خدمت، جرمه و زندان محکوم می شود، اما در مقابل واریز ۳ میلیارد تومان از وجوه امانی شهروندان به حساب شخصی و گرفتن یک و نیم میلیارد تومان سود آن و ناروشن بودن چگونگی هزینه آن مبلغ کلان توسط رئیس دادگستری تهران، سکوت مطلق پیشه می شود.

**عبدالله نوری:** برخوردهای یکطرفه آسیب های جدی به دستگاه قضائی و نظام وارد می کند. در موردی که شما توضیح دادید، شبهات گوناگون و متنوع در حال حاضر در جامعه مطرح است. امینوارم دستگاه قضائی برای تنویر افکار به پرسشهای شهروندان پاسخ دهد. دستگاه قضائی باید به مردم توضیح دهد که آیا می توان اموال مردم را به حساب شخصی واریز کرد؟ سود آن متعلق به مردم است یا دستگاه قضائی؟ آن سود در کجاها مصرف شده؟ آیا به قضاوت داده شده؟ آیا در مواردی که سپرده نقدی گرفته شده، نیاز بوده که حتما سپرده نقدی گرفته شود و یا اینکه به خاطر سود، وثیقه نقدی گرفته شده است؟ آیا وثیقه ها متناسب با اتهام بوده یا اینکه چندین برابر بوده است؟ آیا طول مدتی که وثیقه در اختیار قوه قضائیه بوده مناسب بوده و یا به خاطر افزایش تقدینگی و استفاده از سود طول آنها بسیار بیشتر از حد لازم بوده؟ آیا هدف کسب و کار بوده و یا رسیدگی به پرونده شهروندان؟... حتی در اصل ۱۰۷ آمده است «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است» وقتی ولی فقیه در برابر قوانین با همه مردم برابر است، نباید مردم احساس کننده عده ای خارج از قانون عمل می کنند.

**راه نو:** در خصوص اتهام شکنجه شهرداران، زندان های غیر قانونی و اعمال شکنجه؟ **عبدالله نوری:** بهتر است ریاست محترم قوه قضائیه به این اتهامات پاسخ دهند و مسئله را برای مردم روشن کنند. اتهام شکنجه و استفاده شخصی از اموال مردم بسیار سنگین است و سکوت نه تنها مشکل را حل نمی کند، بلکه بر شایعات می افزاید و مشروعیت نظام را کاهش می دهد.

**راه نو:** یکی از سوالهای پیرامون شما این است که شما به مجمع روحانیون مبارز نزدیکترید یا به حزب کارگزاران سازندگی. البته تلقی عمومی این است که شما به کارگزاران نزدیکتر هستید؟

**عبدالله نوری:** شما دعا بفرمایید که به خدا نزدیکتر شوم. من وابستگی به هیچ یک از گروه های موجود ندارم. این را به عنوان افتخار نمی گویم چرا که معتقدم وجود احزاب و تشکلهای سیاسی شرط لازم توسعه سیاسی است و افراد باید بتوانند در قالب احزاب به اهداف سیاسی دست یابند تا مصالحه ملی تامین شود. من هنوز در رابطه با عضویت در گروه های موجود و یا تشکیل یک حزب جدید به نتیجه نرسیده ام. **راه نو:** چرا حزب تشکیل نمی دهید؟

**عبدالله نوری:** اگر واقعا احساس کردم مجموعه گروه های سیاسی موجود تامین کننده آنچه در ذهن هست نیستند، ممکن است به سمت تشکیل حزب حرکت کنم.

**راه نو:** به همین خاطر روزنامه راه می اندازید؟

**عبدالله نوری:** بعد از جریان استیضاح به این نتیجه رسیدم که این فکر مورد تهاجم بعضی از جریان ها قرار دارد و لذا برای بسط و تقویت آن باید گام برداشت. روزنامه یکی از وسائلی است که برای ترویج اندیشه و ایجاد فضای گفت و گو بسیار مناسب است.

**راه نو:** نیروها و گروه های جبهه دوم خرداد، دفاع شما در روز استیضاح را بسیار ضعیف تلقی کردند. همه انتظار یک دفاع سیاسی از آرمانهای جنبش دوم خرداد را داشتند. شایعه ای که پس از آن پخش شد، این بود که گوئی توافق پنهانی بین شما و جناح راست صورت گرفته و آنها به شما قول داده اند، اگر شما کوتاه بیایید به شما رای اعتماد خواهند داد. آیا این مسئله درست است؟

**عبدالله نوری:** دفاع من بخش های مختلفی داشت. بخش مربوط به آزادی، تشنج و امنیت بسیار جدی بود و از نظر استحکام منطقی فاصله ای با قبل نداشت و من مطلقا از آرمان های توسعه سیاسی کوتاه نیامدم و حاضر نشدم مشارکت سیاسی شهروندان را فدای وزارت خودم کنم.

در خصوص توافق قبلی. اگر این ادعا صحت می داشت باید دو طرفه می بود. نمی شد یک طرف در مجلس هرچه دلش خواست بگوید، ولی من دفاعم را ضعیف ارائه کنم. اینها نشان می دهد که توافقی در کار نبود. منتها متاسفانه در بعضی از سخنان به ناروا این را القاء کردند که صحبت هائی شده که راه حلی پیدا شود. من همانجا گفتم این دروغ محض است و من با هیچ کس معامله نکردم و اهل معامله هم نیستم.

تفاوت دفاع و سخنان قبلی در این بود که دوستان بسیاری تاکید جدی داشتند که دفاع به گونه ای نباشد که من با سه چهار رای کم و زیاد حذف شوم و تلقی جامعه، دولت و شخص آقای خاتمی این باشد که اگر عبدالله نوری ملایمتر سخن می گفت برای دولت مشکل پیش نمی آمد. مهمترین فشار از این ناحیه بر من وارد شد و من خوشحالم از اینکه ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود، طرف مقابل اصلا کاری به این شیوه ها ندارد، آنها کار خودشان را می کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آن را حذف می کنند. خوشبختانه این دستاویزی به دست نیروی خودی نداد که بگویند نوری به گونه ای سخن گفت که حذف شود و برای دولت مشکل ایجاد کند. این برای من مهم بود که تلقی جامعه و مسئولان این نباشد که من



به رویکرد عمومی نسبت به نام حزب توده ایران و حضور سایه آن بر سر جنبش کنونی نگاهی بیاندازید: با اندک گشایشی در فضای سیاسی ایران، حتی دشمنان حزب توده ایران نیز نتوانستند به سکوت درباره آن ادامه دهند و خود را نادیده و ناشنیده جلوه دهند. این خود، بارزترین نشانه حضور حزب توده ایران در جامعه و اقبالی است که در برابر آن وجود دارد. به واقعیات انکار ناپذیر بیاندیشیم:

کتاب "پاسخ به تاریخ" نورالدین کیانوری، که بنا استفاده از فرصتی بغرنج و پیچیده به دفاع از حزب توده ایران و ایمان به ادامه حیات آن در نخستین فضای سیاسی ممکن برخاست، سرعت، به پرفروش ترین کتاب تبدیل شد و اکنون در ایران نایاب است. آنگونه که ناشران و کتابفروشان می گویند قرار است چاپ جدید آن بار دیگر وارد بازار شود!

کتاب خاطرات "محمد علی عموشی"، تحت نام "دورد زمانه"، که گوشه ای از سرگذشت پرحادثه قدیمی ترین و جدی ترین حزب سیاسی کشور را بر شمرده و سایه آن را بر سر تاریخ معاصر ایران نشان داده است، درصدر کتاب های پرفروش ایران قرار دارد.

اخیرا ترجمه کتابی بنام "ایران بین دو انقلاب" در ایران منتشر شده است، که معرفی آنرا در ادامه می خوانید. فصول بسیار مهمی از این کتاب به نقش حزب توده ایران در تاریخ معاصر ایران اختصاص دارد. اسناد و مدارکی در این کتاب ارائه می شود که در نوع خود نه تنها بدیع، بلکه تائیدی است بر رد بسیاری از سپاهی ها و تبلیغات خصمانه علیه حزب توده ایران. این کتاب ۷۰۰ صفحه ای، اکنون از جمله پرفرندترین کتاب های منتشره دوران اخیر است.

طالبین و خوانندگان این کتابها، همگی جستجوگران تاریخ، توده ای های جان بدر برده و یا دنبال کنندگان حرفه ای سرگذشت احزاب در ایران نیستند. اگر چنین تصور کنیم، آنوقت پاسخی برای سؤال بالا نیافته ایم!

واقعیت اینست، که نسل جدیدی که پا به عرصه مبارزه و سیاست و مرور تاریخ معاصر ایران و بویژه تاریخ ۲۰ ساله جمهوری اسلامی گذاشته، حقیقت را در این کتابها جستجو می کند.

همین اقبال عمومی، که در تیراژ کتاب های بالا منعکس است، موجب شده تا پاره ای نشریات داخل کشور، آنجا که دیگر گریزی از واقع بینی نداشتند، نام و دیدگاههای حزب توده ایران را، حتی در حد اشاره مطرح کنند. همچنان که نیروهای مخالف تحولات و نشریات وابسته به جبهه "ارتجاع بازار"، که در سال های اخیر تمام کوششان برای به فراموشی سپردن حزب توده ایران بوده، اکنون به ستیز خود با حزب ما، جنبه آشکار و علنی داده اند.

روزنامه "رسالت" در آستانه انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری، که به پیروزی محمد خاتمی انجامید، با چاپ بخشی از فراخوان "راه توده" خطاب به همه توده ای ها، فدائیس ها، روشنفکران و سرانجام "مردم ایران" برای شرکت وسیع در انتخابات و دادن رای به "محمد خاتمی"، آنرا به زعم خود «فراخوان ضد انقلابی توده ای های خارج از کشور برای دادن رای به محمد خاتمی» تلقی کرده و منتشر ساخت.

هفته نامه "شما"، ارگان جمعیت مؤتلفه اسلامی، پس از پایان انتخابات و در تفسیری که خود از این انتخابات و اساسا، جنبش کنونی ارتجاع ستیزی مردم ایران دارد، بخش هایی از دیدگاههای اعلام شده حزب توده ایران، در "راه توده" را، تحت عنوان تحریک آمیز «خط دمی توده ای ها به داخل کشور» منتشر ساخت.

پس از این دو روزنامه و هفته نامه، نشریه "پیام انقلاب"، ارگان مطبوعاتی سپاه پاسداران نیز، تحت عنوان "خطر خط دمی" توده ای ها، بخش هایی از اعلامیه ها و تحلیل های منتشره در "راه توده" را منتشر ساخته و به زعم خود، نسبت به خطر خط دمی "توده ای های ضد انقلاب" هشدار داد!

این واکنش های عصبی سازمان دهندگان یورش به حزب توده ایران، شکنجه گران، قتل عام کنندگان زندانیان سیاسی و سرانجام خائنین به آرمان های انقلاب بهمن ۵۷ که در نشریات یاد شده در بالا منعکس شده است، همگی در راه توده چاپ و پاسخ در خور آن نیز انتشار یافته است. تمامی این خشم و کینه، از آنجا ناشی می شود، که حزب ما، علیرغم همه خونی که از آن جاری شد، جنایتی که نسبت بدان مرتکب شدند و سسکوتی که پس از صحنه سازی های تلویزیونی، نسبت به نام و خاطره آن، اعمال کردند، همچنان در جامعه و در میان توده مردم حضور دارد. حضوری که یافت نمی شود، اما انکارش دیگر ممکن نیست!

واقعیت حضور حزب توده ایران در جامعه امروز ایران، در میان نسل نوینی که پا به عرصه مبارزه و سیاست گذاشته و تاثیر واقع بینی، آینده نگری و ژرف نگری سیاسی آن بر این نسل و جنبش کنونی، چنان است که برخی مطبوعات غیر وابسته به ارتجاع مذهبی قبول این حقیقت را به سود اقبال بیشتر مردم از این نشریات دریافته اند. وقتی نشریاتی نظیر "ایران فردا"، روزنامه اطلاعات و سرانجام روزنامه "توس" نمی توانند چشم بر حضور سایه حزب توده ایران در جامعه ایران بینند، چرا

**موقعیت کنونی حزب توده ایران را، در سایه بلند آن بر سر جنبش کنونی مردم ایران و رسیدن جنبش به نقطه نظرات عمومی حزب ببینید!**

## سایه بلندی، که باید از "تیررس" دشمن دور بماند!

هر توده ای و یا علاقمند به سرنوشت حزب توده ایران حق دارد سؤال کند، موقعیت حزب توده ایران، پس از یورش خونینی که در جمهوری اسلامی بدان وارد شد، چگونه است؟

از آنجا که هیچ نوع فعالیت علنی و حضور آشکار و سازمانی حزب توده ایران در داخل کشور ممکن نیست، به این سؤال نمی توان پاسخی سازمانی و تشکیلاتی داد. تصور نمی شود، هیچ حزب و سازمان سیاسی ایران نیز، در شرایط کنونی حاکم بر کشور، قادر به پاسخی اینگونه باشد!

بنابراین، باید در جنبش کنونی کشور، حضور اندیشه ها، شیوه نگرش و سایه حزب توده ایران را پیگیری کرد، تا به پاسخی درخور، در برابر سؤال بالا دست یافت. این پیگیری و جستجو چندان دشوار نیست. حتی نگاهی گذرا به نشریات داخل کشور، شعارها، تفسیرها، خواست ها، اعلامیه ها و بیانیه های سیاسی، صحنه را سریعاً در برابر ذهن جستجوگر روشن می کند.

حزب توده ایران، در تفسیر و تحلیل رویدادهای دهه ۴۰ و ۵۰ و سپس از ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ تاکنون، دیدگاه های روشنی را پیرامون روحانیت، مذهب، ملی-مذهبی ها، چپ مذهبی، چپ روی ها، ترورها، انفجارها، حجتیه، سرمایه داری تجاری، سرمایه داری صنعتی وابسته، توطئه های داخلی و خارجی علیه انقلاب، آرایش طبقاتی جامعه ایران، قشریندی طبقاتی در میان روحانیون، مخالفت جدی با اصطلاح "کاست روحانیت"، مخالفت با ادامه جنگ با عراق، ضرورت احترام به حقوق خلق های ساکن ایران و مخالفت با نظامی گری در این مناطق، ضرورت اتحادها، مرحله بندی روند گذار، خطر قشریت و ارتجاع مذهبی و... مطرح کرده است. (درهمین شماره راه توده، و در صفحه "قهرست راه توده" برخی از دیدگاهها را بخوانید). هر کس که امروز از نبرد جاری در حاکمیت جمهوری اسلامی سخن می گوید و آن را بعنوان واقعیتی انکار ناپذیر قبول می کند، مهر تائیدی می زند بر تحلیل دقیق حزب توده ایران از حاکمیت برآمده از انقلاب ۵۷ و تئوری علمی "نبرد که بر که" در جمهوری اسلامی. تعداد کسانی که امروز در جمهوری اسلامی این "نبرد" را در مجموع حاکمیت جمهوری اسلامی پذیرفته و رد پای آن را از ابتدای پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت جستجو می کنند، سر به میلیونها می زند. و این یعنی سیاست، نگرش، تحلیل و تفسیری "توده ای"، که حزب توده ایران نه تنها نام آنرا با خود همراه دارد، بلکه مشی خویش را اینگونه اتخاذ کرده و می کند!

همه این تلاش ها، در اسناد و انتشارات حزب توده ایران موجود است و می توان به آن مراجعه کرد. همچنان که استنباط می شود، بسیاری از نیروهای سیاسی غیر توده ای داخل کشور، اکنون با مراجعه دوباره به این اسناد و انتشارات، نه تنها برحقانیت آنها، در عمل صحنه می گذارند، بلکه برای تدقیق نحوه نگرش خود به جامعه و رویدادهای آن، از این اسناد و انتشارات بهره نیز می برند!

نیاید پاسخ سؤال نخست، "پیرامون موقعیت کنونی حزب توده ایران..." را در آن جستجو کرد؟ (۱)

در تهران می‌گویند: خواندنی‌ترین مقاله‌ای که در ماه‌های گذشته، حجت الاسلام محمد جواد حجتی کرمانی در روزنامه اطلاعات نوشته و دو پاسخی که دکتر ابراهیم زیدی به وی و سپس بار دیگر حجتی کرمانی به او داده، در مجموع، سه مقاله‌ایست که در آن چاره‌ای جز اعتراف هر دو به نقش و حضور حزب توده ایران در جنبش ملی و تعداد قربانیان توده‌ای کودتای ۲۸ مرداد، به نسبت روحانیون و ملیون نبوده است!

راه توده، اعتقاد عمیق دارد، که باید از غرق شدن در مسائل مهاجرتی فاصله گرفت و غرق در جنبش عمومی مردم ایران شد. حزب توده ایران، همیشه در میان توده‌ها بوده و خواهد بود. اما، اگر تصور شود، که واقع بین‌ها، و دیدگاه‌های حزب توده ایران، درباره جامعه و جنبش کنونی مردم ایران، که در "راه توده" منتشر می‌شود، تأثیر و اثرگذاری آشکاری بر سازمانها، احزاب سیاسی و نشریات بزرگ خارج از کشور نداشته، به تصوری خام دامن زده شده است؛ ردپای واقع بین‌های منتشره در "راه توده" را حتا نباید در نشریاتی نظیر "راه آزادی"، "کار" و یا حتی "نامه مردم" جستجو کرد؛ حتی برخی نویسندگان بزرگترین نشریه خارج از کشور، یعنی کیهان چاپ لندن نیز، آنجا که می‌خواهند واقعیت‌ها را بپذیرند و یا برخی فعالان سیاسی مستقل، که دیدگاه‌های خود را در مصاحبه‌ها و گفتگوهایشان مطرح می‌کنند، گریزی از نگاه به جامعه امروز ایران، از پشت عینک "راه توده" و اذعان به درستی مشی حزب توده ایران ندارند! (به صفحه ۴۲ میان نشریات دره‌مین شماره راه توده مراجعه کنید.)

بدین ترتیب، بنابر ارزیابی بسیاری از خوانندگان "راه توده"، کادرهای حزب توده ایران و فعالان سیاسی واقع بین، پس از یک دهه انتشار انواع تفسیر و تحلیل‌های جدا از واقعیات جامعه، یک دهه حمله تبلیغاتی به سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب بهمن ۵۷ و جمهوری اسلامی، یک دهه کشاکش‌های به ظاهر روشنفکرانه و زهرپاشی‌های راست روانه و چپ نمایانه، که ضربات جدی به اتحاد صفوف سازمان فدائیان اکثریت و حزب توده ایران زد، انشعاب‌های پرسرو صدا که با انواع زهرافشانی‌ها نسبت به مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ۵۷ و جمهوری اسلامی و رهبران حزب ما انجام شد و... امروز بخش اعظم کسانی که تحت تأثیر این کارزار مغرب قرار گرفته بودند، افکار خود را از این تبلیغات پاک کرده و به صفوف واقع بینان باز می‌گردند! پس از یک دهه نفوذ افکار، اندیشه‌ها و انتشارات اپوزیسیون راست مهاجر بر طیف گسترده "چپ" مهاجر و یک تازی این اپوزیسیون در مهاجرت، امروز همین اپوزیسیون نیز، بدنبال شکست همه تحلیل‌ها و تفسیرهایش از اوضاع ایران، آنجا که می‌خواهد واقع بین باشد، در جملات و اصطلاحاتی که خاص خود آنهاست، چاره‌ای جز قبول دیدگاه‌های حزب توده ایران، که در "راه توده" بازتاب می‌یابد، ندارد.

این سایه را در جنبش کنونی مردم ایران و حتی در نشریات و سخنرانی‌های مبارزان مستقل و یا رهبران سازمان‌های حاضر در مهاجرت، حتی در سیاست‌ها و نقطه نظرات جدید کسانی که با سرو صدای بسیار و با انتقادات بجا و بی‌جای بسیاری، از حزب توده ایران جدا شدند و امروز دیدگاه‌های شناخته حزب ما را در لغات و اصطلاحاتی دیگر ارائه می‌دهند، (۲) دنبال کنید تا پاسخ خود را، پیرامون موقعیت حزب توده ایران، پس از ضربات وارده به آن بیابید. سایه‌ای که باید کوشید بلندتر و گسترده‌تر شود، اما هرگز در تیررس قرار نگیرد! ■

(۱- ایران فردا در شماره ۴۴ خود، بخشی از ارزیابی "راه توده" شماره ۶۵ را پیرامون نهادهای اقتصادی وابسته به ارتجاع مذهبی را نقل کرده است. ۲- مراجعه کنید به اسناد کنگره اخیر حزب دموکراتیک مردم ایران!)

## ایران، بین دو انقلاب

"ایران، بین دو انقلاب" کتابی است در ۷۰۹ صفحه، که یک ایرانی از اقلیت مسیحی، آنرا نوشته است. این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده و به همین دلیل دو مترجم به اسامی "احمد گل محمدی" و "محمد ابراهیم فتاحی" آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند. نویسنده کتاب که "یرواند آبراهامیان" نام دارد، تا ده سالگی در تهران بوده و سپس در سال ۱۳۳۰ برای تحصیل به انگلستان می‌رود. در انگلستان، از دانشگاه آکسفورد درجه کارشناسی ارشد می‌گیرد و پس از دوره تدریس تاریخ ایران در این دانشگاه، عازم آمریکا می‌شود. او اکنون در نیویورک استاد دانشگاه است.

"آبراهامیان" در کتاب خود، رویدادهای فاصله دو انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ را بررسی کرده و از آنجا که دسترسی به اسناد قابل توجهی داشته،

کتاب وی را شاید بتوان یکی از تحقیقات معتبر و قابل توجه در این عرصه ارزیابی کرد. او، در حالیکه هیچ نوع وابستگی به حزب توده ایران ندارد و در سنین کودکی ایران را ترک کرده، متکی به اسنادی که آنها را مبنای تحقیق خود قرار داده، بر بسیاری از واقعیات مربوط به مبارزات ملی حزب توده ایران انگشت می‌گذارد و باز، مستند به همین اسناد، شاید بدون آنکه خود بداند و یا چنین هدفی را داشته باشد، مهر باطل بر بسیاری از شایعه پراکنی‌ها، دروغ‌ها و تبلیغات سوء علیه حزب توده ایران و تاریخ مبارزات آن می‌زند. همین نگاه حقیقت بین، از سوی یک غیر توده‌ای، موجب اعتبار کتاب تحقیقاتی او در داخل ایران شده است؛ به شکلی که طی چند هفته اخیر، این کتاب یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های ایران بوده است. "ایران بین دو انقلاب" در ۲۳۰۰ نسخه چاپ شده، اما استقبالی که از آن صورت گرفته، نشان می‌دهد که بزودی چاپ دوم آن وارد بازار شود.

راه توده، در آینده و در صورت امکان چاپ، برگرفته‌های بیشتری را از این کتاب منتشر خواهد کرد. بویژه در مقاطع تاریخی مانند ۲۸ مرداد، ۱۴ مرداد، ۳۰ تیر، ۲۲ بهمن، سالگرد تأسیس حزب توده ایران و...

در این شماره، به‌نسبت سالگرد تأسیس حزب توده ایران، نکاتی را از این کتاب برگرفته‌ایم که در زیر می‌خوانید. این نکات نشان می‌دهد که حزب توده ایران، هر گاه که از امکان فعالیت علنی برخوردار شده، بسرعت به بزرگترین حزب سیاسی کشور تبدیل شده است. به همین دلیل دفاع از آزادی‌ها و بویژه آزادی احزاب و مطبوعات همیشه از اهداف اولیه مبارزاتی حزب توده ایران بوده است، و آنها که حزب ما را متهم به کم بها دادن به آزادی‌ها می‌کنند، یا از تاریخ بی‌اطلاعتند، یا از اسناد و انتشارات حزب ما، و یا مفروضند، دو گروه نخست را باید به مطالعه آرشوها و اسناد فرا خواند و گروه سوم را به حال خود رها کرد، چرا که این گروه اهل منطق نیست و توده‌ای ستیزی حرفه‌اش می‌باشد. برگرفته از همین تجربه بود، که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷، نگران از یورش به آزادی‌ها، پیوسته خواهان واقع بین‌ها، دوری گزیدن از ماجراجویی و حتی طرد مطبوعات ماجراجو و گروه‌های ماجرا آفرین از صحنه سیاسی ایران بود، تا بتوان آزادی‌ها را از گزند دشمنان آن در حاکمیت جمهوری اسلامی محفوظ نگاه داشت. این تلاش ما را چگونه می‌توان کم بها دادن به آزادی‌ها معرفی کرد؟ و لابد ماجراجویی در جنگلهای آمل، انتشار کاریکاتورهای آیت الله خمینی و روحانیون کنار دست او در نشریه "پیغام امروز"، کشف "مثالث بیق"، استقرار آرپی، جی ۷ بر فراز ساختمان ساواک نظام شاهنشاهی سرنگون شده در خیابان میکده تهران (آنهم پس از سقوط نظام)، تظاهرات مستقل و "صف مستقل پرولتاریا" در دل تظاهرات توده‌های مردم تشکیل دادن و برپائی و نمایش تحریک آمیز رژه میلیشیای مجاهدین را عین دفاع از آزادی معرفی کرد؟ نشریات سال‌های اول پیروزی انقلاب و خاطرات بازمانده این دوران را، و نه حتی، تاریخ را- ورق بزنید!

این همان درسی است که اکنون هم در جنبش کنونی اگر به آن توجه نشود و مقابله منطقی و ممکن با یورش ارتجاع-بازار سازمان داده نشود، باز هم فاجعه آفرین خواهد شد. با هم از کتاب "ایران بین دو انقلاب" بخوانیم:

«... از ۲۳ کاندیدای حزب توده (از جمله ۱۰ عضو از کمیته مرکزی موقت) هشت کاندیدای حزب توده، در انتخابات مجلس چهاردهم پیروز شدند: دو نفر در گیلان، دو نفر در خراسان، یک نفر در تهران، یک نفر در مازندران، یک نفر در اصفهان و یک نفر نیز در حوزه انتخابیه ازنمیه شمال. این بیست و سه نفر، با کسب حدود ۲۰۰ هزار رای، بیش از هفتاد درصد آرای ریخته شده در حوزه‌های انتخاباتی خود، بیش از سیزده درصد آرای کل کشور و دو برابر آرای هر حزب سیاسی دیگر را به خود اختصاص دادند. نشریات انگلیسی نوشتند: مبارزه انتخاباتی نشان داد که حزب توده با سازمان منسجم و خطرناک خود می‌تواند به نارضایتی‌های طبقات پائین دامن بزند و ضرورت اصلاحات اجتماعی را به موضوعی مهم تبدیل کند...»

رشد و گسترش حزب توده، پس از انتخابات نیز همچنان ادامه یافت. در مراسم تشییع جنازه سلیمان میرزا اسکندی بیش از ۲۵ هزار اصفهانی شرکت کردند که بزرگترین تظاهرات خیابانی در تاریخ این شهر بود. در مراسم دومین سالگرد تأسیس حزب توده در تهران، بیش از ۳۰ هزار نفر حضور داشتند. در نخستین سالگرد انتشار "رهبر" بیش از ۶ هزار نسخه از آن به فروش رفت و بدین ترتیب تیراژ آن تقریباً از روزنامه اطلاعات، یعنی پرتیراژترین روزنامه کشور هم بالاتر رفت... البته مهمترین موفقیت حزب توده در سازماندهی کارگران بود... حزب توده، همزمان با گسترش سازمان‌های توده‌ای خود، اتلافهای سیاسی خود را نیز مستحکم کرد. این حزب، سردبیرهای جدیدی را به جبهه آزادی آورد، به طوری که در پایان سال ۱۳۲۴، بیش از ۵۰ روزنامه نگار ضد انگلیسی، از جمله مسئولان روزنامه‌های غیر وابسته چون داد، داریا و فرمان به این جبهه پیوسته بودند. در پنجمین سال انتشار "رهبر" تیراژ آن به ۱۲۰ هزار رسید.

کرد. در ۲۸ مرداد که توده‌ای‌ها در نتیجه پشت کردن مصدق به آنها صحنه را ترک کرده بودند، زاهدی با فرماندهی ۳۵ تانک شرمین اقامتگاه نخست وزیر را محاصره و پس از نه ساعت درگیری، مصدق را بازداشت کرد. در تکمیل این اقدامات، شعبان بی‌منگ تظاهرات پرسروصدایی به سوی بازار ترتیب داد و ژاندارمری هم حدود ۸۰۰ نفر زارع را از اصطبل‌های سلطنتی و رامین به تهران آورد!

امنیت ملی و هر نوع تحولی در گرو پاکسازی وزارت اطلاعات و امنیت و قانونمدار کردن آن است

## خشت اول را "ارتشبد فردوست"

### گذاشت!

م. امید (استکھلم)

سالگرد تاسیس حزب توده ایران، تاثیر اجتماعی عمیق آن و دورانی را که از بدو پیدایش تاکنون طی کرده، می‌توان از زوایای مختلف بررسی کرد؛ همچنان که تاکنون از زبان و قلم بسیاری شده است!

درباره دشمنی و عناد نظام شاهنشاهی پهلوی با حزب توده ایران نیز می‌توان، چند برگی از خاطرات خونین برجای مانده را ورق زد؛ همچنان که از یورش وحشیانه ارتجاع در جمهوری اسلامی به حزب توده ایران می‌توان تلخ‌ترین یاد مانده‌ها را برگاذ آورد. مجموعه این سرگشت، هرگز در وسعت یادی که به مناسبت سالروز تاسیس حزب توده ایران می‌خواهم بکنم، نمی‌گنجد. به همین دلیل و در این مختصر، نگاهی به آن بهانه همیشگی برای یورش به حزب توده ایران به هم در نظام شاهنشاهی و هم در نظام جمهوری اسلامی - را برگزیده‌ام. بهانه‌ای که اهداف اصلی برای از صحنه سیاسی دور کردن حزب توده ایران، همیشه پشت آن پنهان بوده است. نه تنها برای حاکمان، که برای رقبای و مخالفان برنامه‌ها و سیاست‌های حزب توده ایران نیز. یورش حاکمان دو نظام شاهنشاهی و جمهوری اسلامی، به حزب توده ایران تحت پوشش و بهانه "جاسوسی" صورت گرفته است و مخالفان حزب توده ایران نیز هرگاه منطق و استدلالی نداشته‌اند، به همین حربه علیه حزب ما متوسل شده‌اند. آنها نیز اغلب همان اتهاماتی را به حزب ما نسبت داده‌اند که سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی شاه و سپس جمهوری اسلامی نسبت داده‌اند. رژیم شاه و جمهوری اسلامی بخوبی می‌دانستند برای رسیدن به چه اهدافی به حزب توده ایران یورش می‌برند و مانع حضور سیاسی آن در جامعه می‌شوند. بنابراین، سوال مهم آنست که مخالفان حزب ما هم می‌دانند چرا از همان حربه‌های تبلیغاتی علیه حزب ما استفاده می‌کنند که دو رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی کردند و می‌کنند؟ آنها که از تحولات، انقلاب و ترقی دفاع می‌کنند، چگونه می‌توانند همصدا با کسانی شوند که در مقابل تحولات، ترقی و انقلاب ایستادند و می‌ایستند؟

به این خاطر است، که مرور واقعیات مربوط به اتهام جاسوسی به حزب توده ایران، بی‌مناسبت نیست، آنهم از زبان یکی از قهرمانان حزب توده ایران و یادی از نقش یکی از دشمنان قسم خورده حزب توده ایران!

نیروهای مترقی و پیشرو ایران، در طول دوران مبارزات خود، در مراحل گوناگون، به اشکال مختلف تحت تعقیب و پیگرد ساواک شاه بودند. با پیروزی انقلاب ۵۷ این امید در دل‌ها جوانه زد که دستگاه جهنمی رعب و وحشت سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی برچیده شود. امیدی که با شکل‌گیری ساواما در سال‌های اول انقلاب به سرعت رنگ باخت. ساواک شاه که در واقع پایه‌های اولیه آن در زمان دستگیری وسیع توده‌ای‌ها در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد شکل

شگفت‌انگیزترین کامیابی‌های حزب توده در استان خوزستان بود. حزب پس از چهار سال فعالیت زیرزمینی محدود در بین کارگران شرکت نفت، سرانجام در روز کارگر سال ۱۳۲۵ با سازماندهی یک راهپیمایی ۸۰ هزار نفری در آبادان قدرت خود را به نمایش گذاشت... در اواسط ۱۳۲۸، پس یورش شاه به حزب توده، نه عضو از نوزده عضو کمیته مرکزی در زندان بودند و ده نفر دیگر هم با جرائم سنگینی که داشتند یا در خارج به سر می‌بردند و یا پنهان شده بودند. بدین ترتیب، حکومت ضمن اینکه به خود می‌بالید، انحلال حزب توده را اعلام کرد. ولی بعدا دیده شد که این حزب بهیچ وجه نمرده است. هیأت مشورتی و باقی مانده کمیته مرکزی، رهبری حزب را در دست گرفتند و شاخه‌های حزبی پنج‌الی شش نفری تشکیل شد. هواداران ارتشی حزب را تشویق کردند تا یک شبکه مخفی در نیروهای مسلح ایجاد کنند چرا که حزب دیگر نمی‌خواست مورد خشم احتمالی حکومت قرار گیرد. در بهار سال ۱۳۳۰، که اوج مبارزه ملی کردن نفت بود، حزب توده نخست چندین اعتصاب در حوزه‌های نفتی ترتیب داد و سپس با سازماندهی یک اعتصاب عمومی ۶۵ هزار نفری در خوزستان و صنعت نفت، پیروزی درخشان سال ۱۳۲۵ خود را تکرار کرد... به نوشته "فاتح" گرچه گروه‌ها و اقشار گوناگونی در قیام سی تیر شرکت داشتند، پژوهشگر بی‌طرف باید بپذیرد که حزب توده نقش مهمی شاید حتی مهمترین نقش را داشت. ارستجانی که طرفدار قوام بود، می‌نویسد که حزب توده مهمترین نیروی شکست دهنده شاه بود. آیت‌الله کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده‌ای به سازمان‌های طرفدار حزب توده ایران فرستاد تا از مشارکت ارزشمند آنان در این پیروزی ملی سپاسگزاری کند... در بهار ۱۳۳۰ که اوج مبارزه ملی کردن نفت بود، "فاتح" رهبر ضد کمونیست حزب "همراهان" نوشت: «منکر نمی‌توان شد که حزب توده یکی از مهمترین عواملی بود که به نهضت ملی شدن نفت کمک بسیار نمود».

بینیم امپریالیسم کهنه کار انگلیس، خوانین، ارتجاع مذهبی و دربار شاه چگونه به جنگ با حزب توده رفتند و تشابه آنرا با رویدادهای امروز ایران و در آستانه یورش به حزب توده ایران، در جمهوری اسلامی مقایسه کنیم:

### توطئه‌ها علیه حزب توده ایران

«... بزرگان شیراز برای جلوگیری از فعالیت‌های حزب توده، مواد غذایی، لباس و مواد سوختی رایگان در بین مردم توزیع کردند، یک پرورشگاه و درمانگاه جدید بنا نمودند، به یک سازمان محلی، معروف به "حزب حسینی" (راه توده: شبیه حزب الله و انصار حزب الله امروز) کمک مالی کردند؛ چند روحانی را به خدمت گرفتند تا در بین مردم تبلیغ کنند که حزب توده می‌خواهد چند همسری را از بین ببرد؛ و گروهی سرباز با لباس غیر نظامی را به مردودشت فرستادند تا باشگاه‌های حزب توده را به آتش بکشند... سفارت انگلیس که به تضعیف حزب توده از طریق یافتن مدارکی دال بر روابط این حزب با شوروی و انداختن تفرقه در درون حزب گمارده شد. البته سفیر انگلیس در پاسخ می‌نویسد که یافتن چنین مدارکی دشوار است و هرگونه تلاش برای ایجاد شکاف در حزب شاید کاملاً به ضرر خودمان تمام شود. سفیر انگلیس نوشت: «متأسفانه هنوز مدرکی دال بر وجود مناسباتی میان روس‌ها و اعضای اصلی حزب توده پیدا نکرده‌ام؛ جز این واقعیت که آنها آشکارا به هم نزدیک هستند و بیانات و تبلیغات حزب توده با بیانات و تبلیغات حزب کمونیست روسیه یکی است. بنابراین، باید غیر مستقیم در درون حزب شکاف انداخت و در فرصت‌های مناسب افراد را از حزب جدا کرد.» در اواسط بهمن ماه، که شاه از دانشگاه تهران بازدید می‌کرد، هدف گلوله یک عکاس قرار گرفت و زخمی شد. شاه، بلافاصله در سراسر کشور حکومت نظامی اعلام کرد. همه روزنامه‌ها و مجلات مهم منتقد دربار تعطیل و حزب توده را غیر قانونی اعلام کرد، کاشانی به بیروت تبعید شد و مصدق را در املاک خودش محبوس ساخت و کوشید تا پای قوام را نیز به این توطئه بکشانند.

... کودتای ۲۵ مرداد به شکست مفتضحانه‌ای انجامید، زیرا فرمانده ارتش که طرفدار مصدق بود و شبکه نظامی حزب توده او را از ماسجرا آگاه کرده بود، نصیری و گاردهای سلطنتی همراه وی را هنگام نزدیک شدن به اقامتگاه نخست وزیر بازداشت کرد... صبح روز بعد مصدق پس از گفتگویی سرنوشت ساز با سفیر امریکا که وعده داده بود در صورت برقراری دوباره نظم و قانون، امریکا به دولت مصدق کمک خواهد کرد، به ارتش فرمان داد تا خیابان‌ها را از همه تظاهر کنندگان پاک سازند. این تظاهرات پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد برپا شده بود. جالب اینجاست که مصدق تلاش می‌کرد، تا برای پراکنده کردن مردم که پشتیبانان اصلی او بودند، از ارتش، دشمن پیشین خود، استفاده کند. شگفتی آور نیست که ارتش از این فرصت برای سرکوبی خود مصدق استفاده

چنین ماموری، با این سابق، در پاسخ به این سوال که چرا کشور را ترک نگفت می گوید: «من برآورد می کردم که تغییر رژیم حتمی است... طبیعی بود که خود را کنار گذاشته تصور کنم، مگر اینکه بعدها و بتدریج مورد مرحمت واقع شوم و کاری در رده پائین، ولی در ارتباط با تخصص هایم به من واگذار کنند.» (ص ۶۷ همان کتاب)

حساب فردوست درست از آب درآمد. وی نه تنها مورد مرحمت واقع شد، بلکه کاری نه در رده پائین، بلکه در بالاترین سطح سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی برای سرکوب توده های با بنسبت آورد. وظیفه ای که ارتباط مستقیم با تخصص های وی بود.

توده ای ها حق دارند بیرسند: چرا واحد اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دادرهای انقلاب اسلامی، واحدهای اطلاعات کمیته های انقلاب اسلامی، سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی و اداره اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، فردوست را پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی دستگیر نکردند؟ چرا فردوست، تنها پس از دو یورش خونین به حزب توده ایران و تکمیل پرونده ها، و سر به نیست شدن جمعی از قهرمان حزب توده ایران، مانند "رحمان هاتفی" در زیر شکنجه، در تاریخ ۱۲ آبان سال ۶۲ در خانه پدری اش (خیابان وصال شیرازی) بازداشت شد؟ (ص ۶۴۹ همان کتاب)

چرا وی بعد از دستگیری رهبری حزب توده ایران، در بهمن ۶۱، در یورش اول، و بهار سال ۶۲، و ماهها پس از یورش دوم به حزب توده ایران دستگیر شد؟ در فاصله سالهای ۵۷ تا ۶۲ هیچ خبری از فردوست در اختیار سازمان اطلاعاتی کشور نبود؟ و یا شاید آنطور که کارشناسان وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نوشتند «حسین فردوست سبیلی از انسانهایی است که در تاروپود رژیم گذشته مسخ شدند و عمری را به عنوان کارگزار این رژیم به تباهی کشیدند.» (ص ۶۳۹ همان کتاب)

آیا بهتر از این می توان یکی از جنایتکاران نظام شاهنشاهی و سرجاسوسان انگلیسی دربار پهلوی را تظہیر کرد؟ این تظہیر ممکن نشد، مگر با خدمت شایسته فردوست به آن بخش از حاکمیت جمهوری اسلامی که نقش مهمی در انحراف انقلاب بهمن ۵۷ از مسیر واقعی آن داشت. بخشی که امروز به عنوان ارتجاع مذهبی-بازاری و بعنوان عامل بزرگترین جنایات در جمهوری اسلامی، در برابر هر تحولی در ایران ایستاده است و بدون عبور از پیکر به خود کشیده شده حزب توده ایران هرگز به چنین موقعیتی دست نمی یافت: سرمایه داری تجاری ایران و ارتجاع مذهبی موقعیت خویش را مدیون خدمات جاسوسانی از نوع حسین فردوست هستند که بدون اجازه انگلستان آب نمی خوردند و مامور خانه زاد انگلیس بودند. ادامه حرف شنوائی از همین متولی نبود، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، موجب شد تا محمد جواد لاریجانی همراه با منشی ویژه مقام رهبری راهی مذاکره با "تیک براون" انگلیسی شود؟ از دل این مناسبات، که ارتشید فردوست بنیانگذار آن در جمهوری اسلامی بود، دانشگاه امام صادق" در جمهوری اسلامی بیرون نیامد، که اکنون ستاد واقعی رهبری در جمهوری اسلامی است و آیت الله مهدوی کنی از آنجا بر همه امور جمهوری اسلامی نظارت و دخالت دارد؟

همکاری فردوست با وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی آنچنان زیانزد خاص و عام بود که حتی زمانی که فرزند وی، ارتشید جم را ملاقات کرد، وی شغل جدید فردوست را به پسرش تیریک گفت: (ص ۶۸۲ همان کتاب)

وزارت اطلاعات که فردوست بنیانگذار آن است، در دستگیری، شکنجه، قتل عام و پیگرد میهن دوستان ایرانی نقش فعال داشته است. هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که با تغییر دولت و بعد از انتخابات دوم خرداد، این سازمان و شبکه های جهانی آن تغییر کرده باشند. سخنان آیت الله منتظری که موجب جیس خانگی وی در شهر قم شد، اشاره به این واقعیت داشت. او گفت: «من به آقای دری نجف آبادی، وزیر جدید اطلاعات پیغام دادم که وزارت اطلاعات اساسش باید عوض شود، یک مشت بچه های خراب در آن کار می کنند...»

آنها که آیت الله منتظری بدانه اشاره می کند، بخشی از همان نیروی هستند که نضای کنونی جامعه را به خشونت می کشند تا مقدمات لازم برای ورود همه جانبه به صحنه و اجرای کودتائی را علیه دولت محمد خاتمی به اجرا بگذارند. افشای شکنجه شهرداران تهران در زندان اوین، نشان داد، که شبکه های شکنجه و مرگ و اعتراف همچنان در وزارت اطلاعات، زندانها و دادگستری و قوه قضائیه مصدر امورند و مترصد فرصتی که بتوانند سالهای جهنمی ۶۳-۶۷ و ۶۸ را تکرار کنند. بدین خاطر است که باید گفت، بدون خانه تکانی وزارت اطلاعات و امنیت، پاکسازی وابستگان این وزارتخانه در دستگاه قضائی و انتظامی و سپاه پاسداران نمی توان به امید به آرامش در جامعه، برقراری قانون و تحولات اجتماعی داشت. پیوند این وزارتخانه و ماموران شکنجه و کشتار آن را باید با مجلس اسلامی، ادارات دولتی، نهادهای مالی، مطبوعات و... قطع کرد. و این مجموعه یعنی پاکسازی اساسی وزارتخانه ای که همچنان در اندیشه حکومت مطلق بر سراسر ایران است!

گرفت، در دوران حکومت محمد رضا پهلوی وظیفه ای جز سرکوب، قلع و قمع و خفه کردن صدای آزادی خواهان کشور نداشت. این سازمان که زیر نظر سازمان سیا و در ارتباط نزدیک با سازمان "موساد" اسرائیل و ام.آی.۶ انگلیس شکل گرفت، هرگز، حتی با پیروزی انقلاب ایران متلاشی نشد. تلاش نیروهای انقلابی و مترقی برای افشای این سازمان و نام اعضای آن ثمری نبخشید.

حزب توده ایران، که در سالهای اول انقلاب، پیگیرانه شعار "گست ساواکی ها را منتشر کنید" را طرح می کرد، عاقبت آماج توطئه های این سازمان به ظاهر منحل شده، قرار گرفت. سازمانی که نه تنها امکانات عظیم اطلاعاتی آن، آرشو آن، بلکه کارمندان باقی مانده آن نیز به خدمت گرفته شدند، تا در سازماندهی نویسی به شکار انقلابیون و توده ای ها بپردازند. داستان هم همان داستان کهنه همیشگی بود: «جاسوسی برای شوروی و اقدام علیه امنیت کشور».

در زمانی که در سال ۵۸ "محمد رضا سعادت"، عضو رهبری سازمان مجاهدین خلق را به اتهام جاسوسی برای شوروی بازداشت کردند، شادروان آیت الله طالقانی بدرستی و به کنایه گفت: «من نمی دانم چرا هروقت در این مملکت جاسوس می گیرند، جاسوس شوروی است؟». این طنز تلخ نشان از همان راهی داشت که ساواک سالها دنبال می کرد: هیولائی کمونیسم و بنیال آن، سرکوب مخالفین شاه!

حالا که سالها از انقلاب ۵۷ می گذرد، برخی از ساواکی های پیشین که به چاپ خاطرات خود اقدام می کنند، نمی توانند حرف های آن زمان خود را اثبات کنند. به عنوان مثال، در زمان شاه دستگاه تبلیغاتی رژیم با بوق و کرنا حزب توده ایران را "حزب جاسوسان" معرفی می کرد. حالا، پس از سرنگونی نظام شاهنشاهی، کتابی بنام "داوری، سخنی در باره کارنامه ساواک" به قلم سرتیپ منوچهرهاشمی منتشر شده است، که به نوشته خود نویسنده، وی ۲۲ سال عضو ساواک و یکی از پرسابقه ترین اعضای ارشد این سازمان بوده و ۱۵ سال از دوران خدمت خود را نیز در اداره ضد جاسوسی ساواک کار کرده است. معمولاً باید یک چنین مامور برجسته ای، سینه اش مملو از خاطرات مربوط به دستگیری و تعقیب جاسوسان توده ای باشد! اما چنین نیست، زیرا اساساً چنین نبوده است و تمام آن اتهامات به حزب توده ایران و قهرمانان حزب ما که در برابر جوجه آتش قرار گرفتند، فقط پوششی برای یورش به نهضت ملی و جنبش ملی مردم بوده است.

در این کتاب، سرتیپ سابق ساواک، که تلاش دارد چهره معقول، ملی و آرام از ساواک ارائه دهد و عملیات ضد جاسوسی ساواک را وظیفه ای ملی معرفی کند، در هیچ جای کتاب سند و مدرکی از دستگیری جاسوسان توده ای ارائه نمی دهد، چون چنین چیزی وجود خارجی نداشته است! این امر چنان آشکار است که هر خواننده بی طرفی، با سرعت متوجه می شود آن داستان های هولناکی که از جاسوسی توده ایها بر سر زبانها انداخته و در مطبوعات شاهنشاهی طرح کرده بودند، تنها تخیلات بوده است، که در واقع نیز بوده است.

تکلیف خواننده توده ای کتاب روشن تر از آنست که نیازی به بیان باشد، اما خواننده غیر توده ای نیز، وقتی کتاب را می بندد و سالهای گذشته را مرور می کند، حیرت زده از خود سوال می کند: پس کو اسناد جاسوسی آن تعداد نظامی و غیر نظامی شریفی که از میان خیل توده ای ها شکار کردند و به جرم جاسوسی جلوی گلوله گذاشتند؟ کجاست آن اسناد جاسوسی که متهمان به آن از شهر و دیار خویش آواره شدند و خانه و کاشانه و خانواده خود را از دست دادند و یا سالهای سال در گوشه زندانهای شاهنشاهی بسر بردند؟

در کتاب ۶۵۰ صفحه ای عضو ارشد سازمان ضد جاسوسی ساواک شاهنشاهی نه نامی از چنین افرادی در میان است و نه شرحی از دستگیری گروه جاسوسان توده ای و اسناد ارتباط آنان با سازمان اطلاعاتی شوروی!

زنده یاد سرهنگ "سیامک" از بنیانگذاران سازمان افسری حزب توده ایران، که بعد از کودتای ۲۸ مرداد اعدام شد، در دادگاه اتهام جاسوسی را به تسخر گرفت و خطاب به سرلشکر آزموده، دادستان نظامی گفت: «آقای رئیس دادگاه! شما راست می گوئید. من جاسوسی کرده ام. هر روز می بایست در محل کارم اطلاعات ارتش کشور را در اختیار یک افسر آمریکائی اصل ۴ قرار می دادم. من جاسوسی کرده ام، اما نه برای شوروی، آنگونه که شما مدعی هستید!» آخر کدام عقل سلیم می تواند باور کند که یک سازمان اطلاعاتی، اگر هم قصد استخدام افرادی را داشته باشد، به سراغ کسانی برود که به عنوان توده ای در جامعه شناخته شده اند؟

بهر روی، آنچنان که گفته شد، بعد از انقلاب، ساواک نه تنها منحل نشد، بلکه افرادی مانند ارتشید حسین فردوست، به تجدید سازمان آن در رژیم جمهوری اسلامی پرداختند.

فردوست که دوست دوران کودکی شاه، محرم اسرار او و عضو تعلیم دیده در سازمان جاسوسی انگلستان بود، در خاطراتش خدمات خود را به رژیم شاه چنین خلاصه می کند: ۱- تأسیس گارد جاوادم ۲- تأسیس دفتر ویژه اطلاعات ۳- قائم مقام ساواک، سازمان ساواک را که حدوداً ۱۰ درصد آن ساخته شده بود، تا ۸۰ درصد سازماندهی کردم! (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ص ۶۶۱)

# موافقان و مخالفان "جامعه مدنی" در ایران کیستند؟

\* بحث پیرامون "جامعه مدنی" را از دایره گفت‌وگوهای فیلسوفانه باید خارج ساخت و دقیقاً به ریشه‌های طرح این خواست در جامعه امروز ایران پرداخت و نشان داد که چگونه شعار "جامعه مدنی" امروز تبدیل به شعاری برای مقابله با ارتجاع و غارتگری تبدیل شده است.

ن. کیانی

همزمان با آغاز کارزارهای پنجمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران، بحث و گفتگو پیرامون "جامعه مدنی" و ضرورت برقراری آن - که محمد خاتمی بر آن پای می‌نشرد - از نشریات و محافل روشنفکری کشور ما بیرون جامعه و کوچه و بازار کشیده شد و در سطحی وسیع رواج یافت. با گسترش این بحث، نیروها و جریان‌های مختلف سیاسی و اجتماعی بنا به درک، برداشت و خاستگاه ویژه خود به تعبیر و تفسیر این مفهوم پرداخته، حمایت از جامعه "مدنی" را شعار خود قرار داده یا مبارزه با آن را در اولویت خود گذاشتند.

از لابلای بحث‌ها، گفتگوها و دیدگاه‌ها، سه گرایش عمده را می‌توان تشخیص داد:

گرایش نخست را کسانی تشکیل می‌دهند که از اساس با هر گونه "مدنی" و مدنیته مخالف هستند و آن را مغایر با سلطه سیاسی و غارتگری اقتصادی خود می‌بینند. این عده هنوز مفهوم جامعه مدنی دقیقاً روشن نشده و چنانچه، احساس خطر کرده‌اند و به بهانه‌های مختلف و از جمله زیر پوشش "دین پناهی" به مبارزه و تخطئه آن پرداخته‌اند. این گروه که امروز در جامعه ما به "جناح راست" شناخته می‌شوند، عمدتاً، یا همگی شکست خورده‌گان انتخابات اخیر ریاست جمهوری هستند که نه فقط با قلم و زبان، بلکه با توطئه، کارشکنی، دیسه، بستن نشریات و روزنامه‌ها، دستگیری و شکنجه آزادیخواهان، تهدید به بریدن زبان و قطع کردن و غیره از امتیازات، قدرت و ثروت خود دفاع می‌کنند، امتیازاتی که تصور می‌کنند در صورت برقراری "جامعه مدنی" در ایران عمر آنها پایان خواهد یافت. به این گروه اضافه می‌شود کسانی که از موضع به ظاهر چپ و در مقام اپوزیسیون نگران آن هستند که مبدا مفهوم "جامعه مدنی" با خواست آنها مبنی بر "سرنوشتی" در تعارض قرار گیرد و از اینرو به تخطئه آن می‌پردازند.

گرایش دوم را کسانی تشکیل می‌دهند که "جامعه مدنی" را یکسره کالایی غربی می‌پندارند و در نتیجه آن را در چارچوب ایدئولوژی سرمایه‌داری حاکم بر غرب مورد تعبیر و تفسیر قرار می‌دهند. این عده بر خلاف تمام واقعیات تاریخی، "جامعه مدنی" را مترادف با بخش خصوصی قلمداد کرده و با شنیدن سخنان آنان این تصور دست می‌دهد که در ایران اصلاً و تا بحال "بخش خصوصی" وجود نداشته است و بیست میلیون نفری که به محمد خاتمی و به شعار برقراری "جامعه مدنی" رای داده‌اند، هدف و خواستشان استقرار "بخش خصوصی" و استثمار شدن بدست آن بوده است! به این گروه نیز اضافه می‌شود چپ‌روها یا چپ‌نماهایی که از موضع بظاهر چپ و گاه بنام مارکسیسم همین ادعاها را تکرار کرده و جامعه مدنی را "جامعه بورژوازی" معرفی می‌کنند که ظاهراً باید با برقراری سوسیالیسم به مقابله با آن رفت.

اما گرایش سوم از کسانی تشکیل شده است که هر چند در اصل و در عمل جدی‌ترین و سرسخت‌ترین مدافعین "جامعه مدنی" به شمار می‌روند، اما در شرایط ابهامات موجود و زیر پوشش سنگین تبلیغاتی گرایش دوم، گاه عقب‌نشینی کرده و نگران از آنکه از دل آرمان "جامعه مدنی" هیولای بزرگ

سرمایه‌داری بیرون زند، در دفاع قاطع از آن بعضاً از خود تردیدهایی نشان می‌دهند.

آنچه که در بحث‌ها و مجادلات گروه‌ها و گرایش‌های فوق بیشتر چشمگیر است، آن است که غالب آنها در تبیین و تدوین مفهوم "جامعه مدنی" به تحولات اروپا در سده‌های اخیر استناد می‌کنند و این نکته بنیادین را کمتر مورد توجه قرار می‌دهند که خواست جامعه مدنی در ایران امروز از دل تحولات طولانی تاریخی کشور ما و بویژه تجربه دردناک، پربار و گرانقدر انقلاب ایران سر برآورده است، و از اینرو مفهوم "جامعه مدنی" ایران امروز را نه می‌توان در تحولات سده‌های اخیر غرب جستجو کرد و نه از تفکرات فلاسفه و اندیشمندان اروپایی بیرون کشید. خواست جامعه مدنی در ایران امروز تبلور و نتیجه تجربه و مبارزه طولانی خلق‌های ایران در راه دستیابی به استقلال، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است. و بنابراین در یک کلام نقطه عزیمت برای درک مفهوم جامعه مدنی در ایران امروز چیزی نیست جز سیر تحولات تاریخی و فکری جامعه ما.

درست همین بی‌توجهی به پیش‌زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی طرح مفهوم جامعه مدنی در ایران امروز است - اگر از وابستگی‌های طبقاتی صرف‌نظر کنیم - که عده‌ای را به دنباله‌روی از برخی مفسرین غرب کشانده که جامعه مدنی را مترادف با بخش خصوصی معرفی نمایند. در حالیکه در کشوری که مردم آن تازیانه "بخش خصوصی" بزرگ سرمایه‌داری غارتگر را هر روز بر پیکر خود تجربه و لمس می‌کنند، که "بازار" و "بازاری" به فحش تبدیل شده است، که عدالت اجتماعی به خواست عمومی تبدیل گردیده است، در چنین جامعه‌ای نمی‌توان برقراری "جامعه مدنی" را به عنوان باز گذاشتن دست سرمایه‌داری در غارت بیشتر ثروت ملی به کسی قالب کرد.

مفهوم جامعه مدنی از تفسیرهای نظریه‌پردازان سرمایه‌داری بیرون نمی‌آید، بلکه جامعه مدنی ایران در مبارزه و تجربه روزمره مردم است که مفهوم، شکل و محتوای خود را می‌یابد و در همین مبارزه است که می‌تواند استقرار پیدا کند.

جامعه مدنی در حال حاضر در امیدوارکننده‌ترین و "وهم" آلوده‌ترین طرح و تصور آن در ذهن اکثریت مردم - و در عین حال غنی‌ترین محتوای آن - جامعه‌ای است که در آن برابری در آزادی و عدالت در دموکراسی و استقلال میهن تأمین شده باشد. مبارزه طولانی لازم است تا این طرح انجام یابد، موانع تحقق آن یکایک شناخته شده و از سر راه برداشته شود. ما امیدواریم محتوای چنین جامعه‌ای، در جهت بهروزی اکثریت زحمتکشان جامعه شکل گیرد.

کسانی که تحت هر عنوان، "جامعه مدنی"، ایران امروز را "جامعه سرمایه‌داری" و بخش خصوصی معرفی می‌کنند، درست همین امید و مبارزه ناشی از آن را نشانه گرفته‌اند. این عده در حالی که می‌کوشند رونیسی‌های خود از روی نوشته‌های نظریه‌پردازان غرب را به عنوان "جامعه مدنی" ایران به مردم معرفی کنند، در عین حال تلاش دارند تا چپ ایران را نگران و مخالف "جامعه مدنی" معرفی کنند. این در حالی است که نگاهی کوتاه به تاریخ ایران نشان می‌دهد که مبارزه برای برقراری آنچه که امروز "تهدات"‌های جامعه مدنی خوانده می‌شود، نه تنها با نام چپ و در درجه نخست با نام حزب توده ایران گره خورده است، بلکه محتوای خود را نیز به میزان زیادی از آن گرفته است.

آیا لازم است یادآوری کرد که نخستین "حزب"، سیاسی ایران در مفهوم جدی و نویسن کلمه "حزب توده ایران" بود؟ که نخستین سازمان‌های سندیکایی طبقاتی و توده‌ای به همت مبارزان این حزب پایه‌گذاری گردید؟ که نخستین و جدی‌ترین مطبوعات در صحنه سیاسی کشور را این حزب بوجود آورد؟ که نخستین جبهه دفاع از آزادی و ضد دیکتاتوری به همت این حزب برپا گردید؟ که نخستین سازمان‌های دفاع از صلح، جوانان، زنان و غیره را در سطح ایران، این حزب بوجود آورد؟ که اندیشه تشکیل شوراهای نمایندگان مردم را برای نخستین بار این حزب مطرح کرد؟ و نه فقط همه اینها را مطرح کرد، پایه‌گذاری نمود، گسترش داد، بلکه جان و هستی هزاران مبارز خود را بر سر آن فدا کرد؟ بدیهی است ما مدعی انحصار مبارزه در راه برقراری "جامعه مدنی" نیستیم. در طول زمانی دیگر نیروهای ملی، ملی-مذهبی، مذهبی یا دیگر نیروهای چپ نیز کمتر یا بیشتر در این مبارزه شرکت جستند، اما چپ ایران و در راس آن توده‌ای‌ها را از برقراری "جامعه مدنی" ترساندن یا آن را مخالف چنین تحولی معرفی کردن، جز یک شوخی بی‌سک نمی‌توان چیزی دیگر تلقی کرد.

**حیله‌ای که ارتجاع در مقایسه خاتمی با گورباچف در سر دارد!**

بدیهی است که در اینجا این پرسش می‌تواند مطرح باشد که اگر "چپ" آشکارا امروز هم چنان گذشته سرسخت‌ترین مدافع "جامعه مدنی" بوده



تاریخ نشان می‌دهد که بخش خصوصی اگر محدود نشده، چارچوب فعالیت آن مشخص نگردد و تحت نظارت مستقیم جامعه و مردم قرار نگیرد، دشمن دموکراسی و جامعه مدنی خواهد بود و نه پایه آن. و همین امروز در کشور ما، آن جریانی که به "جناب بازار" شناخته می‌شود، سرسخت‌ترین دشمن "جامعه مدنی" نیست؟ روشنفکران راست می‌توانند با اتکا به وسائلی که در اختیارشان قرار داده شده‌است، تا ابد به تعبیر و تفسیر "جامعه مدنی" ادعائی خود بپردازند، اما تجربه روزمره مردم واقعیتی دیگر را به آنها نشان می‌دهد. از آنجا که مخالفت یا تحریف مفهوم "جامعه مدنی" به شیوه‌ای که امروز مورد خواست مردم ایران است، در پوشش بحث‌های فلسفی و نظری و حتی گاه با استناد به "مارکس" و "مارکسیسم" انجام می‌شود، لازمست به مفهوم کلاسیک جامعه مدنی و درک مارکس از آن نیز نگاهی کوتاه انداخته شود.

### مفهوم کلاسیک "جامعه مدنی"

"جامعه مدنی" اصطلاحی بود که در فلسفه کلاسیک اروپایی از حدود قرن هجدهم به بعد برای نشان دادن مناسبات اجتماعی، بویژه مناسبات مالکیت بکار گرفته می‌شد. از آنجا که مناسبات اجتماعی و سازمان اجتماعی این دوران، مناسبات و سازمان اجتماعی نوظهور بورژوازی بود، لذا مفهوم مطلق "جامعه مدنی" که برای توصیف آن بکار می‌رفت، خود بخود مفهوم جامعه بورژوازی به خود می‌گرفت. فلاسفه و اندیشمندان این دوران می‌کوشیدند مناسبات جامعه نوظهور بورژوازی، ارتباط میان اجزاء آن، نقش منافع و خواست‌های فردی و رابطه آن با نیازهای اجتماعی، دولت و غیره را درک و بیان کنند. اما بدلیل این مناسبات، خود هنوز به اندازه لازم تکامل و تحولات نیافته بودند که بتوانند ماهیت و رموز خود را آشکار سازند و وابستگی مجموعه روابط اجتماعی بیکدیگر و به مناسبات تولیدی را نمایان سازند. اغلب این فلاسفه سازمان اجتماعی جامعه، یا بقول آنها "جامعه مدنی" را براساس ویژگی‌های طبیعی انسان، سیاست، اشکال حکومت، قانونگذاری، اخلاق و غیره توضیح می‌دادند.

در این شرایط "جامعه مدنی" یعنی مجموعه مناسبات اجتماعی، خارج از افراد بعنوان چارچوبی که فعالیت انسان‌ها در آن گسترش می‌یافت، در خطر گرفته می‌شد.

مارکس اصطلاح "جامعه مدنی" را نخستین بار در سال ۱۸۴۳ در انتقاد از فلسفه حقوق و دولت هگل بکار گرفت. وی تحت این نام سازمان خانواده، گروه‌های مختلف اجتماعی، مناسبات مالکیت و توزیع و بطور کل اشکال و شیوه‌های وجود و کارکرد جامعه، زندگی حقیقی و فعالیت انسان‌ها را می‌گنجاند. بنابینشته "واژه‌نامه فلسفی" (چاپ مسکو ۱۹۸۵) مارکس بعدها اصطلاح "غیردقیق" جامعه مدنی را با مجموعه‌ای از مفاهیم علمی‌تر (ساختار اقتصادی جامعه، پایه اقتصادی، شیوه تولید و غیره) تعویض کرد. خود مارکس در "نقدی بر اقتصاد سیاسی" جامعه مدنی را "مجموعه شرایط مادی زندگی" یا به عبارت دیگر "مناسبات تولیدی" می‌داند و می‌نویسد: «حقیقات من نشان می‌دهند که روابط قضائی و هم چنین همه اشکال دولت ... ریشه در شرایط مادی زندگی دارند که مجموعه آنها را هگل به پیروی از انگلیسی‌ها و فرانسوهای قرن هجدهم تحت نام جامعه مدنی گردآورده است. از این رو تشریح جامعه مدنی را باید در اقتصاد سیاسی جست» (نقل از آذرنگ سراه توده شماره ۵۷) وی در جای دیگر نیز "جامعه مدنی" را مترادف با "پایه" مناسبات اجتماعی دانسته و می‌نویسد: «... سازمان اجتماعی که مستقیماً از درون تولید و تجارت برآمده و در همه اعصار زیربنای دولت و مابقی روبنای ایدئولوژیک را تشکیل می‌دهد همیشه با همین نام [جامعه مدنی] مشخص شده است (نقل از همانجا)

به این ترتیب مفهومی که کلاسیک‌ها و مارکس از "جامعه مدنی" داشتند با مفهوم امروزی ما متفاوت بود. از نظر مارکس "جامعه مدنی" همان مجموعه مناسبات تولیدی و پایه سازمان اجتماعی یک جامعه است. به همین دلیل در نزد وی اصطلاحات جامعه مدنی بورژوازی، سوسیالیستی یا برده‌داری به چشم می‌خورد. آشکارا منظور وی آن نبود که جامعه مدنی همان جامعه بورژوازی یا سوسیالیستی یا برده‌داری است، بلکه منظور وی سازمان اجتماعی بورژوازی، سوسیالیستی یا برده‌داری است. و باز از همین رو است که مارکس به هگل حق می‌دهد، آنگاه که به توصیف مناسبات اجتماعی موجود یعنی به توصیف جامعه سرمایه‌داری می‌پردازد. آن را به نام واقعی خود یعنی "جامعه مدنی" (بورژوازی در زبان آلمانی) بنامد.

تعبیری که باعث شده برخی ادعا کنند که مارکس "جامعه مدنی" را همان جامعه بورژوازی می‌دانست. اشتباه هگل در آن است که جامعه مدنی

است، چگونه عده‌ای توانسته‌اند آن را مخالف چنین جامعه‌ای معرفی کرده و "بخش خصوصی" ادعائی خود را به جای "جامعه مدنی" معرفی کنند. ما به این مسئله بعداً بطور مشروح خواهیم پرداخت، اما همین مختصر باید گفته شود که در دهه هشتاد میلادی، در شرایط بحران در سوسیالیسم موجود، غرب کارزار وسیعی را زیر پوشش "جامعه مدنی" به راه انداخت که محتوای آن، همانا برقراری ارتباط میان فقدان آزادی‌ها و نهادهای مدنی در جوامع سوسیالیستی از یکسو و ضعف "بخش خصوصی" از سوی دیگر بود. البته این کارزار توانست در میان مردم کشورهای سابق سوسیالیستی موجود، موفقیتی ولو موقت بدست آورد و در افکار عمومی، میان بخش خصوصی و سندیکاها و آزادی‌ها رابطه برقرار شود. اما بحث جامعه مدنی در ایران امروز هیچ ارتباطی با آن کارزار تبلیغاتی ندارد، چرا که اوایل سال‌ها پس از پایان یافتن آن در غرب، در کشور ما مطرح شده و اوج گرفته است و ثانیاً محصول تجربه جامعه و انقلاب ایران است و نوک تیز حمله آن متوجه نیروهای ارتجاعی و وابستگانی و در نتیجه دارای محتوای دموکراتیک و حتی انقلابی است.

تلاش مرتجعین و نیروهای راست برای پیوند زدن میان آن کارزار با اوضاع امروز ایران، از جمله با هدف یکسان و انسود ساختن اوضاع در کشورهای سابق سوسیالیستی با ایران امروز و در نتیجه متنفر ساختن و وحشتزده کردن مردم - حتی از نام سوسیالیسم - و سپس یکسان جلوه دادن سرنوشت ایران با سرنوشت آن کشورهاست. در چارچوب همین تلاش است که این عده "محمد خاتمی" را "گورباچف ایران" لقب می‌دهند و از آنجا که می‌بینند میان خواست "جامعه مدنی" و اوضاع ایران با کشورهای سابق اردوگاه شرق ارتباطی وجود ندارد، آن را به گردن "خاتمی" گذاشته و وی را فاقد "جسارت" گورباچف معرفی می‌نمایند.

ارتجاع مدعی است: جامعه مدنی یک پدیده غربی است و باید با آن مخالفت کرد!

سرمایه داری ایران مدعی است: جامعه مدنی یعنی "خصوصی سازی" و باید از آن دفاع کرد!

برخی چپ‌ها: باید مفهوم جامعه مدنی را در آثار کلاسیک مارکسیستی جستجو کرد!

واقع بینی می‌گوید: باید از بحث‌های روشنفکرانه پرهیز کرد، به دلائل و انگیزه‌های تبدیل این شعار به خواست عمومی مردم برای مبارزه با ارتجاع در داخل کشور باید توجه کرد و آنرا به شعاری برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تبدیل ساخت!

ادعای "موافقین" راستگرای "جامعه مدنی" که گویا بخش خصوصی پایه جامعه مدنی یا دموکراسی است نیز خلاف همه واقعیت‌های مسلم تاریخی است. تنها کافی است بیاد آوریم با وجود آنکه چند صد سال از پای گیری و نیرومند شدن بخش خصوصی بورژوازی در کشورهای سرمایه داری اروپا می‌گذرد، تا همین چند دهه قبل، در هیچیک از این کشورها نهادهای نیرومند مدنی وجود نداشت. هنوز چند دهه‌ای بیش نمی‌گذرد که از درون پیشرفته‌ترین آنها نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیایی و ژاپنی سر برآورد. تا همین چند پیش در اسپانیا حکومت فاشیستی فرانکو و در پرتغال و یونان دیکتاتوری‌های نظامی بر سر کار بودند. حق رای و تشکل زنان در فرانسه که دموکراتیک‌ترین کشور سرمایه داری اروپا محسوب می‌شود، به دوران پس از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. استعمار خلق‌های آفریقا و آسیا و امریکای لاتین و غارت و بردگی کشیدن مردم آنها، اگر با معیارهای "مدنی" سازگاری نداشته و ندارد، با پرشدن جیب و انباشت سرمایه بخش خصوصی کاملاً سازگار بود. همین بخش خصوصی بود که کودتا علیه سالوادور آلنده را در شیلی سازمان داد و دیکتاتوری خونین پینوشه را بر سرکار آورد که هم چنان به دلیل حمایت کلان سرمایه داران مصون از تعرض است و به لقب سناتور مادام العمر مفتخر می‌باشد. تقریباً در تمام کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی که حوزه نفوذ و حیاط خلوت "دموکراسی" ایالات متحده امریکا محسوب می‌شود، طی دهه‌ها و دهه‌ها خونین‌ترین و جبارترین دیکتاتورهای نظامی بر سرکار بوده‌اند تا "بخش خصوصی" بتواند بدون خواست جنبش مردم به انباشت ثروت بپردازد.

در کشور خود ما ایران، علیرغم آنکه ده‌ها سال از حیات بخش خصوصی می‌گذرد، تمام تلاش‌های انقلابیون ایران، و در راس آنها، حزب توده ایران برای برپائی نهادهای مدنی یا سرکوب خونین و ویران شده‌است. تمام تجربه

بورژوازی را جامعه مدنی مطلق یعنی سازمان اجتماعی بورژوازی را، بطور مطلق سازمان اجتماعی می‌پندارد.

اما مارکس به "جامعه مدنی" مطلق و به سازمان اجتماعی مطلق اعتقاد نداشت، بلکه آن را در تحول و تکامل می‌دید. از همینجاست که بقول هانری لوفور (Lefevre) فیلسوف نامدار فرانسوی ما می‌توانیم آنچه را که مارکس از هگل حفظ کرد و آنچه را که معکوس ساخت به روشنی ببینیم. «مارکس اندیشه‌های جامعه‌ای مبتنی بر تجمع آزاد و خردگرایانه را حفظ کرد، اما متشکل از کارگران تولیدی، رها از مناسبات ویژه سرمایه‌داری مالکیت...» (بازگشت دیالکتیک ص ۲۵)

"جامعه مدنی" از نظر مارکس "جامعه‌ای است آزاد که از اجزای سرمایه‌داری رهایی یافته، تحت سلطه دستگاهی مافوق قرار ندارد، زیر نفوذ دولتمداری نیست، در نتیجه جامعه‌ای بدون قدرت سیاسی و بدون طبقات که با محور تدریجی بازار ارزش مبادله و پول، تولید و اقتصاد را زیر نظارت گرفته است... یا به عبارت دیگر جامعه مدنی همان سوسیالیسمی است که به سوی کمونیسم می‌رود. (همانجا)

بدین ترتیب مارکس به همان اندازه که به وجود جامعه مدنی بورژوازی به عنوان واقعیت دوران خود یقین داشت، در برآمد جامعه مدنی سوسیالیستی نیز تردید نداشت.

در اینجا اکنون لازم است نگاهی کوتاه به مسئله‌ای بیاندازیم که مکرار در پیرامون آن به بحث پرداخته شده است، یعنی رابطه میان جامعه مدنی و دولت. هگل به پیروی از فلاسفه کلاسیک در صدد روشن ساختن مناسبات میان مجموعه مناسبات اجتماعی یک جامعه، یعنی "جامعه مدنی" با دولت بر می‌آید. از نظر وی خانواده و جامعه مدنی به ترتیب پایه‌های طبیعی و مصنوعی دولت را تشکیل می‌دهند، دولت که او در چارچوب درک ایده آلیستی خود از تاریخ، آن را "تحقق عملی ایده اخلاق" می‌داند که در برابر قلمرو منافع خصوصی قرار دارد. مارکس هگل را در این بحث دنبال کرده، تضاد و فاصله‌ای که هگل میان دولت و "جامعه مدنی" برپا ساخته و هاله قدوسی و مساواری که بر سر دولت کشیده بود را از میان برمی‌دارد. مارکس دولت را نه تجلی ایده اخلاق، بلکه محصول جامعه مدنی، یعنی محصول مناسبات تولیدی جامعه تعریف می‌کند. مارکس در اینجا هنوز بر اساس اصطلاحات خود هگل به مباحثه و نقد او می‌پردازد و هنوز مفهوم طبقات اجتماعی در نزد وی ظاهر نشده است. وی بعداً در مانیفست کمونیست تعریف دیگر از دولت ارائه داده آن را دستگاه سلطه طبقاتی می‌نامد یا به تعبیر دقیق‌تر، دولت "شکلی است که یک طبقه به خود می‌گیرد تا سلطه خود را برقرار سازد." به نظر می‌رسد که مارکس در اینجا مجدداً به تضاد همگنی میان دولت و جامعه مدنی (منتهی به شوه‌ای معکوس) باز می‌گردد و دولت را بر فراز جامعه مدنی قرار می‌دهد. با اینحال این تضاد تنها در ظاهر وجود دارد. همانطور که انگلس می‌نویسد: «دولت محصول جامعه در مرحله‌ای معین از تکامل آن است و وجود دولت نشانه آن است که این جامعه در تضادهای غیرقابل حلی با خود گرفتار آمده، اما برای اینکه آشتی‌ناپذیری‌ها، طبقات دارای منافع متضاد، خود و جامعه را در نزاعی بی‌حاصل نابود نسازند، قدرتی لازم می‌آید که در ظاهر بر فراز سر جامعه قرار دارد، که نزاع‌ها را تخفیف دهد و آنها را در محدوده "نظم" نگاه دارد و این قدرت زاده جامعه که بر فراز سر آن قرار گرفته و روز بروز بیشتر از آن بیگانه می‌شود "دولت" نام دارد. مارکس با وارد کردن مفهوم "طبقات" در تحلیل جامعه مدنی تضاد و وحدت آن با دولت را به نمایش می‌گذارد. دولت محصول "جامعه مدنی" محصول سازمان اجتماعی و مناسبات تولیدی یک جامعه است، اما در عین حال به عنوان نماینده تمام جامعه ظاهر می‌گردد - تملک وسایل تولید بنام جامعه - در عین حال آخرین اقدام آن به عنوان دولت است. مداخله قدرت دولتی در مناسبات اجتماعی زائد شده و راه زوال در پیش می‌گیرد. حکومت بر اشخاص جای خود را به اداره اشیاء، به هدایت عملیات تولید می‌سپارد. دولت الفاء نمی‌شود، بلکه بتدریج رنگ می‌بازد.

نگاهی کوتاه به آنچه که گفته شد، نشان می‌دهد که استالین بعدها در مورد ضرورت تحکیم دولت در سوسیالیسم بیان داشت، صرفنظر از مخدوده استفاده‌هایی که از آن در شرایط روسیه تحت محاصره سرمایه‌داری به عمل آمد، هیچ ارتباطی با مارکس ندارد. مارکس به زوال دولت در سوسیالیسم معتقد بود و نه تحکیم آن. مارکس، زوال دولت را نیز در واگذاری مالکیت دولتی به بخش خصوصی نمی‌دید، بلکه در اجتماعی کردن مالکیت، آن را درک می‌کرد. ضمن اینکه مارکس معتقد نبود که در روند گذار سوسیالیستی نباید از دولت به منظور تنظیم مناسبات اجتماعی استفاده نمود، بلکه از نظر وی، هدف از بکارگیری اهرم دولتی، حرکت در سمت زوال دولت باید باشد و نه تحکیم آن.

از سوی دیگر، آنچه که سوسیال دموکراسی در مورد ضرورت انحلال دولت، از جمله در جامعه مدنی، بدون نیاز به تغییر محتوایی طبقاتی مطرح می‌کند، نیز هیچ ارتباطی به مارکس ندارد. مارکس روند زوال دولت را با انقلاب سوسیالیستی و پروسه گذار به کمونیسم در پیوند قرار می‌داد. در اینجا نیز منظور آن نیست که نباید برای محو کردن قدرت دولت از طریق تقویت ابزارهای نظارت مدنی و اجتماعی و مستقیم مردم تلاش کرد، برعکس این تلاش خود جزء مهمی از استراتژی پشت سر گذاشتن سرمایه‌داری است؛ منظور درک محدودیت‌های این تلاش و آگاهی از مبارزه سیاسی و انقلابی طولانی است که برای تحقق آن لازم است.

## اوج گیری مجدد بحث در دهه هشتاد

بحث‌های پیرامون "جامعه مدنی"، دولت و ارتباط آنها با یکدیگر، در دهه هشتاد میلادی، در شرایطی دیگر و با اهدافی دیگر اوج گرفت. در این دهه، اوج تضاد و مبارزه میان دو اردوی بین المللی جریان داشت. اردوی سرمایه‌داری بر جهان حاکم بود و به برکت چند صد سال توسعه و رشد اقتصادی، استثمار نیروی کار ملت‌های خود و غارت بی‌سابقه کشورهای کم توسعه، هم چنان به رشد توأم با بحران خود ادامه می‌داد. تحت تاثیر وجود سیستم سوسیالیسم و در رقابت با آن از یکسو، وزیر فشار مبارزه دائمی زحمتکشان آن کشورها در داخل، از سوی دیگر، حدی از دستاوردهای اجتماعی برای مردم آن تأمین شده بود. در غالب این کشورها احزاب کمونیست و انقلابی با سابقه طولانی مبارزه به فعالیت مشغول بودند و حدی از دموکراسی را در چارچوب تناسب نیروها به حکومت تحمیل کرده بودند. در برخی دیگر از این کشورها، این احزاب توسط سوسیال دموکراسی به حاشیه رانده شده بودند و خطری محسوب نمی‌شدند و این رو وجود تحت کنترل و تضعیف شده آنها برای به نمایش گذاشتن تصویری از دموکراسی تحمیل می‌شد. در کشورهای سرمایه‌داری جهان سوم، سرکوب خونین و وحشیانه کمونیست‌ها و همه نیروهای انقلابی، به عنوان امری عادی و طبیعی پذیرفته شده بود.

در کشورهای اردوی سوسیالیسم، اثرات منفی استالینیسم، روز به روز تاثیر مخرب‌تری برجای می‌گذاشت. در بسیاری از این کشورها، دولت نیروی قدرتمند بود، نگام تک حزبی برقرار بود، سندیکای طبقاتی که وظیفه آن مبارزه و دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان در برابر همه قدرت‌ها و از جمله دولت باشد، وجود نداشت. مطبوعات تحت کنترل بودند و از نبرد فکری و اندیشه‌ای که جامعه را صیقل دهد، آلوده سازد و انسان‌هایی متناسب با سطح وظایف برقراری جامعه‌ای سوسیالیستی، در محیطی متخاصم و مسموم پرورش دهد، خبری نبود. همه این کشورها، در عین حال از میان جوامعی برخاسته بودند که از عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی تاریخی رنج می‌بردند و غالباً از درودن ویرانه‌های جنگ‌های فاجعه‌آوری که امپریالیسم بر جهان تحمیل کرد، سر بلند نکرده بودند و در شرایط جهانی که تحت سلطه نظام سرمایه‌داری بود، در محاصره و تهدید مداوم این نظام باید اقتصاد و جامعه خود را نوسازی می‌کردند.

در درون نزاع و مبارزه میان این دو اردوی جهانی، بحث نظری و عمیق کلاسیک در مورد دولت و جامعه مدنی به کاریکاتور تبدیل شده و به به موضوع یک نبرد ایدئولوژیک تمام عیار تبدیل گردید.

براساس این کاریکاتور، "دولت" مورد نظر هگل و مارکس، از نظر سیاسی، همان قدرت متمرکز در نظام‌های سوسیالیستی بودند که در آن‌ها نهادهای "جامعه مدنی" یعنی نهادهای مستقل از دولت مانند احزاب، سندیکاها، مطبوعات آزاد وجود ندارند. و به لحاظ اقتصادی "دولت" همان "بخش دولتی" اقتصاد است که مانع از شکل گیری بخش خصوصی است. بنابراین، اگر در این کشورها در عرصه سیاسی احزاب و سندیکاها و مطبوعات وجود ندارد، بدلیل آن است که در عرصه اقتصادی "بخش خصوصی" ضعیف است یا حذف گردیده است. برعکس اگر در غرب "دموکراسی" برقرار است، لابد بواسطه حضور "بخش خصوصی" است. بدین ترتیب، بخش خصوصی به پایه "جامعه مدنی" مترادف گشت.

پس از آنکه این کارزار تبلیغاتی، بر اثر جمع شدن یک سلسله عوامل در کشورهای شرق، بسود سرمایه‌داری پایان یافت، یعنی با برقرار شدن جاکنیت سرمایه‌داری مخوف و مافیائی در غالب کشورهای اروپای شرقی، بحث دموکراسی و جامعه مدنی بتدریج به مسئله‌ای مزاحم تبدیل گردید. "دموکراسی"‌های غرب با هلهله و شادی از به توپ بستن پارلمان روسیه توسط یلتسین پشتیبانی کردند، یا تهدیدات وی برای ایجاد جنگ داخلی در صورت پیروزی کمونیست‌ها را در انتخابات "مشروع و برحق" قلمداد کردند. کارزار تبلیغاتی "جامعه مدنی" با همان سرعتی که سرهم بندی شده بود، با همان سرعت نیز کاسه و کوزه آن جمع شد.

## جامعه مدنی ایران

از شاهکارهای رئیس کنونی مجلس آنست که

## مجلس، قوانین کیلویی

## تصویب کرده!

حجت الاسلام "معادیخواه" در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، نماینده مجلس و وزیر ارشاد اسلامی بود. وزارتخانه‌ای که جناح راست از همان ابتدا نقشه تصرف آن را داشت. برای او، که اتهام بزرگش تقلید از آیت الله منتظری بود، پرونده‌ای ترتیب دادند و مدت کوتاهی نیز بازداشت شد. وی اکنون عضو مجمع روحانیون مبارز است. روزنامه "جهان اسلام" به بهانه محاکمه شهردار تهران، گفتگویی پیرامون قانون گذاری با وی انجام داده است. این مصاحبه در شماره ۴ مرداد "جهان اسلام" چاپ شده است. چند نکته‌ای از این گفتگو را در زیر می‌خوانید:

چگونه می‌توان از مردمی انتظار قانون گرایی داشت که نشانه‌های قانون گریزی در نهاد قانون گذاری شان دیده می‌شود؟ برشماری نمونه‌های قانون گریزی در مجلس نیاز به فرضی جز این دارد. یک نمونه آن که در باور ریاست مجلس شورای اسلامی از شاهکارهای ایشان به شمار می‌آید، تأسیس مرکز پژوهش‌هاست. مجلس در چند نوبت سخاوتمندانه مجموعه‌هایی از قانون را به صورت کیلویی یا خرواری! برای دستگاه قضائی کشور تصویب کرده است. چنین است که امروز مردم ما و جهان شاهد کار دادگاه‌های عام به شکلی شگفتی آورند! قانون گذار است که به این نکته روشن نیاندیشده که فلسفه تضاروت حل تضام است، در حالیکه قانون گذار پذیرفته است که تضام با متهم را به قاضی تحمیل کند!

آیا جز این است که نهاد قانون گذاری با اعتماد به کسانی که انبوهی از قوانین را برای تصویب پیشنهاد کرده‌اند، همه را یکجا تصویب کرده است؟ آیا چنین اعتمادی در واقع به مفهوم تداخل پنهان قضائیه و مجریه نیست؟ آیا وقتی در برابر میلیونها چشم، دادگاهی دیده می‌شود که در آن نه کیفرخواستی است، نه دادستانی و نه پیش از دادگاه قاضی تحقیقی، دستگاه قضائی خود به خود تضعیف نمی‌شود؟

حرمت قانون در هر نهاد به شکلی می‌شکند و در باور من، بیش از همه این حرمت در همان نهاد قانون گذاری به شکل‌های گوناگون شکسته می‌شود.

کاستی در دستگاه اجرایی کشور هم دیده می‌شود. سال‌هاست که وزیران در جایگاه قانون گذاری نشسته‌اند، که تداخل اجرا و قانون گذاری‌شان از تصویب نهاد قانون گذاری گذشته است. هرگز شتابی و حساسیتی در اجرای قانون شوراها، که این کاستی را بر طرف می‌کند، دیده نمی‌شود. نبود این حساسیت هم نشانه روشن ضعف فرهنگ قانون گرایی است و هم دلیل کم اعتنائی متولی قانون به حرمت قانون.

## سیلی بر صورت بازاری‌ها!

برای درک هرچه بیشتر تفاوت دیدگاه‌ها و مقابله‌های صریح در جمهوری اسلامی، در مقابل اظهار نظر آیت الله خزعلی و سید ابوالفضل موسوی تبریز که در بالا خواندید، این نقطه نظر را از سید حسین موسوی تبریزی، که از مدرسین حوزه علمیه قم، عضو مجمع مدرسین و کاندیدای مجلس خبرگان است بخوانید:

«در مراسم دوم خرداد سیلی به صورت اسلام نخورد، به نظر من اگر منظور از اسلام، اسلام بازاری و آن کسانی باشد که اطراف آقای خزعلی هستند، این درست است و در دوم خرداد به صورت اسلام بازاری سیلی خورد.»

همه آنچه که گفته شد، نه برای آن بود که در ظرف چند جمله، بحث عمیق و پراهمیت جامعه مدنی در نزد هگل، مارکس و مارکسیست‌ها را خاتمه داده باشیم و نه برای آنکه تکلیف جدل‌هائی را که در دهه‌های آخر قبل از فروپاشی اردوگاه شرق به راه افتاده بود را یکسره نموده باشیم. هدف تنها آن بود که یکبار دیگر تأکید کنیم و نشان دهیم که نقطه عزیمت پژوهش مفهوم جامعه مدنی در ایران امروز، باید تحولات جامعه و انقلاب ایران باشد. زیرا بحث امروزی جامعه مدنی در کشور ما نه آبخشور فکری آن در اندیشه‌های هگل، مارکس، پوپر و یا "هابرماس" است و نه ارتباطی به کارزارهای تبلیغاتی دهه‌های اخیر در غرب بر علیه سوسیالیسم واقعاً موجود دارد. امپریالیسم امروز از هیچ چیز بیشتر نگران نیست، مگر دموکراسی و آزادی احزاب و سندیکاها و مطبوعات آن، در کشوری نظیر ایران.

مارکسیست‌های ایرانی می‌توانند و باید پرچمدار پژوهش عمیق مفهوم و محتوای جامعه مدنی ایران امروز باشند. اما بررسی مارکسیستی جامعه مدنی ایران به معنی بررسی مفهوم "جامعه مدنی" در آثار مارکس نیست، بلکه به معنی بکارگیری اسلوب و وفاداری به جوانب عام و جهانی کشفیات و دستاوردهای مارکسیسم است. مارکس خود به صراحت معتقد بود که جهان برای توضیح خود، نیاز به چیزی جز خود، نیاز به نظریه‌ای بیرون و خارج از خود ندارد. به عبارت دیگر، اگر این درست است که از درون سیر تحولات جامعه ایران است که اندیشه "جامعه مدنی" در این مرحله به عنوان محصول تکامل و تطور دراز مدت آن بیرون زده است، در آن صورت جای تردید نخواهد بود که در پژوهش مارکسیستی جامعه مدنی ایران، نقطه عزیمت ما، تنها و تنها می‌تواند تحولات تاریخی و فکری کشور ما باشد و نه اندیشه‌های متفکرین اروپایی سده ۱۸ و ۱۹ و یا ۲۰ مارکسیست و یا غیر مارکسیست. تحولات جهانی و نیز تفکرات جهانی تا آنجا اهمیت دارد که به درون این جامعه وارد شده، توسط آن جذب و هضم شده، به جزئی از آن تبدیل شده و اکنون به این یا آن شکل - کمتر یا بیشتر - در تحولات مادی و معنوی جامعه بازتاب می‌یابد، یا بر آن اثر می‌گذارد.

بررسی اندیشه‌های مارکس، پیرامون "جامعه مدنی" نیز نشان داد که وی در زیر این اصطلاح در صدد کشف چارچوب سازمان اجتماعی جوامع، روابط میان جنبه‌های مختلف آن، درک پایه و رونیای مناسبات اجتماعی، نقش و کارکرد دولت و سرشت و سرنوشت آن، طرح ریزی آینده مناسبات اجتماعی و چگونگی گذار جامعه مدنی موجود بورژوازی به جامعه مدنی سوسیالیستی بود. همه اینها، علیرغم اهمیت اسلوبی و نظری خود، با مفهوم جامعه مدنی ایران امروز که قبل از هر چیز دارای باز اخلاقی و ارزشی و محتوای سیاسی است و سمت گیری ضد ارتجاعی و آزادخواهانه دارد، ارتباطی مستقیم ندارد.

از اینرو مارکسیست‌های ایران، این وظیفه را برای خود نمی‌توانند قائل باشند که هر آنچه که مارکس و یا مارکسیست‌ها در مورد "جامعه مدنی" گفته‌اند سولوانیکه به عنوان یک ابزار تبلیغی و تفهیمی بکار آید - را مانند یک کالا به ایران وارد کنند و به مردم دستور صادر نمایند که از این پس باید "جامعه مدنی" را اینگونه بفهمند! این همان روش متفکرین طرفدار بورژوازی و همان کسانی است که به تقلید از اساتید خود در غرب، جامعه مدنی را "بخش خصوصی" معرفی می‌کنند.

بررسی مارکسیستی مفهوم "جامعه مدنی" ایران امروز، یعنی پژوهش در مورد این که این مفهوم بر کدام پیش زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی متکی است، کدام مرحله از تکامل اجتماعی و فکری کشور ما را بیان می‌کند، رابطه آن با یک تحول دموکراتیک یا سوسیالیستی چگونه می‌تواند باشد، تضادهای درونی آن کدام است و به چه شکل می‌تواند در خدمت یک گذار مترقی در سمت جامعه‌ای عاری از طبقات قرار گیرد. چگونه می‌توان خواست جامعه مدنی که به یک خواست عمومی تبدیل شده است را در پیوند هر چه بیشتر با نیازها و خواسته‌های اکثریت مردم قرار داد و غیره. همه اینها انبوهی از مسائل و پرسش‌های عملی را در برابر ما قرار می‌دهد که برای یافتن پاسخ آنها نه نیاز به غرق شدن در دیدگاه‌های فلان فیلسوف چندین سده قبل است و نه دنبال کردن بحث و جدل‌های فلان نظریه پرداز ضد کمونیست معاصر.

مفهوم "جامعه مدنی ایران" را در تلاش و تکاپوی خلق‌های ایران برای دستیابی به استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی، در تجربه انقلاب ایران، کامیابی‌ها، ناکامی‌ها و بازتاب آنها بر ذهن و درک مردم، در کار و مبارزه روزمره برای برپائی جامعه‌ای مستقل و آباد باید جستجو کرد و نه در هیچ جایی دیگر!

## جامعه شناختی بورژوازی

ده‌ها سال پس از مارکس و انگلس، پسیکولوژی، روان اجتماعی و جامعه‌شناختی مارکسیستی کمتر مورد توجه مارکسیست‌ها قرار گرفت و در این زمینه، کمبود بزرگی در شناخت همه‌جانبه از مارکسیسم بوجود آمد. علت این پدیده عمدتاً در دو امر نهفته بود:

**اول-** بانیان سوسیالیسم علمی در نبرد خود علیه ایده آلیسم حاکم بر اذهان مردم در قرن گذشته، تمام کوشش خود را معطوف به توضیح جوانب پراهمیت برداشت و ارزیابی ماتریالیستی از تاریخ و جامعه کردند، و از اینرو زهان و امکان کافی برای بررسی دقیق و همه‌جانبه این بخش از حیات پرجوش جامعه انسانی نیافتند و آنرا به عنوان وظیفه نسل‌های بعد باقی گذاشتند. امری که در عین حال نشان از باور بنیانگذاران مارکسیسم نسبت به زنده‌بودن و رشد مداوم مارکسیسم نیز دارد [۱].

**دوم-** نزول سطح کار و فعالیت علمی-تئوریک در کشورهای سوسیالیستی سابق. دانشمندان اتحاد شوروی سابق در اولین کنفرانس خود، پس از فروپاشی برهمنین نکته انگشت‌گذاشته و تشریح کردند، که نقض قوانین سوسیالیستی موجب ایجاد محدودیت برای رشد موزون علم جامعه‌شناختی مارکسیستی، در این دوران شد. این کمبود از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ قرن حاضر نشانه‌های خود را بروز داد و کوشش‌هایی نیز بعمل آمد [۲].

وظیفه جامعه‌شناختی مارکسیستی، بررسی پدیده‌ها، خواست‌ها، تمایلات، اعتقادات، رسوم و آداب و در مجموع پسیکولوژی فرد و خلق (بزرگ و کوچک، حاکم و مغلوب، تحت استیلای استعماری و یا مردم کشور استعمارگری که در بخشی از غارت استعمارگرانه سهیمند و...)، چگونگی واکنش‌های آنان و... است. این بررسی، در ارتباط با جا و مقام فرد در تشریندی و طبقات جامعه، در ارتباط با تاریخ زندگی آن و شرایط و موقعیت منطقه‌ای و جهانی آن، منورده بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. زبان، فرهنگ، روحیات، اخلاق و چگونگی واکنش "مردم عامه" و زحمتکشان و همچنین خلق‌های تحت ستم، در انطباق کامل با همین مقولات نزد صاحبان قدرت و ثروت و غارتگران بین‌المللی نیست. در عین حال نکات مشترک کم و بیش زیادی را می‌توان در بین اقشار مختلف یک خلق یافت، که با مشخصات روحی آن خلق در ارتباط است و نشانی از روح ملی است.

زنده‌یاد احسان طبری، تفاوت قابل است بین روحیات و ویژگی‌های ناشی از موقعیت طبقاتی افراد و در چارچوب خصایص ملی همان خلق. او این خصایص را روان اجتماعی خلق می‌نامد ("یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی"، ص ۳۷).

جامعه‌شناختی بورژوازی می‌کوشد چنان وانمود سازد، که جامعه از جمع انسان مجرد و همگون تشکیل می‌شود و خود نیز بافتی همگون homogen را تشکیل می‌دهد [۳] و چون در واقع چنین نیست و وجود گروه‌های بزرگ انسان‌ها در جامعه انکار ناپذیر است و حتی برای تحقیقات جامعه‌شناختی بورژوازی نیز تن دادن به تقسیم‌بندی آنها گریزناپذیر است، می‌کوشد با انواع و اقسام تقسیمات صوری، نظمی به تحقیقات خود بدهد و برای آن ظاهری آراسته و علمی بوجود آورد. تقسیماتی که به این یا آن پرسش مطروحه، پاسخ درخوری هم می‌دهد، ولی بنا به ماهیت ذهن‌گرایانه آن، نارسا و چه‌بسا هجو نیز از کار در می‌آید.

شیوه پیشنهادی این دانشمندان بسیار متنوع است. آنها برای توضیح نظرات خود از انواع تقسیم‌بندی‌ها در بین افراد جامعه استفاده می‌کنند. در این مورد عمدتاً می‌کوشند ویژگی‌ها و مختصات مسوارد "خاص" را به عنوان ویژگی و خواص "عام" معرفی کنند. رفتار خشونت‌آمیز جوانان و رفتارهای تبه‌کارانه گروه‌هایی از آنان، ویژگی عام «جوانان» امروز عنوان می‌شود، در حالی که ریشه واقعی آن در بحرانی نهفته است، که جامعه سرمایه‌داری بدان دست‌بگریبان است و جوانان دورنمایی برای زندگی خود ندارند. چنین تقسیماتی البته قادر به بررسی بخشی از واقعیت رفتار فردی و گروهی انسان اجتماعی هستند، ولی نمی‌توان چنین بررسی‌ای را کافی برای دستیابی به شناختی همه‌جانبه از شرایط و موقعیت اجتماعی آنان تصور کرد. این شیوه به‌ویژه زمانی هر نوع کارائی خود را از دست می‌دهد، که مثلاً به تقسیمات هواداران حمایت از حیوانات و یا انواع «گروه‌های فشار» تقسیم می‌شود، که در آن مثلاً «سندیکا» و «حزب» و «روزنامه» و... همانقدر «گروه فشار» نامیده می‌شود، که «حزب اله» چنین عنوان می‌شود.

چنین تقسیم‌بندی، اخیراً در برخی نشریات داخل کشور نیز دیده می‌شود. برای مثال، نشریه "جامعه سالم" که در تهران منتشر می‌شود، اخیراً مقالاتی در همین زمینه داشته‌است، که البته در همین نشریه، انتقاداتی هم به این نظرات منتشر شده است [۴].

بحران ساختاری مستولی بر سیستم سرمایه‌داری، برخی از مدافعان پساندرونیست را بر آن داشته‌است تا این نوع تقسیم‌بندی‌های اجتماعی را تا حد طبقه‌بیکاران و طبقه شاغلین مطرح کرده و تلاش می‌کنند مرزهای طبقاتی و تشریندی‌های اجتماعی را مغشوش کنند. "جرمی ریفکین" Jeremy Rifkin در کتاب خود تحت عنوان "پایان دوران اشتغال و آینده آن" و با اشاره به دوران "پس‌اقتصاد بازار" می‌نویسد: «بیکاری امروز دیگر کمتر یک فاجعه فردی و یا اجتماعی است، بلکه یکی از اشکال "متنوع زندگی" را تشکیل می‌دهد [۵]. همانطور که ذکر شد، این تقسیمات تقریباً به تعداد دانشمندان بورژوازی سو آنها که خود را چنین عنوان می‌کنند، متنوع است و همه آنها نیز برای نفی تقسیم‌بندی‌های اجتماعی مارکسیسم. این نظریه پردازان به دیدگاه‌های مارکسیستی بسیار گذرا اشاره می‌کنند [۶].

هدف عبارتند از:

**اول-** اتمی اعلام داشتن جامعه: یعنی گویا جامعه بشری از انسان منفرد و مجرد تشکیل می‌شود و بافتی بیست است. بدین ترتیب انحراف توجه از بافت بغرنج و مرکب جامعه بشری، که در آن گویا هیچ لایه‌بندی، تشر و طبقه‌بندی وجود ندارد و یا اگر وجود دارد، آنچنان کم‌اهمیت است، که بررسی آن برای علم جامعه‌شناختی قابل اغماض است [۷]. به عبارت دیگر مخالفت با طبقاتی‌بودن جامعه.

**دوم-** برجسته‌ساختن منافع و نیازهای خرد و پارتی‌کولار partikular انسان مجرد و نفی مطلق‌گرایانه منافع و خواست‌های طبقاتی. این در حالی است که گروه‌های بزرگ اجتماعی، با وجود شخصیت خاص و منافع خرد هر فرد آن، دارای منافع عام و فراگیر و دستجمعی نیز هستند.

جامعه بشری را مجموعه‌ای از افراد مجرد اعلام داشتن، که تنها دارای منافع فردی و شخصی، و نه اجتماعی-طبقاتی، هستند، قدم اولی است برای تبلیغ اندویدوآلیسم، فردگرایی و نهایتاً «داروینیسم اجتماعی»، که پایه و اساس تئوری فاشیستی "فردیش نیچه" را تشکیل می‌دهد. در میان نویسندگان و نظریه پردازان ایرانی نیز، دیدگاه‌هایی مشابه وجود دارد، که در نشریات مهاجرت منعکس است.

برای نمونه، یکی از مقاله نویسان هفته نامه کیهان چاپ لندن، بنام "گل آرا" (نگاه‌شده به زیرنویس شماره ۶ و ۷) انسان را نوعی حیوان قلمداد می‌سازد، که می‌توان از طریق تاثیر گذاشتن بر نیازهای کوچک او - نیازهایی که او آنها را تا حد خوردن و آشامیدن تنزل می‌دهد - جامعه را هدایت کرد و مطیع ساخت. این نظرات البته شبیه دیدگاه‌های فاشیست‌های دهه ۳۰ در اروپاست، که مبنای ایدئولوژیک آن نیز نوشته‌های "نیچه" بود. این نویسنده «انسان را نوعی حیوان» دانسته و «جامعه انسانی را گردهمایی افراد انسانی» اعلام می‌کند. او تنها «تفاوت [بین] انسان [و] دیگر رده‌ها و شاخه‌های حیوانات (از تک‌سلولی تا میمون) [را] در نوع عکس‌العمل‌های رفتاری انسان (نیروی عظیم یادگیری و بکارگیری عکس‌العمل‌های ثانوی) و حیوان (به درجات متفاوت بیشتر عکس‌العمل‌های اولیه و غریزی)» می‌داند و معتقد است از طریق استفاده از شیوه «یادگیری متکی به غریزه ذاتی دفع رنج و گرایش به "آسایش"» که هم برای حیوان و هم برای انسان دارای تاثیر مشابهی است، می‌توان از وسیله مطمئنی برخوردار شد برای تربیت حیوان و انسان. به نظر او این شیوه‌ای مرسوم و موفق هم در دست «پرورش دهندگان حیوانات [و] همچنین در اختیار مریسان کودکان انسان» است: «از راه دادن پاداش (تشویق و تنبیه) می‌توان عکس‌العمل‌های رفتاری را در حیوانات و در انسان‌ها تنظیم ساخت» که برپایه آن «هر رفتار "آسایش‌بخش"، تشویقی و هر رفتار زحمت‌آفرین تنبیهی است که "یادگیری" رفتار مناسب و مفید را برای انسان (و حیوان) ممکن می‌سازد» و از آنجا که «"آسایش" هر انسان به‌طور کلی- در نظم کارکرد طبیعی جهازات زیستی بدن او خلاصه می‌شود، پس هر رفتاری که حافظ نظم جهازات زیستی باشد، رفتار خوب و هر رفتاری که این نظم را در هم بریزد، رفتار بد است»!

با این صفرا و کبراها، نویسنده کیهان لندن می‌کوشد، با تکیه به دو اصل فسق، یعنی منافع خرد انسان مجرد و منفرد در جامعه‌ای همگون و غیرطبقاتی، برای جامعه‌شناختی بورژوازی متکی بر «داروینیسم اجتماعی» تبلیغ کند.

تداوم قانونمند چنین اندیشه و تفکری در جمله "فردریش نیچه" فاصله می‌شود: انسان همانقدر انسان‌تر است، که به حیوان شبیه‌تر است!

اگر چه جامعه‌شناختی بورژوازی بظاهر انسان و حقوق و نیازهای آن با هدف بررسی‌ها و فعالیت خود اعلام می‌دارد، و چه بسا دانشمندان بسیاری با حسن نیت کامل در این زمینه فعالند و اسلوب‌های علمی بررسی رفتاری افراد و گروه‌های اجتماعی را نیز برای مطالعه بخش‌هایی از حیات انسان با موفقیت بکار می‌گیرند، با وجود این نمی‌توان ضعف عمده و نارسایی تعیین‌کننده آنرا، که همانا بی‌توجهی به طبقاتی بودن جامعه و تفاوت بین منافع خرد و پارتیکولار در برابر منافع اجتماعی و طبقاتی است، نادیده گرفت. تنها با توجه به عمده بودن منافع اجتماعی-طبقاتی در برابر منافع فردی و خرد است، که می‌توان همراهی فعال، با گذشت و فداکارانه انسان ندیشمند را برای دسترسی به اهداف اجتماعی و گذشت داوطلبانه از منافع فردی را برای دورانی و در جهت خدمت به منافع کل اجتماع انتظار داشت.

آه البته برداشت ماتریالیستی از تاریخ، در گذشته و پیش از مارکس و انگلس نیز وجود داشته است و نبرد بین برداشت ایده‌آلیستی و ماتریالیستی از جهان پیرامون و حیات انسان قدمتی به طول حیات تفکر انسانی دارد. اما تفاوت تعیین‌کننده ماتریالیسم نوین، قرار داشتن و ترکیب آن با برداشت دیالکتیکی از پدیده‌هاست. امری که با نام و فعالیت خلاق بانیان سوسیالیسم علمی همراه است.

اما بحث در این زمینه را باید به زمانی دیگر موکول ساخت، اما در همین جا می‌توان برای علاقمندان فارسی زبان مطالعه بخش‌های مربوطه را در اثر پربار زنده یاد احسان طبری تحت عنوان «پادداشت‌ها و نظرات فلسفی و اجتماعی» توصیه کرد.

آه نگاه شود به زیرنویس شماره ۶

آه با نگاه به اقدامات غیرقانونی "حزب الله"، ۴ بررسی درباره "گروه‌های فشار" در شماره ۳۷ نشریه "جامعه سالم" درج شده است. نکته مشترک هر چهار نوشته نگاه درست به این امر است، که جامعه از بافت همگونی تشکیل نشده است، بلکه "گروه‌هایی" از انسان‌ها با منافع مشترک را می‌توان در ترکیب جامعه تشخیص داد. مقالات چهارگانه هر کدام جنبه‌هایی از این "گروه‌های فشار و ذینفوذ" را توضیح می‌دهند و برجسته می‌سازند. در همه جا علت وجودی این گروه‌ها دستیابی به خواست و اهداف مشترک اعلام می‌شود: "در ساده‌ترین شکلی، گروه فشار یا ذینفوذ را می‌توان یک گروه مشخص اجتماعی تعریف نمود که برای رسیدن به مقاصدش تلاش می‌کند..." (مقاله "جامعه مدنی و گروه‌های فشار"). نمونه‌های این گروه‌ها چنین برشمرده می‌شود: "متخصصانی که در انقلاب و سازمان دادن قدرت تخصص و تبحر دارند"، "موبدان"، "گروه‌های پنداری و یا "پندولونژیک"، "ماتد احزاب دینی و غیردینی"، "سندیکا و اصناف"، "روزنامه‌ها" (مقاله "گروه‌های فشار، انقلاب و جامعه مدنی")، در کنار "گروه‌های فشار اضم از صفی یا اجتماعی" (مقاله "جامعه مدنی و گروه‌های فشار")، "گروه‌های مشکل از افراد ناآرام" (مقاله "رسانه‌ها و گروه‌های فشار") و با از مدافعان محیط زیست و حمایت از حیوانات همانقدر صحبت است، که از گروه‌های "جوانان"، "زنان" و...

نگاه دقیق به تقسیم‌بندی‌های فوق ماهیت ذهن گرایانه آنها بخوبی بازشناخته می‌شود. شرکت‌کنندگان در یک گروه، برای دسترسی به خواست‌های خود، می‌توانند بواحی در گروه‌های دیگری هم شرکت کنند. برای مثال "جوانان" می‌توانند هم در "گروه جوانان" شرکت داشته باشند و اگر زن جوانی است، همچنان در "گروه زنان" اگر کارگر جوانی است، هم در "گروه کارگران"، اگر دانشجویی در "گروه دانشجویان" و هم زنان در "گروه دفاع از صلح"، اگر مخالف آزمایش بر روی حیوانات است، در "گروه حمایت از حیوانات"، "دفاع از محیط زیست" و...

نویسندگان خرد و پارتیکولار در جامعه نمی‌توانند پایه تقسیم‌بندی را تشکیل دهد، که کمک آن بتوان منافع اجتماعی-طبقاتی گروه‌های بزرگ انسان‌ها را تعیین و تأمین کرد.

ی علت نیز نیست که با توجه به این ناروشنی تعریف "گروه‌های اجتماعی"، که تنها بر ظواهر علت تجمع افراد جامعه در دوران معینی از زندگی شان در این یا آن گروه توجه دارد، و در تحلیل علل در سطح بالایی می‌ماند، در مقالات فوق از "سیال" بودن گروه‌ها صحبت می‌شود. جداسازی "گروه صفی" و "گروه سیاسی"، آنطور که در بخشی از مقالات ذکر شده است، نیز دیوار چین بین آنها نیست. شرکت‌کنندگان در سندیکای کارگری و یا در سازمان دانشجویی می‌توانند همزمان در گروه سیاسی، که مترادف با حزب است، نیز شرکت داشته باشند.

آه "جرمی ریفتن"، "بایان دوران اشتغال و آینده آن"، انتشارات فیر، ۱۹۹۸

آه "کل آرا" در کیهان لندن و در انتقاد به مقاله دکتر سیلا صالح (کیهان لندن شماره ۱۹۴)، در بند ۶ نوشته خود، وضوح توضیح "به آزمایش در نیامدن جوامع بشری"، بطور کمر و در پراتزی تکیف برداشت مارکسیستی از تاریخ را، باصلاح حل می‌کند. او می‌نویسد: "جوامع بشری به عنوان مجموعه‌های متنوع افراد انسانی، پاره‌های طبیعت اند، که به آزمایش درمی‌آیند: اولاً به علت ساختارها و شرایط زیست متفاوتشان تن به آزمایش‌های مکرر در شرایط یکسان نمی‌دهند و ثانیاً نمی‌توان به تبعیت از روش‌های تاریخی (مارکسی) و اعتقاد به "تکرار تاریخ" به راز آنها پی برد. چرا که درک حوادث تاریخی که در شرایط میهم و منشوش گذشته رخ داده و از راه روایات مشکوک به ما رسیده، غیرممکن است و به علاوه نمونه‌های گزینی تاریخی از نوع "انقلاب"، اولاً محدودند و قانون پدید نمی‌آورند و ثانیاً متعلق به شرایط متفاوت و محصول علل متفاوت هستند و ارزش علمی ندارند." او سپس به نتیجه‌گیری می‌پردازد، که برای بررسی امروز ما شایان توجه است: "به این علت درک قوانین تحولات اجتماعی، تنها از راه درک قوانین رفتاری افراد انسانی و برآوردن مدل‌های منطقی از برآیند رفتار افراد ممکن می‌شود. با کمی دقت قابل شناخت است، که نظریه پرداز "جوامع بشری" و بدرستی مواردی "خاص" می‌داند، که به علت خاص بودن و به علت ساختارها و شرایط زیست متفاوتشان [تکرار] آزمایش‌های مکرر در شرایط یکسان نمی‌آیند و نمی‌توان از آن قانونمندی‌های "عام" را نتیجه گرفت. این استدلال، دقیق نیست. عدم نادانی از نفی مطلق گرایانه رابطه بین "خاص" و "عام" است. البته عام با تمامی ویژگی‌های خاص در انطباق نیست. در چنین صورتی خاص و عام برهم منطبق می‌شدند:

زندگی هر انسان، زندگی ای یکتا است و خاص او. اما کدام روابط درونی و خواص عمده ضروری و عمومی هر انسان است که مشخصات مشترک در همه انسان‌ها را تشکیل می‌دهد و مشخصه "عام" انسان‌ها است؟ البته این ویژگی‌ها قابل شناخت هستند و شناخته شده اند، نیاز به توضیح ندارند. هدف نویسنده در جمله بعدی چنین بیان می‌شود: "ثانیاً نمی‌توان به تبعیت از روش‌های تاریخی (مارکسی) و اعتقاد به "تکرار تاریخ" به راز آنها پی برد، به نظر او گویا هر لحظه تاریخی موردی "خاص" است "میهم و منشوش" و بدون هر نوع ارتباط قانونمند در زنجیره حلقات تاریخ و لذا نمی‌توان ویژگی‌ها و قوانین "عام" برای روند کل تاریخ یافت. به عبارت دیگر، تاریخ غیرقابل شناخت و تهی از هر نوع قانونمندی است! تأمین "ماتریالیسم تاریخی" مورد نظر مارکس، بنام "تکرار تاریخ"، البته تنها سطح درک او از این علم را نشان نمی‌دهد. نویسنده "شرایط میهم و منشوش" گذشته... و روایات مشکوک به ما رسیده را درباره "حوادث تاریخی" بهانه قرار می‌دهد، تا هم ناتوانی در عدم تشخیص قوانین حاکم بر آنها را به زعم خود توجیه کند و هم روابط علت و معلولی حوادث دوران کنونی را "شرایط میهم و منشوش" بیان کند.

۷- مثلاً آقای "کل آرا" در مقاله فوق‌الذکر خود تحت عنوان "انسان جزئی از طبیعت است" می‌نویسد: "۳- اجتماعات انسانی که از گروه‌هایی افراد انسان پدید می‌آیند... برای او «اجتماعات انسانی» بافت همگون و بسط است، که در آن گویا هیچ قدرندی انسان‌ها وجود ندارد!

نگاهی به دو مقوله "خاص" و "عام" در فلسفه علمی

## رهبری موروثی یک اتوپی است!

خاص، به مفهوم مورد مشخص و یکتا بودن با ویژگی‌های مخصوص خود است. هر بشری، چنین موردی خاص را تشکیل می‌دهد.

عام، به مفهوم جمع روابط درونی و خواص عمده، ضروری و عمومی مورد خاص است: بشریت با چنین مفهومی، عام است برای افراد خاص بشر. در بین انسان‌ها، افرادی یافت می‌شوند، که بنا به ویژگی‌های خاص خود، شخصیت‌های استثنایی را در تاریخ جامعه خود تشکیل می‌دهند. آنها را شخصیت‌های دارای "کاریسم" می‌نامند. ویژگی‌های آنان، مثلاً برآنی شم سیاسی و صائب بودن نظر، قدرت تصمیم و جسارت عمل و... می‌تواند در شرایط تاریخی نقشی تعیین‌کننده و برای کل جامعه، نقشی سرنوشت‌ساز را ایفا کند. این امری طبیعی است که هواداران و شیفتگان چنین شخصیت استثنایی خواستار آن باشند، که ویژگی‌های استثنایی چنین فردی را "ابدی" سازند، و از این طریق به بخش بزرگی از مشکلات اجتماعی یکباره پایان بخشند. چنین خواست و آرزوی ذهنی، قابل درک است، اما ریشه در اشتباه تئوریک در شناخت دیالکتیک خاص و عام دارد. بررسی این نکته در اینجا مورد نظر است.

دیالکتیک ماتریالیستی خاص و عام، یعنی تعیین روابط درونی و خواص عمده، ضروری و عمومی در "خاص" است، آنطور که در واقعیت عینی وجود دارد. انسان، مفهوم عام هم برای انسان سفید پوست و هم رنگین پوست است. این درحالی است که رنگ چشم انسان خاص را نمی‌توان بطور عینی ویژگی عام انسان اعلام داشت.

بدین ترتیب برای آنکه "عام" پایه و اساس ذهن گرایانه و اسپیکولاتیو spekulativ نداشته باشد و هجو از کار درنیاید، باید مضمونی عینی و واقعی داشته باشد.

در جامعه انسانی نیز رابطه دیالکتیکی-ماتریالیستی خاص و عام از همین قانونمندی پیروی می‌کند. نقش "کاریسمایی" این یا آن شخصیت تاریخی، از آن ویژگی‌های خاص است، که تعمیم و همانندسازی colonial آن و "ابدی" ساختن آن به ضرب "تصویر" و "قانون" ممکن نیست. تفویض وظایف ناشی از ویژگی خاص شخص کاریسمایی و رهبر انقلاب به جانشینان او به کمک مصوبات و یا متکی به وراثت، درعین حال ناحقی بزرگی در حق شخصیت استثنایی تاریخی نیز هست.

در دوران‌های استثنایی تاریخ جوامع بشری، که دوران انقلابی رشد هر جامعه را باید چنین دوره‌ای دانست، انباشت وظایفی بزرگ بر دوش شخصیت معینی می‌تواند با محسنتی همراه باشد، چنین انباشتی در دوران‌های رشد تدریجی-درفرمیستی جامعه بر دوش یک فرد، نه ممکن و نه ضروری است.

چنین اشتباه تئوریک، هزینه سنگینی را می‌تواند برای جامعه بهمرهه بیاورد و در عین حال، موقعیت استثنایی و تاریخی شخصیت "کاریسمایی" را تقلیل دهد. از چنین موضع تئوریکی حزب توده ایران پیش از برگزاری همه‌پرسی درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران اعلام داشت، که تثبیت نقش پلانزاع رهبری آیت‌الله خمینی در اصل "ولایت فقیه" ضروری نیست و در آینده برای جامعه انقلابی مشکلات زیادی را بوجود خواهد آورد، که آورده است.



## فهرست راه توده (بخش ۷)

شماره ۳۱ فروردین ۱۳۷۴

\* ایران

سخنی با همه توده‌ای‌ها: ۱۲ سال پس از پیش‌بینی حزب توده ایران- گفتگویی تاریخی که یکبار دیگر باید آنرا خواند. (ن. کیانوری): «... ما بخوبی می‌دانیم که زمینه دو گرایش و دو دیدگاه وجود دارد. یک گرایش عبارت از این است که انقلاب بایستی به آماج‌هائی که وعده داد، یعنی عدالت اجتماعی، از بین بردن غارتگری و چپاولگری برسد... و یک گرایش دیگری هم هست، که ما می‌بینیم. این گرایش در حال رشد و موضعگیری است. در بعضی جاها، حتی در حال حمله است. این گرایش عبارتست از حفظ نظام گذشته غارتگری، درعین حال که در کلام هیچوقت ادعا نمی‌کند، که بایستی آن نظام را حفظ کرد، ولی در عمل مدافع بقای آن نظام است. واقعیت این است که سرنوشت نبرد میان دو گرایش تعیین‌کننده سرنوشت انقلاب ایران است... بله! سیاست اینها عبارت از این است که یک جبهه‌ای بوجود بیاورند در ایران، که این جبهه ظاهراً بایستی پوشش مذهبی- انقلابی داشته باشد، برای مبارزه با سمت گیری‌های مردمی حاکمیت جمهوری اسلامی، یعنی برای غیر ممکن ساختن آن چیزهائی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده... بدین ترتیب، راهی که ما در پیش داریم جاده آسفالت نیست، جبهه متحد خلق ما، جبهه‌ایست که، از یک‌راه فوق‌العاده پرتلاطم می‌گذرد. ما که در این راه حرکت می‌کنیم، باید بدانیم که در این راه ممکن است دچار طوفان‌های سخت هم بشویم و از آن حمله زندان و چیزهای دیگر در مقابل ما باشد. ولی ما از این راه عبور خواهیم کرد...»

(راه‌توده: اکنون و با روشن تر شدن روز افزون اوضاع داخل کشور و مرور رویدادهای ۱۲ سال گذشته، اهمیت این مصاحبه و دیدگاه، بعنوان دیدگاه وقت رهبری حزب توده ایران چند برابر می‌شود)

مرگ احمد خمینی و زمزمه‌هائی که آشکارا می‌شود! (فوق‌العاده شماره ۱۱ راه‌توده. این فوق‌العاده بلافاصله پس از مرگ احمد خمینی منتشر شد و آنرا کاملاً مشکوک اعلام داشت. بعدها، بسیاری از نشریات و شخصیت‌های سیاسی خارج از کشور، و حتی برخی نشریات داخل کشور، به صراحت و یا با اشاره این دیدگاه مطرح شد.)

درباره انتخابات آزاد (تفسیری پیرامون بحث‌های جاری در مهاجرت و در میان نشریات اپوزیسیون پیرامون انتخابات آزاد در ایران و یا تحریم هر انتخاباتی در ایران. این تفسیر مقدمه تحلیل راه‌توده از انتخابات مجلس پنجم شد)

سوالی که اجتناب ناپذیر است: نگرانی کیهان لندن از شکست برنامه "تعدیل اقتصادی"

"ولایت فقیه": در رابطه با مطالب نامه مردم و شعار "طرد رژیم ولایت فقیه" حکومت یکپارچه در جمهوری اسلامی؟ (در نقد اسنادی که بنام مصوبات پلنوم چهارم در نشریه "نامه مردم" منتشر شده است.)

گفتگوی خاطره گونه "مریم فیروز" در تهران: «حزب توده ایران صادق ترین منتقد جمهوری اسلامی بود»

نگاهی به برنامه تعدیل اقتصادی. بخش دوم: انقلاب، اینگونه به زانو درآمد!

### \* ایدئولوژیک-سیاسی

یورش ایدئولوژیک "راست" علیه "چپ" ادامه دارد.

هیچ انقلابی تاکنون پیروز نشده است؟ (نقدی بر نوشته‌های کیهان لندن)

نبرد میخ آهنین بر سنگ! (مروری بر دیدگاه‌های مشترک کیهان لندن و نشریه "کار"، ارگان سازمان اکثریت) (راه‌توده: تمامی مطالبی که در ارتباط با افشای موضعگیری‌ها و خط‌دهی‌های کیهان لندن در این سالهای، در راه‌توده منتشر شده، عمدتاً مقابله با تأثیر گذاری جناح راست مهاجرت بر طیف چپ مهاجر بوده است. وضعی که اکنون و با تحولات ایران دگرگون شده و حتی خود این هفته‌نامه نیز در مواضع اش تغییر جهت‌هائی داده است)

جلوگیری از "خودکشی معنوی": نقدی بر مطالب نشریه "نامه مردم"

توطئه سکوت: برگزاری کنفرانس ۲ هزار و بررسی دیدگاههای مطرح شده در آن

### اخبار

افغانستان و حوادث جدید "... استقرار یک حکومت مرکزی، تحت حمایت امریکا در کابل، می‌تواند پشت جبهه پاکستان و افغانستان تحت فرمان پاکستان برای دخالت در امور داخلی ایران شود."

ترکیه در گرداب حوادث.

خلع سلاح اتمی اسرائیل یعنی چه؟

ویژه‌نامه ایران فردا: درباره مهندس بازرگان: متاسفانه مهندس بازرگان هرگز نتوانست واقعیت لزوم همکاری با مارکسیست‌ها را قبول کند.

احزاب و مطبوعات آزاد مشروعیت هر حکومتی را با خود می‌آورند.

اجلاس شورای مرکزی انجمن‌های اسلامی دانشجویان کشور. عباس عبیدی:

"... هنگامی که قانون نباشد، بازیگران اجتماعی و افراد نمی‌توانند روابط خود را

تنظیم کنند و معیار این روابط، قدرت و زور می‌شود و این یعنی عدم امنیت...

آزادی‌ها زمینه ساز ایجاد نهادهای مدنی، مثل احزاب و مطبوعات است، که بر

کردن فاصله میان دولت و ملت تنها از طریق این نهادها امکان پذیر است... مشکل

همان فقدان حاکمیت قانون است و این مشکلی است که تاکنون بطور ریشه‌ای در

جامعه حل نشده است. قانون باید قدیمی بزرگ داشته باشد..." (راه‌توده: بازخوانی

این دیدگاههای که چند سال پیش از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، با شعار

قانونمداری بیان و در مطبوعات داخل کشور منتشر شد، می‌تواند روشن‌نگر آن

غفلت‌هائی در صفوف چپ ایران باشد، که در تمام این سال‌ها از اوضاع داخل

کشور آفت‌زبی اطلاع‌مانند که به کارشان به "تحریم" انتخابات انجامید!)

کارزار دفاع از آزادی کیانوری و امیرانتظام

امریکا توای بیشتری را به خلیج فارس منتقل می‌کند.

شاعر توده‌ای، محمد زهری درگذشت.

شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۷۴

### \* ایران

ایران روی موج شایعات جاری بر زبان مردم کوچه و بازار

خطاب به همه نیروها و شخصیت‌های میهن دوست (فوق‌العاده راه‌توده در فروردین

ماه ۷۴): زدوبند با امریکا را باید افشاء کرد. حزب توده ایران، با آنکه از هیچ نوع

آزادی ابراز نظر در داخل کشور برخوردار نیست و در عرصه بین‌المللی نیز با

بیشترین فشارها و روبروست، حتی لحظه‌ای از اوضاع کشور غافل نیست و از هر

امکانی برای تشریح نظراتش استفاده می‌کند. (این فوق‌العاده راه‌توده، پرده از روی

توطئه‌ای بر می‌دارد که توسط گروه‌بندی "جامعه روحانیت مبارز"، جمعیت

موتلفه اسلامی و جناح راست "فدائیان اسلام" سازماندهی شده است. براساس این

توطئه، پیام و خواست‌های اعلام شده امریکا به سران حکومت جهت بازگرداندن

حوزه نفوذ امریکا در منطقه، افشا شده است. این پیام نشان می‌دهد که امریکا از

روی کارمندان باند رسالت به شرط بازگرداندن پایگاه‌های جاسوسی امریکا در شمال

ایران (بهشهر) به امریکائی‌ها و به بهانه کنترل جمهوری‌های تازه تأسیس شوروی

سابق حمایت کرده است.)

فعالیت آزاد احزاب، به نقل از روزنامه سلام: باید همه افراد و گروه‌ها رسمی و

غیر رسمی به این نتیجه برسند که با حذف قطعی یکدیگر امکان تحقق هیچ هدف

ملی وجود ندارد.

پیرامون بیانیه هاشمی رفسنجانی، ریاست جمهوری

مقاله هزارتومانی! - (این مقاله براساس آخرین سخنرانی احمد خمینی در برابر

دیدارکنندگان در حسینیه جماران تنظیم شده است. احمد خمینی در همین دیدار، با

صراحت اشاره می‌کند که آیت الله خمینی با ورود ایران به خاک عراق و ادامه

جنگ مخالف بود. ادامه حیات احمد خمینی و بیان این محفوظات و دانسته‌هایش

همان خطری بود که تنها با پایان بخشیدن به آن می‌شد برآن قاقق آمد. و این پایه

همان شایعاتی است که در جامعه پیرامون توطئه جناح حاکم برای سر به نیست کردن

احمد خمینی برسر زبان‌هاست و راه‌توده نیز در اطلاعیه خود به مناسبت مرگ احمد

خمینی با صراحت آنرا اعلام داشت.)

نگاهی دوباره به آنچه حزب توده ایران گفت! (مقاله‌ای به قلم ملکه محمدی): "...

حزب توده ایران با استفاده از تجارب ۴۰ سال مبارزه، تمیز دادن که حاکمیت انقلاب

یک دست نیست. براساس این ارزیابی صحیح حزب توده ایران، از آغاز، تقویت

پشتیبانی جناح انقلابی، یعنی مسلمانان مبارز را مبنای عمل خود قرار داد و

مسیر رویدادهای کشور تا به امروز، به روشنی صحت این مشی را اثبات

نموده است... ما عقیده داریم که نباید صف پارومندان به انقلاب را مصنوعاً تجزیه

کرد، بلکه باید کمک نمود، تا همه مدافعان انقلاب در یک سنگر قرار گیرند...

خود: کشی مرموز ارتشبد حسین فردوست و مرگ مشکوک اسماعیل راتین

ماموریت مشترک برای یورش به حزب توده ایران. ماموریت مشترک ساواک شاه-

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی.

ارزیابی داریوش فروهر از آیت الله خمینی و دلیل او برای حمایت از انقلاب: "ما

اشتباه نکردیم، دیگران به اهداف انقلاب پشت کردند!"

"ملین ایران و "سلطنت طلب‌ها": "سیاست چماق و هویج" سلطنت طلب‌ها را علیه

ملی گراها با هدف تغییر هویت تاریخی آن‌ها و حل آنها در صف سلطنت باید

— افشاء کرد، همانگونه که متحدان بالقوه سلطنت طلبها را در درون جمهوری اسلامی باید رسوا کرد

— مریم فیروز: درباره حجاب خیلی حرفها دارم (بخش دوم مصاحبه مریم فیروز منتشره در اطلاعات بین المللی)

— گزارش تصویری از اعدام خسرو روزبه

— چهار تشکل سیاسی-مذهبی در جمهوری اسلامی: تقسیم بندی نشریه "عصر ما، از نیروهای مذهبی درون حکومتی"

— راه حل پیشنهادی کارشناسان امریکائی

— اطلاعیه خبری (۱) راه توده، ۱۰ فروردین ۷۴، تحت عنوان مردم چه می گویند: احمد خمینی، سه شب پیش از حادثه منجر به مرگش، گفته بود: در خطر مرگ قرار دارم.

— اطلاعیه خبری شماره (۲) ۱۱ فروردین: روزنامه ها چه خواهند نوشت؟

— اطلاعیه خبری شماره (۳) راه توده، ۱۷ فروردین ۷۴: قیام خونین در "اکبرآباد" تهران

— شرایط کودتا در ایران

— کیهان لندن و ملیون ایران

— سرمقاله بحث انگیز نشریه "انقلاب اسلامی"

— مصاحبه کیهان هوانی با ابراهیم یزدی

— داریوش فروهر در مصاحبه با رادیو آلمان: انتخابات آزاد در شرایط فعلی عملی نیست!

— با اعلام راه حل های برون رفت کشور از بحران، "بیانیه ملیون ومیهن دوستان در تهران انتشار یافت"

— ارضیه ای که از سلطنت به جمهوری اسلامی رسیده!

— چه کسانی ادامه جنگ را به انقلاب تحمیل کردند؟

— سوال بزرگی که پس از مرگ احمد خمینی مطرح است: چه کسانی طالب ادامه جنگ با عراق بودند؟

— از خواب باید بیدار شد- مطلبی در رابطه با مقاله عباس پهلوان که در هفته نامه نپرموز علیه حزب توده ایران منتشر شده است.

## ایدئولوژیک-سیاسی

— وحدت و یکپارچگی در حزب بر کدام پایه استوار می شود؟ بررسی رابطه دیالکتیکی بین کل و جزء، عمده و غیر عمده: زمانی که استفاده از حق و وظیفه اظهار نظر، حتی تا سطح اعضای کمیته مرکزی- با تکیه به فرم و شکل ارائه آن، زیر علامت سوال قرار می گیرند، عملاً امکان بحث درون حزبی نفی می شود.

— زنده یاد احسان طبری: پاسخی که آرمان گرایان مذهبی، غیر مذهبی انقلاب به جنبش بدهکارند! (تهران ۱۶ دیماه ۵۹)

— انقلاب و رفرم همزادند- بحثی در رابطه با رابطه دیالکتیکی انقلاب و رفرم.

— چرا باید مثنی "لیبرالی" داشت؟ نقل یک نامه رسیده به نشریه کار

— کنفرانس علمی به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد لنین

— جنبش مونیستی و کارگری در امریکا

— حزب سوم در امریکا

— حضور کاسترو در اروپا

— مصاحبه رهبر حزب سوسیالیست بلغارستان

## اخبار

— تحولات جدید در افغانستان

— اختلاف بر سر واگذاری درمان کشور به بخش خصوصی

— کنگره حزب دمکرات کردستان ایران

— اعلام نظر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در رد ادعاهای رضا پهلوی در مصاحبه با یک روزنامه اسرائیلی

— اعلام مواضع "فراکسیون جبهه ملی ایران"

— ناراضانی در روسیه و اروپای شرقی

— سازمان ملل زیر علامت سوال

— امریکا بزرگترین شریک اقتصادی آذربایجان است

— نامه های رسیده

— حمله مسلحانه به خانه امام جمعه رشت

— روزنامه سلام و پاسخ ویژه به یک پیام تلفنی

— حزب توده ایران و ادعاهای رضا پهلوی

## شماره ۳۴ تیرماه ۱۳۷۴

## \* ایران

— پایان یک دوره و آغاز مرحله نوین "جنبش آزادیخواهی مردم ایران وارد مرحله نوینی شده است"

— معماري که خشت اول را با دست "چپ" اما "کج" می نهاد؛ نیم نگاهی به سخنرانی "فرخ نگهدار" در کنفرانس سال ۲ هزار لندن.

— "چپ دمکرات" در همگامی با "راست دمکرات"

— کدام دمکراسی؟ در چگونه حزبی- لنین و جهان امروز

— رهبر شورای ملی خلق کوبا: "کوبا به ارتش ۱۰۰ هزار نفری اترناسیونالیست خود افتخار می کند."

— رهبران قیام سال ۹۱ مسکو قهرمانان میهن محسوب می شوند.

— آینده به سوسیالیسم تعلق دارد.

— گام های استوار کمونیست ها در جمهوری چک

— اجلاس بین المللی کمونیست ها در لندن.

## ایدئولوژیک-سیاسی

— اسرائیل نخستین ماهواره جاسوسی خود را به فضا پرتاب کرد.

— بیستمین سالگرد شهادت "بیژن جزینی" و یاران او.

— انتخابات در شهر کلن و آنچه به ما "مربوط نیست."

— ایران از نفت شمال محروم شد

— اسرار مرگ "تاپلیون"

— واقعیاتی در ورای شایعات به نقل از روزنامه "سلام"

## اخبار

— اسرائیل نخستین ماهواره جاسوسی خود را به فضا پرتاب کرد.

— بیستمین سالگرد شهادت "بیژن جزینی" و یاران او.

— انتخابات در شهر کلن و آنچه به ما "مربوط نیست."

— ایران از نفت شمال محروم شد

— اسرار مرگ "تاپلیون"

— واقعیاتی در ورای شایعات به نقل از روزنامه "سلام"

## شماره ۳۳ خرداد ۱۳۷۴

## \* ایران

— فوق العاده "راه توده" (۲۲ اردیبهشت): محاصره اقتصادی کدام هدف را دنبال می کند؟ امریکا تلاش می کند تحولات داخل ایران به سود خود تمام کند.

— نخستین دست آورد محاصره اقتصادی: دعوت از یک هیات امریکائی به ایران

— گذشته افشار ماست! نظرات کیانوری، جوانشیر و طبری درباره جنگ، مجاهدین، فدائی ها و آرمان خواهان مذهبی. نورالدین کیانوری (به نقل از پرسش و پاسخ ۱۵ خرداد ۶۲): "ما امینوار هستیم که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن تمام ابعاد توطئه ای که امریکا در کار تدارک آن است، سیاست خود را تنظیم کند. ما امینوار هستیم، که حاکمیت جمهوری اسلامی در مسئله تحول آینده اوضاع سیاسی منطقه، دچار ساده نگری بعضی از مسئولان نظامی و اجتماعی (برای ادامه جنگ) نشود. احسان طبری: (تهران ۱۶ دیماه ۵۹) "حاجی آقاها بازار، روحانیت طرفدار فقه سنتی و شریعت خشک در جنب اتحاد نامقدس مالکان بزرگ ارضی، بورژوازی بزرگ بازار و ... گردوی سخت جهنمی را می مانند که انقلاب باید بتواند آنرا بشکند." فرج الله جوانشیر: (به نقل از مصاحبه دیماه ۵۹) "چشم انداز تحول در نیروهای مذهبی پیرو خط امام تابعی است از چشم انداز تحول انقلاب ایران، هر چه انقلاب عمیق تر می شود، این نیروها آگاه تر، قاطع تر می شوند و هر چه این نیروها قاطع تر و آگاه تر می شوند، به تعمیق انقلاب کمک می کند، خوشبختانه انقلاب ایران ریشه در میان توده های مردم دارد و نیروهای پیرو خط امام نیز، که خود را نماینده این نیرو می دانند، با گذشت زمان، واقعیت های نبرد ضد امپریالیستی را بیشتر و بیشتر درک می کنند."

— میهن دوست کیست؟ "حزب توده ایران، درآستانه حمله عراق به ایران اطلاعاتی را که دراین زمینه و از طریق دوستان عراقی خود بدست آورده بود، در اختیار دفتر آیت الله خمینی گذاشت و طی نامه ای جداگانه "علی اکبر هاشمی رفسنجانی"، رئیس وقت مجلس اسلامی را نیز در جریان امر قرار داد.

## \* اخبار

- بسوی اتحاد- خبر انتشار هشتمین شماره نشریه "بسوی اتحاد" (راه توده خطاب به این نشریه نوشت که ادامه انتشار آن ممکن نیست، زیرا اساس آن غلط است)
- ثروت مملکت اینگونه به یغما می رود.
- زودبندهای پشت پرده- اطلاعات نشریه انقلاب اسلامی شماره ۳۶۰ پیرامون مرگ ناگهانی احمد خمینی
- محاصره اقتصادی و نتایج کنفرانس سران کشورهای بزرگ سرمایه داری
- سفر سوال برانگیز آندره اوتی به تهران و برپایی مانور عاشورا
- نامه های رسیده

## شماره ۳۵ مرداد ماه ۱۳۷۴

## \* ایران

- پیرامون تحلیل محافل آگاه توده ای در ایران: از کودتای خونین تا کودتای قانونی، توان جنبش نوین انقلابی، فراتر از عقب نشینی های موقت است.
- مقاومت ملی، انتخابات ضد ملی: زمینه چینی های ضد ملی یک انتخابات تقلبی را افشاء باید کرد.
- چرا و چگونه مرحله نوین "جنبش انقلابی" آغاز شده است؟ "کودتای قانونی" جانشین کودتای خونین
- روحانیت مرتجع و سرمایه داری تجاری خواب قدرت مطلق را می بینند. هیچ جناحی حق ندارد در برابر خواست مردم بایستد.
- حجتیه در تدارک "حکومت یکپارچه" است.
- آیت الله کئی در بازگشت از لندن به ایران، "راست مهاجر" را به بازگشت دعوت کرد!
- دلیل استعفا آیت الله کئی از قول ناطق نوری
- یک گام تا هدف: رفسنجانی در مصاحبه با خبرنگاران آمریکایی مواضع و آمادگی خود را تشریح می کند.
- سلمان رشدی، جنجالی تکراری.
- مطبوعات سوئد، محمد جواد لاریجانی را "کسینجر ایران" می شناسند!
- در انتظار شوت آمریکا- در رابطه با عکس العمل مطبوعات فارسی زبان انگلیسی زبان چاپ تهران در برابر مصاحبه اخیر هاشمی رفسنجانی با شبکه سی. ان. ان آمریکا
- چرا پوشش زنان ایران به رنگ ماتم است؟
- زنان ایران در سال ۲ هزار
- زن از دیدگاه مرد مرتجع- شعری از محمد علی افراشته
- سلطنت طلبها در کنار مردم یا در برابر مردم!
- برخلاف توطئه جدید طرفداران آمریکا در جمهوری اسلامی و اپوزیسیون راست مهاجر، فضای سیاسی ایران برای جنبش نوین مردم باید باز شود!
- آلترناتیو یا جبهه؟
- نگاهی دوباره به ایران پرحادثه- گزارش اریک رولو نویسنده لوموند از سفر خود به ایران: طرفداران جدید دموکراسی در ایران
- آن بهشتی که وعده داده بودند! نامه یک جانباز به نشریه شماره ۴۲ پیام دانشجوی بسیجی
- جانبازان و بنیاد جانبازان- مصاحبه یک جانباز با روزنامه سلام
- پدیده ای بنام روحانیت (سخنرانی سروش به نقل از کیان شماره ۲۴)
- چرا یورش دو مطلب از نشریه پیام دانشجوی بسیجی: تقسیم بازار مخابران ایران بین دو کمیانی اروپایی و خود گردانی بیمارستانهای دولتی...
- فراماسیون های جدید در جمهوری اسلامی- عصرما در شماره ۵ خود می نویسد که سازمان فراماسیونی انگلستان در ایران، علیرغم چند جنجال تبلیغاتی که در ابتدای انقلاب علیه آن براف افاد، دست نخورده باقی مانده است.
- هیچ جناحی حق ندارد در برابر خواست مردم بایستد- روحانیت مرتجع و سرمایه داری تجاری خواب قدرت مطلق را می بینند. بررسی مقاله ای از هفتمین شماره نشریه عصرما، در رابطه با جریان راست سنتی

## ایدئولوژیک- سیاسی

- "بریت نوین" جهان را تهدید می کند.
- درآستانه کنگره چهارم فدائیان اکثریت- با "پای لنگ" بدنبال جنبش مردم!

## \* اخبار

- قیام ۳۰ تیر و ارزیابی واقع بینانه چه مذهبی
- مقابله با تصمیمات اجتماعی رهبر جمهوری اسلامی (مجلس شورای اسلامی طرحی در تدارک دارد، که بر اساس آن حتی شورای نگهبان نیز قادر نخواهد بود تصمیمات ارتجاعی و ضد ملی گذشته خود را پس بگیرد!)
- تصویب طرح ضد آزادی مطبوعات به تعویق افتاد
- آذربایجان و حوادث جدید

- فوق العاده شماره ۱۵ راه توده- ۲۸ خرداد ۱۳۷۴. توطئه شکست انقلاب، علیرغم تمام عوارض خیانت بار و ضد ملی آن در خود "شکست" خورده است و دوران عقب نشینی مدافعان انقلاب پایان می یابد و مرحله نوین جنبش انقلابی آغاز می گردد.
- کیهان لندن نگران چیست؟- در رابطه با نوشته هوشنگ وزیری در دفاع از سیاست "تعدیل اقتصادی"
- حمله به دفتر "پیام دانشجوی بسیجی"
- قدرت در اختیار چیست؟
- عزت الله سبحانی: وفاق ملی یگانه راه نجات از بحران است.
- دلیل این سیاست دوگانه آمریکا چیست؟ "زودبند با ایران: بله، مذاکره با کویا: خیر!"
- عاشورائی که من دیدم! (گزارش رسیده از ایران)
- حضور همزمان وزیر راه ایران و وزیر خارجه آمریکا به کشور اردن
- تجارت و دلالتی جایگزین ایشار و جانبازی شد! (در رابطه با سیاست تعدیل اقتصادی.)
- فرماندهان تاجرپیشه سپاه (تطمیع فرماندهان نظامی-امنیتی جمهوری اسلامی توسط جناح راست سنتی)
- تغییر نظر آیت الله آذری قمی
- روزنامه سلام: "چپ مذهبی" امروز چگونه می اندیشد؟
- نظران دو نشریه "نامه مردم" و "کار" درباره تحریم اقتصادی
- حزب توده ایران، زبان گویای انقلاب ایران بود. جرم ما حقیقت گویی بود (مروری بر بخش هایی از پرسش و پاسخ منتشره در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۶۱)
- نصیحت کیهان لندن به جمهوری خواهان ملی ایران
- فوق العاده شماره ۱۴ راه توده در تاریخ ۲۱ خرداد ۷۴: "محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا، یک توطئه دو طرفه برای حفظ حکومت موجود است! توطئه های جدید در ایران شکل می گیرد! مطبوعات غیر دولتی در خطرند! طرح کودتای اندونزی در ایران پیاده شدنی است؟
- ارباب جراید رسات تنویر افکار و پاره ای ادعاهای دیگر (گزارش نشریه جامعه سالم از وضع مطبوعات در ایران)
- برای ریاست جمهوری، چپ مذهبی، کاندیدا معرفی می کند!
- تدارک یورش به مطبوعات: در رابطه با طرح اصلاحیه "قانون مطبوعات"
- اقتصاد سه بخشی، یگانه راه حل برای ایران است. (به نقل از نشریه عصرما)
- در اندیشه یک انتخابات فرمایشی، در رابطه با طرح اصلاح قانون انتخابات مجلس اسلامی
- دکتر خاتمی: توسعه "بدون آزادی" امکان ندارد.
- تجارت و دلالتی جایگزین

## ایدئولوژیک- سیاسی

- احسان طبری: فرصت های تاریخی اینگونه از دست رفت! (فشرده دو مقاله از زنده یاد احسان طبری که در شهریور ماه سال ۱۳۶۱ منتشر شده است): انقلاب ایران، انقلابی است واقعی، خلقی، برجشیده از ژرفای ده و شهر ایران، حتی اگر انقلاب سرانجام "مسخ" شود، یا شکست بخورد و بدست دژخیمان ارتجاعی و امپریالیستی در خون غرق گردد، این توصیف از انقلاب صحت و اعتبار و قوت علمی خود را حفظ می کند... ما در این نوشته می خواهیم از خطر مسلمان نماها و انقلابی نماها سخن بگوئیم: این خط، مواضع مهمی را در دولت، نهادهای آن، در ارتش و سپاه و در دیگر نهادهای انقلابی در دست دارد و در سیاست خارجی، داخلی، اقتصادی و فرهنگی رخنه کرده و دارای نظریات خاص خود است که در جهت حفظ بهره کشی ملاکان و سرمایه داران بزرگ است. اعضای این خط هر نامی که روی خود بگذارند، عمل آنها در جبهه متحد نیروهای ضد انقلابی است، که با دکوراسیون مذهبی وارد میدان شده اند و می خواهند ثابت کنند که انقلاب به زیان بهره کشان "شرعی" نیست... وجود این خط و قدرت آن در دستگاه دولتی و نهادهای انقلابی تهدیدی است برای انقلاب و انقلابیون راستین. این مبارزه یکی از بغرنج ترین و خطرناک ترین مراحل مبارزه که برکه "در انقلاب استقلال طلبانه و مردمی کشور ماست..." روح سرگردان "چپ دمکرات" در جهان سرمایه داری: "ماتریالیسم تاریخی" واقعیت خشنه ناپذیر- پرولتاریا "گورن سرمایه داری" است!
- مطبوعات آن نبردی را منعکس می کنند، که در جامعه جریان دارد (پاسخ راه توده به سوال نشریه "کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق اکثریت، در رابطه با ضرورت حمایت از آزادی مطبوعات در داخل کشور!)
- فرمانروایان جهان امروز کیستند؟
- آزادی ها، گام نخست هر تحولی است
- اقتصاد آزادی ایران را به خاک سیاه می نشاند.
- تنویرالیم از جبهه چپ السالوادور حذف شد. اندیشه های تنویرالیم، پایگاه مردمی جبهه "فاریونومارتی" را تضعیف کرده بود.

## بحران آفرینی در "کوزوو"

نوشته: پاول کندل، سرپرست انستیتو اروپا، وابسته به آکادمی علوم روسیه، منتشره در "مسکوفسکایا نوستی" ۲-۹ اگوست ترجمه: ب. تهرانی

تبدیل کشمکش در "کوزوو" به یک درگیری نظامی غیر قابل کنترل، مستقیماً بدلیل مواضع واقدامات اکثر قدرت‌های غربی، به رهبری ایالات متحده آمریکا صورت گرفته است. این درگیری در تضاد مستقیم قرار دارد با تبلیغاتی که این قدرت‌ها، پیرامون "جلوگیری از خشونت" می‌کنند. بلگراد، به کرات آمادگی خود را برای مذاکره و مصالحه اعلام کرده است. آلبانی تبارهای کوزوو علناً اعلام کرده‌اند که برای هیچ چیز دیگری جز استقلال، آماده مذاکره نیستند. آنها نه از حمایت محروم می‌شوند و نه بخاطر خواست‌های غیر قانونی‌شان مورد سرزنش قرار می‌گیرند. در عوض، به یوگسلاوی اولتیماتوم‌هایی برای فشارهای سیاسی و مجازات‌های اقتصادی داده می‌شود. در حالیکه تحویل مخفیانه سلاح به شورشیان آلبانی و اقدامات تروریستی آنها حتی بر علیه افراد غیر نظامی (نه فقط صرب‌ها و مسلمانان از تبار اسلاو و ترک، بلکه همچنین علیه آلبانی‌های غیرافراطی) بطور موثر محکوم شده است، اقدامات رژیم بلگراد بی‌وقفه محکوم می‌شود. واکنش اعضای غربی "گروه ارتباط" به شروع حملات ارتش آزادبخش کوزوو، همراه شد با تقاضای خروج واحدهای ارتش یوگسلاوی از منطقه و تهدید دخالت نظامی ناتو. تنها نتیجه منطقی که افراطیون آلبانی گرفتند این بود که ایالات متحده و اروپا قلباً از آنها حمایت کرده و فقط منتظر بهانه‌ای برای دخالت نظامی هستند. در نتیجه، از نظر آنها، فرصتی بهتر از این برای شروع عملیات نظامی تمام عیار، وجود نداشت.

اگر هدف استراتژی غربی تحریک عمدی یک درگیری مسلحانه جهت متزلزل کردن رژیم "اسلودان میلیوویچ" است، این هدف حاصل شده است. ما در آستانه یک درگیری مسلحانه دیگر در بالکان قرار داریم و زمینه برای اینکه ناتو عملیات نظامی "حافظ صلح" دیگری را در خارج از منطقه مسئولیت خود شروع کند، ایجاد شده است. ایالات متحده فرصت دیگری بدست آورده تا حضور و رهبری خود را به اروپا و همبستگی‌اش با جهان اسلام را نشان دهد. حقیقت اینست که واشنگتن و پایتخت‌های اروپایی پس از بدست آوردن نتیجه دلخواه، به فکر تکمیل طرح ناتو افتادند. بعداً، این طرح با تردید جدی برخی از اعضای ناتو نسبت به ضرورت درگیر شدنشان را برانگیخت. رادیو آزادی، سرانجام استفاده از اصطلاح "جدانی طلبان" را جهت اشاره به افرادی که تا دیروز آنها را "شورشیان" می‌خواند شروع کرد. ریچارد هولبوک، نماینده ویژه رئیس جمهور آمریکا، به رغم تمایل شدیدش به درگیر کردن ارتش آزادبخش کوزوو (که تا چندی پیش یک سازمان تروریستی محسوب می‌شد) در مذاکرات، از یافتن طرف گفتگویی که دارای کنترل بر آن باشد، درمانده است.

با گسترش درگیری‌ها، "ابراهیم روکوا"، قهرمان مطبوعات غربی و یکی از "هواداران مقاومت مسالمت آمیز" طبیعتاً قدرتش را از دست داده و حتی دیگر از افراطیون فاصله نمی‌گیرد. احزاب آلبانی دیگری که با لیگ دمکراتیک، به رهبری روگوا رقابت می‌کنند، به نادیده گرفتن انتخابات رسمی عادت داشته و بهار گذشته یک انتخابات غیر رسمی را هم تحریم کردند. این برای آنها زمینه را فراهم کرد تا مشروعین "پارلمان" کوزوو و رئیس جمهور کوزوو را انکار کنند. تصویری که با دقت از آلبانی‌های کوزوو، بعنوان "قربانیان بی‌گناه" و "زمینندگان آزادی" ترسیم می‌شود، در برابر ادعاهای علنی "آلبانی بزرگ" گروگان‌گیری از میان ملاقات کنندگان بیمارستان‌ها، ضرب و شتم روزنامه نگاران خارجی و گزارشهای پیرامون روابط بین شورشیان کوزوو و چین‌ها و ارتجاع عرب، رنگ می‌بازد. گزارش‌های موجود پیرامون نفوذ دست‌های جنایت کار آلبانی تبار مستقر در آلمان و سوئیس که متخصص قاچاق مواد مخدر و فروش غیر قانونی اسلحه هستند، نشانه‌های شکاف بین آلبانی‌های کوزوو، جمعیت غیر آلبانی و شکاف بین مسلمانان و کاتولیک‌های آلبانی در منطقه، و امتناع شورشیان و فرماندهان نظامی از برسمیت شناختن هر نوع رهبری سیاسی، تصویر را کامل می‌کند.

تصور شرایط در یک کوزوو بالفعل (دوفاکتو) یا قانوناً (دو ژور) مستقل، چندان دشوار نیست. نمونه بارز آن چنین کنونی است: منطقه آزاد جنائی، مرکزی برای تجارت جدید برده و افراط‌گری اسلامی و دمکراسی

دسته‌های نظامی. جانی که قدرت تصمیم‌گیری در اختیار شماری گروه شبه نظامی است که تحت فرمانده این یا آن سر گروه قرار دارند.

براحتی می‌توان پیش‌بینی کرد که اولین قربانی "استقلال" کوزوو، آلبانی خواهد بود که هنوز نتوانسته است بر بحران اخیر خود فائق آید. افرادی که در کوزوو تصمیم می‌گیرند، مخالف دولت کنونی در آلبانی و از هواداران "سالی بریشا"، رئیس جمهور برکنار شده آلبانی هستند. در این صورت، نه تنها مقننیه، بلکه بوسنی و هرزگوین هم قادر به حفظ یکپارچگی و تمامیت خود نخواهند بود. عدم ثبات در یوگسلاوی به عدم ثبات در سراسر بالکان منجر خواهد شد.

## "کابایلا" دیگتاتور است، زیرا نوکر امریکا نیست!

مطبوعات غربی، "رولان کابایلا" را، که یکسال پیش به حاکمیت رژیم دست‌نشانده "موبوتو" در کنگو پایان بخشید، دیگتاتور می‌نامند و "بنام آزادی" در شیپور سرنگونی او می‌دمند. در پشت پرده چه می‌گذرد؟ بدون تردید این یک علامت راهنماست:

زمانی که آمریکا، ناتو، و اتحادیه اروپا با تمام نیرو هدفی را نشانه می‌گیرند، می‌توان برپایه نظر لوله‌های توپخانه و جهت‌گیری دشمن طبقاتی، اهداف آن را تشخیص داد. محکوم شدن «قنرتمندان صرب»، پرگویی درباره «مبارزان راه آزادی» در کوزوو، که در تظاهرات آنان ناگهان پرچم آمریکا و آلمان به اهتزاز درمی‌آید، و شعار «ناتو کمک» در کوزوو، همانقدر گویا است، که فشار بر مردم از سرمایه‌داری خسته شده روسیه برای پذیرش شروط صندوق بین‌المللی پول.

در آفریقا نیز همین منطق علیه "کابایلا" عمل می‌کند. سال پیش، که "موبوتو"، بعنوان یکی از مامور سازمان اطلاعاتی "سیا" آمریکا، سرنگون شد، و کابایلا قدرت را در سرزمینی با منابع غنی زیرزمینی بدست گرفت، برای واشنگتن چراغ قرمز روشن شد. واکنش آمریکا قابل درک است. "کابایلا" یکی از همزمان اولین "گوموبا"، نخست‌وزیر کنگو پس از بدست آوردن استقلال کشور بود، که بدست ماموران "سیا" و به حکم پرزیدنت "ایزنهوار"، در سال ۱۹۶۱ بقتل رسید. به‌محض آنکه کابایلا روابط خود را با آنگولا، نامیبیا، آفریقای جنوبی و زیمبابوه بهبود بخشید، و با کشورهای با رژیم‌های ارتجاعی متشابه به غرب، که در دوران موبوتو، با "زئیر" روابط نزدیک داشتند، محدود کرد، کلونیالیست‌های قدیمی، توطئه‌های خود را علیه او را به بهانه مبارزه با رژیم‌های "آزادی و حقوق بشر را نقض می‌کنند" بکار انداختند. او متهم به نقض آزادی و دمکراسی شد، زیرا فعالیت احزاب وابسته به امپریالیسم را درکشور ممنوع اعلام کرد!

همزمان، آمریکا به بهانه تعقیب شورشیان قبیله "توتسی" تسلیحات معتابیهی را در اختیار دو کشور "روآندا" و "اوگاندا" قرار داد. اما هدف تمام این عملیات تسلط بر منابع غنی کنگوست، که باید دوباره "تحت کنترل" قرار گیرد. یعنی در مالکیت کنسرن‌های استخراج معادن آمریکایی درآید. با سوءاستفاده از اختلافات قومی، ارتشی شورشی سازمان داده شد، که در زیر چتر تبلیغات رسانه‌های گروهی غربی، بسوی "کینشاسا" در حرکت است! متخصصان جنگ روانی غربی وارد صحنه تبلیغات شدند، و به ایجاد بی‌اعتمادی در بین مردم پایتخت پرداختند.

در چنین شرایطی، بنا به تقاضای "کابایلا"، نیروهای منظم زمینی و هوایی ارتش آنگولا و زیمبابوه وارد کنگو شدند و با همکاری ارتش کنگو دسته‌های شورشی را سرکوب کردند.

کابایلا آمریکا را که با سکوت خود به پشتیبانی از شورشیان اعتراف می‌کرد، به عنوان قدرت پشت پرده بر ملا ساخت. وزیر دادگستری کنگو، "مونسه کنگولو"، در مصاحبه‌ای گفت: «آمریکا با سکوت خود عملاً و بطور موثر علیه ما عمل کرد».

آمریکا، که دیگران را مسلح ساخته، سازو برگ نظامی در اختیارشان قرارداد بود و آنها را پیش انداخته بود، سرانجام پرده‌ها را بالا برد. نشریات آمریکایی نوشتند: «ایالات متحده به هیچ‌یک از طرفین کمک نکرد. با وجود این بخش بزرگی از مردم کنگو تصور می‌کنند، که آمریکا خواستار پیروزی شورشیان بود. آنها بدین علت سخت عصبانی هستند». همین نشریات در ماه سپتامبر نوشتند: «گرچه آمریکا در جنگ داخلی کنگو بطور رسمی جانبدار هیچ طرف نبود، به روآندا و اوگاندا کمک نظامی کرد... دلایل قانع‌کننده‌ای برای آمریکا وجود دارد، که از اقدامات کابایلا سرخورده باشد... او به دیدار لیبی و کویت رفت، اما به واشنگتن مسافرت نمی‌کند. او برخوردی سرد نسبت به

شرایط فعلی در رابطه با خط لوله، تا اندازه‌ای مبهم است. از یک طرف، طرفین، یعنی آمریکا، ترکیه و آذربایجان حمایت سیاسی خود را از خط لوله اعلام کرده‌اند. بعنوان مثال "حیدر علی اف" عملاً در شش ماه گذشته، در همه اظهار نظرهای علنی خود، از طرح ترکیه حمایت کرده‌است. در ژوئیه ۱۹۹۸، او در دیدار با یک هیات مشترک ترک-آمریکائی اعلام کرد که تصمیم سیاسی نهائی به نفع جهان اتخاذ شده‌است...

از طرف دیگر، هیچ کس نمی‌داند که تکمیل طرح ترکیه چقدر هزینه در بر خواهد داشت. ابتدا رقم دو میلیارد دلار عنوان شد که بعداً به ۳٫۲ میلیارد دلار افزایش یافت. کارشناسان مستقل معتقدند که طرح مورد نظر بین ۴ تا ۹ میلیارد دلار هزینه دربر خواهد داشت. البته شرکت‌های غربی که در توسعه میادین نفتی دریای خزر ذینفعند می‌توانند چنین هزینه‌ای را تقبل کنند. آنها فقط یک نگرانی دارند: هنوز معلوم نیست که میدان‌های نفتی آذری، چیراک و گیونشلی بتوانند ۶۷ میلیون تن نفتی را که همه محاسبات بر آن متکی است را تولید کنند.

## تقسیم فضا، آب و بستر دریای خزر

نوشته: "یوری چوبشکو" و "ایرادا آکایوا"،  
منتشره در "کومرسانت روزانه" ۳۱ ژوئیه

"یوری پاستوخف"، معاون اول وزیر امور خارجه روسیه، در "باکو" با حیدر علی اف، رئیس جمهور آذربایجان گفتگو کرد. تاکنون دیپلماتی روسیه توانسته‌است نظرات چهار کشور از پنج کشور حوزه دریای خزر را بهم نزدیک کند. آذربایجان به تنهایی خواهان آن است که در دریای خزر همه چیز یعنی بستر، هوا و آب تقسیم شود. پاستوخف ماموریت داشت که باکو را در نرمش در موضع خود ترغیب کند، او در ماموریت خود موفق نشد و مذاکرات به ماه سپتامبر موکول شد.

از زمان امضای موافقتنامه روسیه-قزاقستان در مورد تقسیم بستر دریای خزر در ژوئیه ۱۹۹۸، وزارت امور خارجه روسیه کوشیده‌است تا موفقیت خود را در این زمینه افزایش دهد. پاستوخف، در تهران با مقامات ایرانی گفتگو و ملاقاتی با "یوری شاهمرداف"، وزیر امور خارجه ترکمنستان داشت. به گفته پاستوخف، تاکنون عملاً همه دولت‌های ساحلی، با پیشنهاد تقسیم بستر دریای خزر موافقت کرده‌اند: باکو آخرین و دشوارترین نقطه در ماموریت او بود.

مذاکرات پاستوخف با رهبری آذربایجان از آغاز محکوم به شکست بود. نظرات مسکو و باکو در این مورد از هم بسیار فاصله دارند. مسکو خواهان آن است که فقط بستر دریای خزر تقسیم شود، در حالیکه باکو خواهان تقسیم همه چیز از جمله فضا و آب دریای خزر است. این نظر باکو، در قانون اساسی آذربایجان منعکس بوده و ساده لوحانه خواهد بود، اگر تصور شود باکو بسادگی از موضع خود دست بردارد. در نتیجه، هیات روسی چند راه حل بالقوه برای حل این مشکل را با خود به پایتخت آذربایجان برد.

همانطور که در بیانیه مشترک روسیه-آذربایجان که در پایان دیدار پاستوخف به امضاء رسید، آمده‌است، طی مذاکرات، دو پیشنهاد مورد بررسی قرار گرفت: یکی اختصاص آب دریای خزر به استفاده مشترک و تقسیم بستر آن و دیگری تقسیم آب و بستر آن.

در پایان مذاکرات تغییری در نظر رئیس جمهور آذربایجان حاصل نشد. در این مورد مانع اصلی، مخالفت قاطع روسیه با کشیدن خط لوله سراسری انتقال نفت و گاز در دریای خزر است. مخالفت آذربایجان با پیشنهاد استفاده مشترک از آب دریای خزر (آن بخش از دریا که بین بستر آن و سطح آب قرار دارد) به این علت است که چنین پیشنهادی به مسکو و دیگر پایتخت‌های ساحلی در مورد موضوع کشیدن خط لوله انتقال نفت و گاز در دریای خزر، حق و تو می‌دهد.

(راه توده: در صورت تقسیم آب دریا خزر، رژیم حقوقی مورد نظر شرکت‌های نفتی غربی برقرار شده و بموجب آن یک یا چند کشور ساحلی قادر خواهند بود نسبت به کشیدن خط لوله انتقال نفت و گاز در آبهای دریای خزر اقدام کنند.)

روسیه اکنون، به نشست معاونین وزرای امور خارجه کشورهای حوزه دریای خزر که قرار است در اول سپتامبر در مسکو منعقد شود، امید بسته است. برای اینکه در مذاکرات آینده، موضع هیات روسی مورد قبول آذربایجان قرار گیرد، لازم است که به میزان چشمگیری اصلاح شود. به گفته پاستوخف کلید مشکل تقسیم دریای خزر در دست علی اف است و بسیار بعید است که او این کلید را به شخص دیگری واگذار کند.

اشتهای شرکت‌های آمریکائی برای نفت و گاز دریای خزر معروف بوده و دولت ایالات متحده این منطقه را منطقه منافع حیاتی آمریکا اعلام کرده است. اما آمریکائی‌ها مجبورند رژیم حقوقی مناسب را در منطقه ایجاد کنند، و این دقیقاً چیزی است که ریحارد مورنینگ استار، فرستاده ویژه کلینتون، در سفر اخیر خود به کشورهای منطقه، در صدد انجام آن است. او پس از گفتگو در مورد اختلافات ارضی بین ترکمنستان و آذربایجان، از عشق آباد به باکو سفر کرد.

سرمایه‌گذاران دارد. پس از امضای قرارداد چند میلیارد دلاری با کنسرن آمریکائی مینرال فیلدز، در دالاس، بدون هر مقدمه‌ای قرارداد را مورد علامت سوال قرار می‌دهد.

همین نوشته‌های نشریات آمریکائی دلایل کافی برای دخالت امپریالیست‌ها در امور داخلی یک کشور مستقل نیست؟

همین نشریات می‌نویسند: «تجزیه کنگو می‌تواند پای کشورهای دیگر آفریقایی را نیز به صحنه بکشد... و ضرورت دخالت آمریکا را بیشتر سازد».

شرکت ارتش پرتجربه "آنگولا" در نبردها، از اهمیت ویژه برخوردار بود. دولت "لوآندا"، با این اقدام دو هدف را دنبال کرد: یکی کمک به کابیلا، و دوم سرکوب شورشیان "اونیتا"، که از سرزمین "ژئیر" دوران موبوتو، علیه دولت قانونی آنگولا عمل می‌کردند، و همچنان پایگاه‌هایی را در کنگو در اختیار داشتند. سرکوب "ژاومبی"، سرده گرو شورشی "اونیتا"، که پس از استقلال آنگولا با کمک "سیا" علیه دولت مرکزی جنگ اعلام نشده‌ای را ادامه می‌داد، هدف دیگر نیروهای آنگولائی بود. "اونیتا" با وجود دخالت سازمان ملل و امضای قرارداد صلح و شرکت در انتخابات ۱۹۹۲، که با شکست آن همراه شد، به این جنگ ادامه می‌داد.

"اونیتا" در سال ۱۹۹۴ مجبور به امضای صلح جدیدی شد، که با تشکیل دولت ملی با شرکت "اونیتا" همراه بود. آنها می‌بایستی نیروهای خود را در سراسر آنگولا به دولت تحویل می‌دادند. طبق قرارداد، بایستی بخشی‌هایی از نیروهای آنها در ارتش یکبار گرفته می‌شد. سازمان ملل برای تحقق این قرارداد ۱ میلیارد دلار مخارج را بعهده گرفت، با وجود این هنوز نه ۳۰ هزار نیروی مسلح "اونیتا" و نه مراکز نفوذ آنها در ساختار دولتی وارد شده است.

با وجود آنکه نمایندگان "اونیتا" در پارلمان حضور دارند، و ۴ وزیر نیز از آنها در کابینه شرکت دارند، سیاست جنگ طلبانه "اونیتا" در این اواخر تشدید شده است. در برخوردهای نظامی صدها کشته برزمین ماند. نمایندگان سازمان ملل، "اونیتا" را صریحاً مقصر اعلام داشتند. این اقدامات باعث شد، که پریزیدنت "دوس زانتوس" نمایندگان اونیتا در پارلمان و در دولت را به خاطر نقض شدید قرارداد ۱۹۹۴ اخراج کند و قانون اساسی را ملغی نماید. دولت ملی به این وسیله از کار افتاد.

با دخالت نیروهای نظامی آنگولا، از بخش خارجی "کابیندا"، در کنگو، دولت آنگولا نه تنها به کمک کابیلا شتافت، بلکه همزمان ضربه‌ای هم علیه شبکه خارجی "اونیتا" وارد ساخت: دو پیروزی علیه نیروهای طرفدار امپریالیسم.

## امریکا خواهان حضور کامل در دریای خزر است!

نوشته: "او، شیرایف"، منتشره در "نویه ایژوستیا" ۵ اگوست

به رغم گرمای شدید، "باکو" پایتخت آذربایجان برای میهمانان عالیرتبه آمریکائی و ترک خود هیچ کمبودی ندارد! فرا رسیدن پاییز موجب شده است، تا بعضی‌ها تعطیلات و حتی خوابشان را هم فراموش کنند. در اکتبر، شرکت عملیاتی بین المللی آذربایجان، مسیر نهائی خط لوله اصلی که نفت حوزه‌های آذری، چیراک و گیونشلی را منتقل خواهد کرد را اعلام می‌کند.

ریچارد مورنینگ استار، فرستاده ویژه آمریکا در امور دریائی خزر و یامان با شکوت، فرستاده ویژه وزارت امور خارجه ترکیه، در ماه ژوئیه از باکو دیدار کردند. اهمیت این دیدارها تنها محدود به این نبود که ترکیه و آمریکا سفر مقامات رسمی خود به سواحل دریای خزر را هماهنگ کرده بودند، بلکه در این هم بود که این دو پیشنهاداتی را در برابر رهبری آذربایجان قرار دادند که از قبل بر سر آنها به توافق رسیده بودند. جوهر اصلی این پیشنهادات این است که آنکارا و واشنگتن صریحاً از ساختمان خط لوله انتقال نفت از باکو به جهان، در ترکیه حمایت می‌کنند.

نکته قابل توجه دیگر در باره این دیدارها، این است که آنکارا و واشنگتن که قبلاً فقط بر مزایای اقتصادی خط لوله نفتی از باکو به جهان تاکید می‌کردند، علناً شروع کرده‌اند به زرمزه بهره برداری از منافع استراتژیک چنین طرحی. "باشکوت" طی یک مصاحبه مطبوعاتی که در اول اگوست در باکو برگزار شد، اظهار داشت که وجود خط لوله‌ای از آسیای مرکزی و آذربایجان به ترکیه امکان آن را فراهم می‌سازد تا بر سیاست انرژی در سراسر جهان تاثیر گذارد. مورنینگ استار هم به سهم خود در جمع خبرنگاران گفت که ایالات متحده به دریای خزر به عنوان منطقه‌ای دارای اهمیت درجه اول نگرسته و خواهان حضور صد در صد در آن است.



یلتسین در پی فرصتی برای یورش تبلیغاتی به پایگاه رو به کسترش کمونیست ها در میان مردم و بویژه زحمتکشان است!

## گام های سنجیده کمونیست های روسیه

\* مافیای روسیه، در سال های اخیر ۱۵۰ میلیارد دلار ارز روسیه را به بانک های سوئیس منتقل کرده اند، در حالیکه در همین مدت، تنها ۱۰ میلیارد دلار در روسیه سرمایه گذاری خارجی شده است!

با انتخاب "پریماکف" به نخست وزیری روسیه، بحران این کشور را نباید پایان یافته تلقی کرد. اکنون این پریش مطرح است، که آیا روسیه قادر خواهد شد به آرامی خود را از زیر فشار سیاست های سرمایه جهانی خارج سازد؟ سیاستی که مستشاران و متخصصان این سرمایه ناظر بر اجرای آن در روسیه هستند! و آیا با تغییر جهت گیری اقتصادی، خواهد توانست به حاکمیت نیروهای غارتگر "روس های جدید" پایان دهد؟

نباید فراموش کرد، که یلتسین و شرکا، سیاست اعمال شده را آگاهانه دنبال کرده اند. با این سیاست ها، روسیه به کشور صادرکننده مواد خام و بازار تولیدات کشورهای بزرگ امپریالیستی تبدیل شد. انحراف از چنین هدف گیری، بلا تردید نه تنها با سرور و تهدیدات کشورهای خارجی، بلکه با فشارها و محاصرات اقتصادی همراه خواهد شد.

باید توجه داشت، که در کنار گروه یلتسین و همکارانش که برای منافع و حاکمیت خود می کوشند، و در صورت تغییر جهت گیری اقتصادی و سیاسی آیندای نخواهند داشت، گروه "تکنوکرات های جوان" در اطراف امثال "کرینکو" و "جوبایس" نیز همین نگرانی را دارند. این گروه که کارگزاران سرمایه بین المللی و صنوق بین المللی را تشکیل می دهند، در عین کارگزاری، با سازمان های اطلاعاتی کشورهای بزرگ سرمایه داری، مانند سازمان "سیا" آمریکا نیز در تماس هستند و این امر روند تصمیمات را بغرنج تر می کند!

گروه دیگر روس های جوان را آن بخش از سرمایه دارهای غارتگری تشکیل می دهند، که با ارتباطات مافیایی در این دوران کوتاه ۱۵۰ میلیارد دلار ارز روسیه را به بانک های سوئیس منتقل ساخته اند، در حالی که سرمایه گذاری خارجی در روسیه در همین دوران ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ تنها به ۱۰ میلیارد دلار بالغ می گردد. مسئولان و رهبران صنایع دولتی اتحاد شوروی، مانند "چرنومرین"، گروه دیگری از این روس های جوان را تشکیل می دهند، که از پشتیبانی بسیاری در خارج از کشور برخوردار هستند. دفاع و پشتیبانی آلمان از "چرنومرین" در هفته های اخیر این حمایت را بوضوح نشان داد.

کمونیست ها، بحث های وسیعی پیرامون این اوضاع در هفته های اخیر داشتند. از جمله، درباره جهت گیری که باید اتخاذ شود. پرسش اساسی این است، که آیا می توان از تناسب جدید قوا، در هشتمین سال حاکمیت یلتسین، بدون ایجاد تغییر جهت گیری های اقتصادی و سیاسی استفاده کرد؟ در این صورت، آیا این خطر وجود ندارد که کوشش برای رفم های واقعی و اساسی، خطراتی را متوجه حزب سازد؟ مثلاً وضع نابسان اقتصادی کنونی را که مستقیماً ناشی از جهت گیری سرمایه داری در کشور است نتیجه سیاست های کنونی حزب معرفی کرده و از این طریق، به پایگاه وسیع امروزی حزب در میان زحمتکشان ضربه وارد آورند؟ همین سؤالات تصمیم گیری را دشوار ساخته است.

"گنادی زلنیف"، رئیس مجلس "دوما" و مدیر قبلی روزنامه "پراودا"، ارگان حزب کمونیست اتحاد شوروی، و عضو کنونی رهبری حزب کمونیست فدراسیون روسیه است. او یکی از رهبران اپوزیسیون در برخورد اخیر بین یلتسین و پارلمان بود. او در مصاحبه ای با فرستاده ویژه "گومانیته"، نکاتی را درباره بحران کنونی روسیه مطرح نمود، که گرچه برخی از آنها شامل مرور زمان شده است، اما بازگویی آن کمک می کند به درک شرایط دشوار رهبری حزب در لحظه کنونی.

در مورد بحران و بن بست کنونی حاکم بر روسیه او معتقد است، که باید به عمق بن بست و سطح بحرانی که اقتصاد ملی در آن گرفتار است، توجه کرد، تا بتوان اظهار نظر کرد. این نکته بسیار اهمیت دارد، که دولت اساساً قادر به تنظیم برنامه ای برای مبارزه با بحران نیست و کلاً از سیاست منسجمی برخوردار نیست. تاکنون روسیه از پیشنهاد های آقای "گیدار" با سیاست لیبرالیسم اقتصادی پیروی کرده

است و آن سیاست پولی را دنبال کرده است، که بر مبنای آن "روبل قوی" قادر به حل همه مشکلات خواهد بود. اما تبدیل "روبل" در بازار جهانی، به پولی قوی، یک رویا و یا یک فریب سیاسی تبلیغاتی است.

دولت خود را چنان از وظایف اقتصادی کنار کشیده است، که حتی قادر نیست تحلیلی از وضع واقعی ارائه دهد. از اینرو کار به یک سخته فلج کننده ختم شده و اقتصادی ملی در حال مرگ است. این در حالی است، که ما می دانیم امکانات بزرگی همچنان در کشور نهفته است. در حالیکه ما از بازار بزرگ داخلی ای برخوردار هستیم و تولیدات زیادی موجود است؛ متأسفانه بخش عمده خریدها همچنان از خارج کشور انجام می شود.

رئیس جمهور چاره ای ندارد، افکار عمومی را محترم بشمارد. همه پرسش ها حتی ۱۰٪ تمایل به چرنومرین را نشان نمی دهد، چگونه او می تواند بر این کاندیدا توری او پافشاری کند.

کمونیست ها در این مرحله درخواست تغییر کاندیدائی چرنومرین پای می فشارند و از رفتن به سمت تجدید انتخابات بیم ندارند، زیرا در این صورت از شانس بزرگی برخوردارند. ما بخوبی از وضعی که کشور در آن دست و پا می زند، اطلاع داریم. اگر تمایل به تجدید انتخابات نداریم، به دلیل خرج بزرگی است که برای کشور بیار می آورد. این دلیلی است که مردم آنرا خوب درک می کنند و می پذیرند.

— اهدافی که نمایندگان برای خروج از بحران در نظر دارند، کدامند؟

به این منظور باید ابتدا از وسعت و عمق بحران اقتصادی با خبر بود. هیچ کس در این باره اطلاع دقیقی ندارد. دولت فاقد هر نوع وسیله آماری است. می دانید، که دو نفر از مسئولان آماری کشور در زندان بسر می برند، زیرا در آمار تقلب کرده بودند. امروز باید پول چاپ شود، تا بدهی های دولتی پرداخت گردد. تولید باید برپایه بازار داخلی سازمان داده شود. ما دارای صنعت تولید فرآورده های روستایی و مواد غذایی بودیم، که بد کار نمی کرد. تولید ماشین آلات از رشد بدی برخوردار نبود و تولیدات آن در خارج از کشور علاقمندان زیادی داشت. باید سیاست سرمایه گذاری و گمرکی ای را حاکم ساخت، که در خدمت بازار داخلی باشد.

— رابطه شما با صنوق بین المللی پول چگونه است؟

صنوق بین المللی نسبت به افرادی همانند "جوبایس" (مدافع سرسخت سیاست تئولیرالیسم اقتصادی و مستشار دولت برای مسائل مالی و وزیر سابق مالیه روسیه و مسئول مذاکرات با صنوق بین المللی - اومانیتیه) دچار سرخوردگی شده است. پول های ارسالی صنوق دزدیده شده است. باید با صنوق همکاری کرد، اما این تنها مرجع مهم نیست، که می تواند به ما برای مبارزه با بحران کمک کند. پر اهمیت آنست که بانک های خصوصی داخلی اعتماد بکنند و در نوسازی تکنیکی کشور سرمایه گذار بکنند، بجای آنکه پول را به جیب عده ای سرازیر کنند.

## حزب کمونیست آلمان ۳۰ ساله شد

۲۵ سپتامبر ۱۹۶۸، حزب کمونیست جدید آلمان پایه ریزی شد. تاسیس مجدد حزب و تنظیم اساسنامه و برنامه جدید حزب از اینرو ضروری شد، که ۱۲ سال قبل حزب کمونیست آلمان، که در سال ۱۹۲۰ پایه ریزی شده بود، توسط ارتجاع آلمان غربی منحل اعلام شد. این توطئه، بعد از آنکه سرمایه داری نوپای آلمان با سه کشور غربی متفق در جنگ علیه آلمان هیتلری بر سر تقسیم آلمان و پایه ریزی جمهوری فدرال آلمان در سه بخش غربی این کشور به توافق رسیده بودند، به اجرا گذاشته شد. شرکت این آلمان در ناتو و تبدیل آن به پایگاه اصلی "جنگ سرد" علیه اتحاد شوروی و کشورهای دیگر دموکراتیک در شرق اروپا، هدف تقسیم کشور آلمان بود.

حزب جدید کمونیست آلمان در تمام طول دوران "جنگ سرد" زیر فشار و محدودیت های دولتی قرار داشت و دارد. از جمله کمونیست ها در این دوران گرفتار محرومیت شغلی بودند. آنها حتی مجاز نبودند، به عنوان رفته رفته شهرداری، کارکنند. آنها در بخش های آموزشی و فرهنگی و قوه مقننه همگی شغل خود را از دست دادند. پس از براندازی و تصاحب آلمان دموکراتیک اعمال این سیاست علیه کمونیست های شرق آلمان نیز شروع شد و دهها هزار نفر بدلیل کمونیست بودن از کار بیکار شدند.

با وجود این، حزب کمونیست آلمان بطور روزافزون از محبوبیت بیشتری در بین زحمتکشان و روشنفکران ترقی خواه برخوردار می شود. نقش این حزب در سندیکاها، با وجود اعمال سیاست تضییقاتی سران سوسیال دموکرات و راست گرای سندیکا، هر روز فزونی می گیرد. پیشنهاد ساعت کار ۲۵ ساعته در هفته را نمایندگان این حزب برای اولین بار و به عنوان وسیله ای علیه بیکاری مطرح ساختند.

نقش و موضع تئوریک و سیاسی این حزب در بررسی ضربات وارد شده به اردگاه سوسیالیسم و آموزش از آن در سال های اخیر بسیار برجسته بوده است، و زمینه پر ارزشی را برای تعیین وظایف دموکراتیک و سوسیالیستی کمونیست ها در سراسر جهان ایفا می کند.

(راه توده، در شماره های مختلف خود از تحقیقات و بررسی های حزب کمونیست آلمان و نظریه پردازان آن، مطالب گوناگونی را منتشر ساخته است.)

## نامه ها و پیام ها

### ما و "روشنفکران مذهبی" و "چپ مذهبی"

رفقای راه توده! خسته نباشید و....

درباره نیروهای مذهبی، لازم است نظر و تحلیل مان از طیف نیروهای مذهبی را حتی الامکان از جنبه نظری، برای خوانندگان نشریه دقیق تر مطرح کنیم. پیشنهاد می کنم، درباره این طیف، از جمله درباره نواندیشان دینی، چپ مذهبی و دیگر گرایشهای اجتماعی-سیاسی متکی به افکار مذهبی و یا متعلق به لیبرال های مذهبی تفکیک قائل شوید. در مقاله ای که تحت عنوان "نواندیشی دینی" در راه توده شماره ۷۳ منتشر شده بود، بدرستی کوشش شده بود تا برخلاف نظری که می خواهد نواندیشی دینی را فقط در چارچوب جریان روشنگری دوران گذار به سرمایه داری و انقلاب بورژوازی قرن هیجدهم در ایران مطرح کند، نشان داده شود، که جریان نواندیشی دینی با انقلاب اکتبر رنگ دوران را به خود گرفته و در پیام و اهداف خود در زمینه حقوق اجتماعی و اقتصادی از نواندیشی دینی دوران روشنگری، بسیار جلوتر است. بنظر من این تفسیر درست است و به همین دلیل چپ مذهبی، سوسیالیست های خداپرست، جنبش مسلمانان مبارز و گرایشان مشابه را می توان همطرز و همدریف چپ مذهبی والهیات رهائی بخش کشورهای آمریکای لاتین قرار داد و نواندیشانی از نوع عبدالکریم سروش و یا گنجی را در ردیف نواندیشان لیبرال و روشنفکران مذهبی اروپا.

من و برخی از دوستانم که راه توده را مطالعه می کنیم، کاملاً با تلاش برای شناخت طیف های مختلف مذهبی موافقیم و از این نظر شما خدمت بزرگی می کنید. حتماً به نقطه نظرات طیف روشنفکران لیبرال مذهبی بیردازید و آنها را مشخص کنید. این شناخت لازم است و باید به آن پرداخت. آنها که به این مسائل اهمیت نمی دهند، بنظر من از سیر تحولات ایران غافلند و به همین دلیل به چنین شناختی بهای لازم را نمی دهند. این نیروی مذهبی، بهر حال نیروی است که ما باید طیف آنها را بشناسیم. این شناخت، حتی می تواند با انتقاداتی هم همراه باشد. مثلاً آنجا که امثال عبدالکریم سروش و نویسندگان نشریه "کیان" سعی می کنند از اقبال لاهوری چهره ای عارف مسلک بسازند و چهره فلسفی و سیاسی او را پنهان می کنند، ما وظیفه داریم به هر طریق ممکن در مطبوعات داخل کشور، این سانسور و قلب واقعیت را متذکر شویم.

#### تفکیک صفوف مذهبیون - درباره چپ مذهبی،

اعتقاد دارم باید کوشید بار دمکراتیک-سوسیالیستی این جریان را در برابر بار دمکراتیک-لیبرالی آن برجسته و تبلیغ کرد. باید حمایت از منافع واقعی مردم و نه منافع اقتدار روشنفکری را در آن تقویت کرد. برخلاف نظرات امثال دکتر سروش که می خواهد حوزه های مذهبی را وادار به چالش های مذهبی و حوزه ای کند، ما باید این حوزه های مذهبی را هر چه بیشتر سیاسی کنیم. این کاری است که احزاب چپ و مترقی در آمریکای لاتین می کنند و به همین دلیل نیز جنبش الهیات رها نیبخش" نقش مهمی در جنبش عمومی مردم دارد. همانطور که تاکنون نوشته اید، ما باید با محدود شدن روشنفکری و نواندیشی دینی در چارچوب فلسفه لیبرالی و جریان روشنگری دوران انقلاب بورژوازی مخالفت کنیم. در مقابل، باید از نقش اجتماعی-سیاسی مثبت این طیف دفاع کنیم؛ چرا که در این صورت جریان روشنگری لیبرالی دوران انقلاب بورژوازی می تواند در دراز مدت در خدمت سرمایه داری لیبرالی، در برابر جنبش چپ قرار گیرد. این کارزار، آنطور که مباحث جاری در نشریه "کار" سازمان اکثریت هم دیده می شود، به نوعی و با رنگ و بوی دیگری گریبان طیف فدائیان حاضر در این سازمان و یا طرفداران آن گرفته است. مثلاً تشابه نقطه نظرات فلسفی امثال "گنجی" با برخی اعضای رهبری سازمان اکثریت کاملاً آشکار است. به همین دلیل، همان تلاشی که برای تقویت نقطه نظرات سوسیالیستی در طیف چپ

مذهبی لازم است، برای تقویت طرفداران سوسیالیسم و فلسفه سوسیالیستی در سازمان مورد نظر هم لازم است.

مطالعه نشریات طیف مذهبی ها، که در ایران منتشر می شود، آشکارا صف بندی های آینده را در برابر چشمان ما قرار می دهد. زمینه های این صف بندی ها را باید از هم اکنون، ضمن احترام به حق بیان و آزادی اندیشه همه طیف مذهبی، بیان کنیم و روی آن انگشت بگذاریم، تا از هم اکنون بدانیم چه طیفی امروز متحد جنبش کنونی و فردا در برابر جنبش آینده است. ملاحظه در بیان این واقعیت را، خود این نشریات ندارند، ما چرا داشته باشیم؟

برای نمونه، نشریه "راه نو" در شماره اول خود می نویسد: «در صورت گذار موفقیت آمیز از مرحله کنونی، در آینده باید آرایش قوای تازه ای را در میان ائتلاف های کنونی، حول مساله طبقاتی و دو قطبی عدالت-سرمایه داری انتظار داشت. در آن مرحله، ائتلاف سوسیالیسم-دمکراسی در برابر لیبرالیسم-دمکراسی خواهد نشست». امثال گنجی "ائتلاف لیبرالیسم-دمکراسی را همه جانبه تقویت می کنند. در برابر، ما باید ائتلاف سوسیالیسم-دمکراسی، با پایه های موجود آن در میان نیروهای مذهبی را تقویت کنیم.

#### کار تبلیغاتی - شیوه تبلیغاتی "راه توده" بسیار موثر است و

اثرات آن را کاملاً می بینیم، ولی هنوز مواردی هست که می توان گفت شاید بهتر بود، اینطور گفته می شد! مثلاً، درباره فرار پسر محسن رضائی، فرمانده پیشین سپاه پاسداران، ای کاش اشاره می کردید که او را به آمریکا فرستادند تا سرپل تماس این فرماندهان سپاه و از جمله خود محسن رضائی با آمریکائی ها شود. احتمال فرار او از ایران، با تبانی پدرش را می توانستید مطرح کنید. فرماندهان سپاه ثروتی افسانه ای جمع کرده اند و نگران از آینده سیاسی-مالی خود به هر اقدامی چه در داخل و چه در خارج و در ارتباط گیری با قدرت ها و محافل بین المللی دست زده و خواهند زد.

#### اصطلاحات - درباره اصطلاحات و شعارها، باید دقت بیشتری

بکار برد و یکنواختی و یکدستی را بوجود آورد. مثلاً درباره نئولیبرالیسم، یا سمت گیری نئولیبرالی، از عناوین متنوعی مانند نئولیبرالیسم، اولترالیبرالیسم، لیبرالیسم اقتصادی استفاده می شود. باید تکلیف خود را با این اصطلاحات روشن کرد و بتدریج و با اصطلاح مقالات و ترجمه هائی که بدستتان می رسد و منتشر می کنید، هماهنگی را بوجود آورید. من، شخصا طرفدار اصطلاح "سمت گیری نئولیبرالی" هستم، زیرا در آینده می توان آنرا در برابر سمت گیری غیر سرمایه داری و یا هر اصطلاح دیگری که مفهوم و مضمون دوران گذار غیر سرمایه داری را همراه داشته باشد، قرار گیرد.

انتشار گزارش پیرامون مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران و روسیه، بنظر من سدی را شکست و به سکرتی پایان بخشید که واقعاً ضروری بود. ما وظیفه داریم دیدگاه های خود را در باره سیاست خارجی مورد احتیاج ایران و آن سیاست خارجی ملی که به سود ایران است، مطرح کنیم. صرفنظر از اینکه امروز کدام کفه ترازو در حاکمیت جمهوری اسلامی می چرید و یا فردا خواهد چرید. استقلال نظر و رای حزب توده ایران همیشه برجسته ترین علامت مشخصه آن بوده است. علاوه بر دفاع از گسترش مناسبات با روسیه، باید از بهبود روابط با عراق قویاً دفاع کرد، از مناسبات با سوریه، چین و هندوستان باید دفاع کرد. این سیاست البته در برابر سیاست جناح راست حاکم و یا راست مهاجر است که حلال مشکلات ایران را مناسبات گسترده با آمریکا، اسرائیل و کشورهای سرمایه داری اروپا می داند. مرزهای خودمان با دیگران را باید بی پروا مشخص کنیم.

#### آزادی مطبوعات - درباره مباحثی که در مطبوعات داخل

کشور، پیرامون جامعه مدنی وجود دارد، خوشبختانه "راه توده" خیلی موقوع و از دیدگاه های مختلف وارد این بحث شد و بی تعارف می نویسم که پیشاپیش همه نشریات خارج از کشور حرکت کرد. کاملاً موافقم که بحث آزادی ها و "جامعه مدنی" مورد علاقه روشنفکران را باید گسترش داده و به نفع توده ها به بحث پیرامون سیاست های اقتصادی ۸-۹ سال گذشته مرتبط کرد. مطبوعات داخل کشور را باید تشویق کرد، تا درباره واگذاریها و خصوصی سازی های دوران برنامه تعدیل اقتصادی مطلب بنویسند. کارخانه ها را به چه کسانی داده اند؟ وام های عظیمی که گرفته اند، چگونه مصرف کرده اند و حساب و کتابش چیست؟ چرا مفاد اقتصادی مندرج در قانون اساسی اجرا نمی شود؟ چرا مذاکرات ایران با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در مطبوعات منتشر نمی شود؟ و ده ها خواست دیگر که جنبش مردم را آگاه تر می کند. استفاده از آزادی های کنونی مطبوعات، فقط این نیست که به بحث پیرامون "مدرنیسم" و "پسا مدرنیسم" و یا "مدرنیته" بپردازند. درد عمومی جامعه این بحث های

# "لاجوردی" جنایتکاری سخت کوش!

آلمان در میان پیام‌های تسلیتی که مقامات جمهوری اسلامی به مناسبت کشته شدن اسدا الله لاجوردی دادند، پیام ریاست جمهوری واقعاً تعجب آور بود. البته انتظار هم بود که به لحاظ موقعیت سیاسی و حکومتی، محمد خاتمی بعنوان ریاست جمهوری پیامی بدهد، اما نه با آن اصطلاحات و الفاظ. ایکاش این اصطلاحات و الفاظ را می گذاشت برای ناطق نوری‌ها، رهبرها، عسکراولادی‌ها و بقیه کسانی که حامی جنایات او در تمام این سالها بودند.

به گفته محمد خاتمی، او بسیار سخت کوش بود، اما از زبان من، بعنوان یکی از زندانیان جمهوری اسلامی و رژیم شاهنشاهی بخوانید که چگونه سخت کوشی بود. در زمانیکه جنگ تحمیلی ایران و عراق کمر مردم را خم کرده بود و نوجوان‌های ایران در میدان جنگ به خاک می افتادند و در حالیکه هزاران مشکل معیشتی گریبان مردم را گرفته بود، او با سخت کوشی تمام و با بسیج نیروی بزرگ، به یاری گروه‌های نهب از منکر شتافته و دیوار شهرها و روستاها را با شعار "خواهرم حجاب تو از خون شهید رنگین تر است" پوشانده بود. و اگر برآور کنیم که مثلاً برای ۲۰ میلیون زن ایران، در صورتی که هر زن فقط یک روسری بخرد، چه مبلغ نجومی به جیب وی، بعنوان تاجر انحصاری روسری در بازار تهران می رفته است!

لاجوردی مبتکر و بنیانگذار "توب سازی" در زندان‌های ایران بود. او زندانی را آتقدر تحت شکنجه سیستماتیک قرار می داد، تا روحیه اش درهم شکسته و تبدیل به مجری فرامین او در بندهای زندان شود.

تا سال ۱۳۶۴ اداره داخل زندان‌های سیاسی بعدها توابعین بود و مسئولین زندان‌ها تنها در دفاتر خود به کارهای اداری می رسیدند. او خوب می دانست که توابعین درهم شکسته، برای جبران شکست روحیه خود و تبدیل دیگران به امثال خود، از هیچ جنایتی رویگردان نبودند. به همین جهت، در این سال‌ها، بدست توابعین جنایات بی شماری در زندان‌ها صورت گرفت. در اثر همین فشارها بود که ما هر روز شاهد بودیم که تعداد زیادی از جوانان پرشور میهنمان مشاعر خود را از دست می دادند، دچار بیماری‌های روانی می شدند، دست به خودکشی می زدند. من که شاهد زنده درهم شکسته شدن اراده این جوانان و نوجوانان بودم، به آسانی می توانم ادعا کنم که حتما بخشی از همین دسته‌های حمله کننده و مهاجم خیابانی، از میان آن توب‌ها دست چپ شده‌اند و حتما حوادث خونین تری را هم در آینده صورت خواهند داد. من دیده‌ام که آنها چگونه مانند ماشین بی اراده و برده‌ای فرمانبردار عمل می کنند.

بدستور همین جلا و به کمک دستیاران و نوچه‌هایش، چون "حاج داوود رحمانی" و "حاج داوود لشگری" در زندان‌های "قزل حصار" و "گورهدشت" چه قدرتی به توب‌ها داده شده بود تا در حد حاکم شرع عمل کنند. هر اندازه که می خواستند حکم شلاق صادر می کردند. بارها به جوانان کم سن و سال توسط همان "توابعین" و با آگاهی و هدایت و فرمان جلا و، تجاوز شد. تمام این گزارش‌ها به اطلاع آیت الله منتظری رسید و سرانجام یک روز در سال ۶۴ "آیت الله مقتدائی" که آن زمان شغل مهمی در قوه قضائیه داشت، به زندان "قزل حصار" آمد و از طریق تلویزیون مدار بسته برای همه زندانی‌ها صحبت کرد و گفت: «تمام کارهایی که در زندان شده غیر قانونی و غیر اسلامی بوده». او گفت که بدستور آیت الله منتظری بزودی خانه تکانی بزرگی در زندان صورت خواهد گرفت. او همچنین گفت که وقتی آیت الله منتظری اخبار این جنایات را شنید، به روح فرزند شهیدش "محمد" قسم یاد کرد که تا صبح گریه کرده و گفته که ما اینهمه شهید نداده‌ایم که در زندانهای ما این جنایات اتفاق بیافتد!

حجت الاسلام مجید انصاری که در سال ۶۳ برای بازدید از زندان "قزل حصار" آمده بود، با توجه به آشنائی که با او در زندان شاه داشتم، گوشه‌ای از جنایات را برایش تعریف کردم. او نیز هم تعجب کرد و هم که این کارها غیر قانونی و غیر اسلامی است. حاصل این گزارش‌ها که بدست آیت الله منتظری رسید، موجب برکناری همزمان "لاجوردی" و "حاج داوود رحمانی" شد. افسوس که همه زندانی‌ها نتوانستند به تحلیل درستی از موقعیت آیت الله منتظری و نیردی که در حکومت جریان داشت دست یابند و این روند را حفظ کنند. موج چپ روی در این دوره بالا گرفت و کمتر کسی گوشش به حرف‌های امثال ما که زندان زیاد دیده بودیم و به ماجرای نبرد در حکومت بهای لازم را می دادیم بدهکار نبود. این چپ روی‌ها و توطئه‌هایی که توسط حامیان لاجوردی و خط خشونت و سرکوب و ارتجاع در بیرون و در خانه آیت الله خمینی جریان

روشنفکرانه نیست و آزادی مطبوعات هم نباید فقط در چارچوب این بحث‌ها باقی بماند. موفق باشید... م. لطفیان

## انسان نمائی، بنام "لاجوردی"

آلمان لاجوردی باید می ماند تا در یک دادگاه ملی، به جرم جنایاتی که مرتکب شده بود، محاکمه می شد. جنایاتی که وصف هر یک از آنها، خشم هر انسان شرافتمندی را بر می انگیزد. او با این مرگ ساده، انبوهی از اسرار و اطلاعات و ارتباطاتش را که می توانست برای شناخت هر چه بیشتر نیروهای که انقلاب بهمین را به انحراف و بیراهه کشاندند مفید افتد را با خود به زیر خاک برد و ای بسا آسوده خاطری همانهاستی را فراهم ساخت که بیش از دیگران از مرگ او ابراز غم و سوگواری کردند!

لاجوردی این انسان نمای شقی، در شب اجرای حکم اعدام نظامیان توده‌ای، به زندانیان جوان و روحیه باخته، که به دست پروردگان او تبدیل شده بودند، سوزن داده بود تا در یکی از خوف انگیزترین شب‌های زندان اوین، آنرا به تن توده‌ای‌های حاضر در حسینیه فرو کنند. این زندانیان با فشار و تهدید به حسینیه زندان کشانده شده بودند، تا شاهد نمایشی باشند که لاجوردی برای اعدام افسران توده‌ای و کادری مرتب با آنها برپا کرده بود. او که شاهد صحنه‌های حزن و افسردگی توده‌ای‌ها، بخاطر اعدام رفقایانش بود، از شادی در پوست خود نمی گنجید. او در پایان این شکنجه جسمی و روحی، خطاب به توده‌ای‌ها گفت: «می داند که توده‌ای‌ها شب سختی را بسر کردند»

لاجوردی، انسان نمائی بود که همه نیرویش را صرف سلب هویت انسانی و سیاسی زندانیان جوان و نوجوانی کرده بود که پس از انقلاب، تازه الفبای مبارزه را آموخته و جز مطالعه چند نشریه و احیاناً هواذاری ساده از جریان‌های سیاسی فعالیت نکرده بودند. او در این راه، تا آنجا پیش رفت که از میان قربانیان جوان و نوجوان خود، بازجویان و توابعین درنده خوئی ساخته و به جان زندانیان دیگر انداخت. او اشتباهی سیری ناپذیری برای به زانو در آوردن و اعدام زندانیان سرشناس و مقاوم رژیم شاه داشت. زندانیانی که خود زمانی با آنها در یک بند و یک زندان بسر برده بود. او متغیروبودن خویش در میان زندانیان دوران شاه و خفت ناشی از شرکت در مراسم "سیاس" شاهنشاهی، برای آزادی از زندان را، اینگونه تلافی می کرد. از نمونه‌های بارز و از میان نخستین قربانیان این کینه لاجوردی، می توان از شکرا الله پاک نژاد و سعید سلطانیور نام برد. او انسان نمائی بود، که زندان را محل حکومت مختاری خویش می دانست. بارها در جمع زندانیان گفته بود «از سرازیری اوین به بعد حکومت من است». همه آنها که در زندان اوین بوده‌اند این ادعای لاجوردی را تأیید می کنند. او در این امر آتقدر به خود متکی بود و به حمایت بی دریغ مسئولین عالی‌رتبه اعتماد داشت که کوچکترین برخورد و یا کلمه مهرآمیزی را نسبت به زندانیان، از سوی هیچ مقامی تحمل نمی کرد.

اواسط سال ۶۳ که یک دوره قلع و قمع‌ها سپری شده بود، حجازی، نماینده برفرو مجلس از تهران، جهت سخنرانی برای زندانیان به حسینیه اوین دعوت شد. او در میان سخنانش، زندانیان را فرزندان مرزبوم ایران و مورد لطف و عنایت امام خطاب کرده و پس از آنهمه بگپرو بند و اعدام‌ها، قصد نوعی دلجوئی از زندانیان باقی مانده را داشت. لاجوردی که شاهد این سخنرانی بود، تاب این دلجوئی را نیاورده و در مقابل زندانیان، با اشاره به حجازی و با تحقیر او گفت: «ایشان در باغ نیست و دوزاری اش نیفتاده است».

او در پنجم شهریور ۶۰، خودسرانه قصد به تیربار بستن حدود ۵۰۰ نفر را که در یک تظاهرات خیابانی دستگیر شده بودند، داشت که به گفته جان بدربردگان، اگر تلاش آیت الله منتظری برای تحمیل وساطت ماجرا به آیت الله خمینی نبود، او این قتل عام دهشتناک را انجام داده بود. اینها، تنها گوشه‌هایی است از زندگی خفت بار اسدا الله لاجوردی. او زمانی که در زندان شاه بود نیز جز کینه توزی نسبت به مبارزین استوار کاری انجام نداد و همواره بدنبال توطئه چینی علیه زندانیان مقاوم دگراندیش و مترقی از طیف چپ و مذهبی بود. او در زندان رژیم شاه پیوسته تحت حمایت نیروهای مذهبی قشری و وابسته به حجتیه، نظیر شیخ "محمی الدین انواری" بود و همنشین همیشگی حبیب الله عسکراولادی و حاج امانی (رهبران کنونی موفته اسلامی) و... که پس از انقلاب مراکز حساس قدرت را در جمهوری اسلامی بدست آوردند. لاجوردی متکی به همین حمایت‌ها، توانست عامل بزرگترین جنایات شود.

د. رهیاب

می خوابانند. مدت ۲۷ روز، با مهندس امیرانتظام که انسانی مبارز و مقام است، در آنجا سر کردم. شاهد چه جنایاتی که در این محل نبودم. لابد امیرانتظام بخاطر حقایقی که در ارتباط با این جنایات لاجوردی افشاء کرد، دوباره زندانی شده است. هر کس که لاجوردی را بشناسد، می داند که امیرانتظام هر چه درباره او گفته، حقیقت بوده است. او حتی بسیاری از زندانیانی را که دوران محکومیشان تمام شده بود، ماه ها و حتی سال ها در زندان نگاه می داشت و احکام آزادیشان را بایگانی می کرد.

من هنوز آن صحنه ای را فراموش نمی کنم، که در اسفند سال ۶۲، عصر هنگام، همه ما را به زور از اتاق ها بیرون کشیدند و به حسینیه کچونی بردند. از بند ۳ اوین تا سالن کچونی همه ما را به دستور لاجوردی کتک زدند. وارد حسینیه که شدیم چند هزار زندانی، که اکثرشان "تواب" بودند با لباس خالدار، به سبک رنجهای آمریکایی و به سبک سربازخانه به صف ایستاده بودند. ما را بین دو صف از این توابین روی زمین نشانیدند. لحظه ای بعد، دژخیم بزرگ وارد شد و بدنبال او ده تن از رفقای توده ای را وارد سالن کردند. آنها را یکراست بردند روی سن و با اشاره لاجوردی، دو هزار تواب شروع به این شعار کردند: توده ای، تیرباران جباران، گلباران

این شعار را در آخرین تظاهرات مربوط به اول ماه مه، پیش از یورش به حزب، توسط اوباش مهاجم در خیابان های اطراف دانشگاه تهران شنیده بودم و حالا در زندان می شنیدم. درست مانند همین شعارهایی که حالا اوباش انصار حزب ا لاله در خیابانها می دهند و منتظر فراهم شدن فرصت و شرایط برای اجرای آن در زندان ها هستند. فرصتی که بدشواری بتوان تصور کرد، مانند آنها سال ها فراهم شود.

همزمان با این شعار، با دمپانی های خود بر سروصورت ما که روی زمین نشسته بودیم، می کوبیدند و سوزن به تنمان فرو می کردند و می گفتند باید این شعار را تکرار کنیم.

لاجوردی به این ده رفیق توده ای گفته بود، اگر در سالن کچونی عقایدتان را محکوم کنید شامل یک درجه تخفیف شده و اعدام نمی شوید. از آن ۱۰ تن، تنها یک نفر آنچه او خواسته بود گفت، دو سه نفر صحبتی کردند که اصلا ربطی به خواست لاجوردی نداشت و او را بیشتر هم عصبانی کرد. بقیه، چون "فرزاد جهاد"، "سرهنگ آذرفر"، "بهرامی"، "بهرامی نژاد" و بقیه با حقارت به چهره لاجوردی چشم دوخته بودند. در پایان لاجوردی گفت که اینها را حالا می بریم و به سلامتی امام اعدام می کنیم. رفقای ما خم به ابرو نیآوردند و مخصوصاً "فرزاد جهاد" هنگام عبور از کنار ما که روی زمین نشسته بودیم، دو انگشت دست چپش را به علامت پیروزی بالا برد. گویی به مراسم دامادی خود می رفت. او ازدواج نکرده بود. بعدها شنیدیم که بدستور لاجوردی ابتدا دو انگشت او را قطع کرده و سپس اعدامش کرده اند. دو نفر از توابین که در جمع تواب های آن جمع بوده و بعدها از توابی توبه کرده بودند، به زبان خودشان برای من صحنه های اعدام این ۱۰ تن را تعریف کردند.

من، شاهد زنده ای هستم که در دادگاهی ملی مشاهداتم را خواهم گفت و شهادت خواهم داد. امیدوارم عمرم کفاف دهد. شخصا به چشم خود دیدم که برای شناسایی عده زیادی که در خیابان ها دستگیر شده بودند و هویشان برای لاجوردی و زیردستانش مشخص نبود، عده ای از اوباش، لات ها و خبرچین های محلات را که از طریق مساجد محل با شبکه های اطلاعاتی و امنیتی و شخص لاجوردی تماس داشتند برای شناسایی دستگیرشدگان به بند آورده بودند. این بار برخلاف همیشه که زندانی را چشم بند می زدند، او را بدون چشم بند نشانده بودند، تا شناسایی شود و در عوض اوباش و خبرچین ها به سبک کوکلاس کلان ها صورت خود را پوشانده بودند. دستگیرشدگان همگی یا فاصله روی زمین نشسته بودند و "کوکلاس کلان ها" در میان آنها می گشتند. هر کدام را که می شناختند و با اشاره نشان می دادند، لاجوردی روی پیشانی اش با یک ماژیک ضریب می کشید. این صحنه خوف انگیز ساعت ها ادامه یافت و دسته دسته لات ها و اوباش و خبرچین های محلات به زندان آورده شده و شناسایی را ادامه می دادند، تا سرانجام روی پیشانی همه ضریب کشیده شد.

تمام هم و کوشش او در راستای محو و نابودی انقلابیون واقعی و آزادگان این دیار، و تمام خدماتش متوجه سرمایه داری تجاری و انگلی بازار بود، که او خود یکی از آنان بشمار می رفت.

برای آن ۲۰ میلیون ایرانی که به محمد خاتمی رای دادند، ستایش های علی خامنه ای، ناطق نوری و بقیه حیرت آور نیست، اما از زبان و قلم محمد خاتمی حیرت انگیز است.

"بابک"

داشت و چند انفجار و تروری که در بیرون و قطعاً با هدایت خود لاجوردی سازمان داده شده بود، سرانجام کار خودش را کرد. میان آیت ا لاله خمینی و آیت ا لاله منتظری جدائی ایجاد کردند، دست او را از زندان ها کوتاه کردند و بار دیگر لاجوردی و نوچه های جنایتکارش را به زندان ها باز گردانند. بازگشت آنها به زندان ها، این بار با نقشه قتل عام همگانی همراه بود، که بتدریج زمینه آنرا فراهم ساختند. پرونده سازی برای آیت ا لاله منتظری، کشاندن سید مهدی هاشمی، مسئول نهضت های رهایی بخش و مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران به زندان و سپس وادار کردن او در زیر شکنجه های طاقت فرسا، به اعتراضات دلخواه پرونده سازان و دشمنان دیرینه آیت ا لاله منتظری، اعدام او و کشاندن آیت ا لاله خمینی به موضع گیری خشن نسبت به آیت ا لاله منتظری و برکناری او از قائم مقامی رهبری، همه و همه نقشه هائی بود که در همان دوران دخالت مستقیم آیت ا لاله منتظری در امور زندان ها و در دوران برکناری لاجوردی از زندان ها شکل قطعی به خود گرفت. آنها در خارج از زندان و به کمک یاران قدرتمند بازاری خویش، رهبران جمعیت های متولفه اسلامی و مافیای حجتیه نقشه ای چند ساله برای قبضه کامل قدرت، در دوران پس از آیت ا لاله خمینی تنظیم کردند که گام به گام و با مهارت به اجرا گذاشتند. لاجوردی یکی از مجریان توطئه ای به این عظمت بود، که بخش قتل و کشتار و جنایت و شکنجه و اعتراض آنها برعهده داشت و الحق که خیره این نقش را داشت.

کمتر مذهبی سیاسی و سابقه داری است که "طاهراحمدزاده"، اولین استاندار خراسان، پس از پیروزی انقلاب را نشانسد. او یکی از چهره های مقاوم زندان شاه بود. من شخصا ۵ سال از زندانم را با او گذرانده بودم. انسانی آگاه، با فضیلت، مقاوم، مسلمانی روشن بین و فردی بسیار فروتن. لاجوردی که در زندان شاه، در برابر امثال احمد زاده زیون و خسار بود و سرانجام با شرکت در مراسم "سیاس آریامهری" شرکت کرده بود، تا عفو شده و به سرکار تجارتش در بازار تهران بازگردد، نسبت به امثال او کینه بیمارگونه داشت. این انسان شجاع و شریف را آنقدر زیر شکنجه بردند، تا حاضر شود. مصاحبه تلویزیونی بکند. سرانجام در یکی از میز گردها، بعنوان ناظر حاضر شد.

وقتی پرونده سازی برای آیت ا لاله منتظری اوج گرفت و سید مهدی هاشمی را به زندان آوردند، همه ما می دانستیم که این ماجرا سر دراز دارد و او بی تردید اعدام خواهد شد. لاجوردی و بقیه جنایتکاران زیر دستش هم این را می دانستند. این جنایتکاران، حتی بعد از اینکه انواع اعتراضات را زیر شکنجه از او گرفتند از شکنجه اش دست برنداشتند. تما نفرت خودشان از آیت ا لاله منتظری را سر او ریختند. اکثریت قریب به اتفاق رهبران حزب توده ایران بارها زیر دست لاجوردی رفته بودند. لاجوردی از شکنجه رفقای سالخورده ما، که اغلب بالای ۷۰ سال داشتند نیز همانقدر دریغ نکرد که از شکنجه قدیمی ترین زندانیان دوران شاه! او که در زندان شاه بریده بود، در جمهوری اسلامی هر مقاومتی را می خواست درهم بشکند، تا آن ضعف خود را ارضاء کرده باشد. برای کشاندن آنها به اتاق فیلمبرداری، از هیچ جنایتی رویگردان نشد. فرج ا لاله میزانی (جوانشیر) را مدت ها به میله های یکی از بندها به صلیب کشیده و سرانجام نیز او را روزهای متوالی با یکدست آویزان کرد. یک دست میزانی بر اثر شکنجه های این دوران، برای همیشه از کار افتاد. وقتی فرمان قتل عام صادر شد و "نیری"، "رازمینی" و "رتیسی" برای اعدام ها وارد زندان ها شدند، او دوشادوش این سه جنایتکار حرکت می کرد و در بسیاری موارد راهنمای آنها برای صدور احکام اعدام بود. بعدها، که این سه آخوند در دستگاه قضائیه کشور پست های کلیدی را بدست آوردند، معلوم شد، که همه آنها وابستگان یک مافیا و تشکیلات در جمهوری اسلامی بودند. و اکنون، همه آنها دست در دست هم در برابر مردم ایران ایستاده اند.

نیری، سرپرست کمیته امداد امام و عضو هیات منصفه مطبوعات، "رازمینی"، رئیس کل دادگستری تهران و "رتیسی"، رئیس بازرسی کل کشور است. آنها مزد جنایتشان را گرفتند و در کنار آیت ا لاله یزدی به ادامه توطئه علیه آزادی ها و مردم ایران ادامه می دهند. این احتمال، که لاجوردی در دوران اخیر، پس از برکناری از ریاست زندان ها خارج از "تت" سازی را کوک کرده باشد که کوتاه کردن دستش برای همیشه به سود این مافیا باشد، محتمل است. مثلاً، شاید در پاسخ به برکناری اش از سرپرستی زندان ها انفجار اخیر در دادستانی مرکز را بوجود آورده بود. شاید رازمینی و او اختلاف پیدا کرده و لاجوردی قصد انتقام از او را داشته و احتمالات بسیار دیگر. من کوچکترین اعتباری برای آن خود جلو انداختن های سازمان مجاهدین و طبل و دهلی که حکومت براه انداخت ندارم. لاجوردی را خودشان کشتند، تا از شرش خلاص شوند.

یک چشمه دیگر از شاه کارهای لاجوردی را باید در تاریخ جمهوری اسلامی ثبت کرد. به ابتکار او و همکاری دستیارش "حاج داوود رحمانی"، رئیس زندان "قزل حصار" محلی را دست کرده بود که "قیامت" نام داشت و در آنجا زندانیان سر موضع را می بردند و در مکانی که مانند "تابوت" بود

## جلسه پرسش و پاسخ دو عضو رهبری سازمان اکثریت

در فاصله دو شماره ۷۵ و ۷۶ راه توده، چند نامه اعتراضی دریافت داشته‌ایم. این نامه‌ها در ارتباط با عدم انتشار گزارشی است که پیرامون جلسه پرسش و پاسخ دو تن از اعضای رهبری سازمان اکثریت در اختیار داشته‌ایم. از جمله، نویسنده این گزارش نیز ضمن اعتراض به راه توده، نوشته است: «خوب بود، لااقل شما، بی اعتناء به ملاحظات که نوشته‌اید، سد سانسور را می شکستید...»

اولا مطالبی که در این پرسش و پاسخ عنوان شده، حرف‌ها و نظراتی خیلی عجیب نبوده است که ما انتشار آنها را جنجال برانگیز تشخیص داده باشیم. راه توده، هم بدلیل انبوه مطالبی که در ارتباط با مسائل داخل کشور در اختیار دارد، هم بدلیل کمبود جا و هم واگذار کردن مسئولیت انتشار این نوع گزارش‌ها به نشریه «کار» انتشار گزارش رسیده را به آینده موکول کرد. به همین دلیل و برای پایان بخشیدن به بحث، بخش‌های اساسی این گزارش را منتشر می‌کنیم:

جلسه پرسش و پاسخ در تاریخ ۲۷ یونی، در کشور هلند و با شرکت آقایان بهزاد کریمی و علی پورنقوی تشکیل شد. هر دو شرکت کنندگان در جلسه، درباره مصوبات آخرین کنگره سازمان توضیحاتی دادند. پورنقوی درباره اپوزیسیون خارج از کشور گفت: «اپوزیسیون خارج از کشور آنطورها که می‌گویند، بی تاثیر هم نیست». این اظهارات را برخی از شرکت کنندگان در جلسه، ادامه توجیه سیاست «تحریم» تلقی کردند.

در رابطه با رویدادهای ایران، با رد امکان کودتا در جامعه کنونی ایران، وضعیت کنونی را به «پات» سیاسی تشبیه کرد و گفت: «با توجه به قدرت دفع در جناحین، هیچیک قدرت حذف جناح مقابل را ندارد». در همین رابطه، سه وضعیت خروجی از پدیده «پات» سیاسی پیش بینی کرد: ۱- گشایش ۲- قیام ۳- سرخوردگی

او گفت، که در صورت بروز سرخوردگی جنبش و مردم، مسئول آن دولت خاتمی خواهد بود، بدلیل عدم استفاده از امکانات و مردم، نه سنگ اندازی جناح مقابل.

سخنران دوم، آقای کریمی بود که به تشریح نظرات سازمان و مصوبات کنگره پرداخت. وی در رابطه با اتخاذ سیاست جدید سازمان گفت: «اینکه می‌گویند ما دنبال رو شده‌ایم و سیاست ما دنباله روی از رژیم است، کاملاً برعکس است، آنها دنباله رو ما هستند.»

وی که سخنان فوق را با قاطعیت مطرح می‌کرد، در جانی دیگر از «راه کارگر»، «حزب توده ایران» و «حزب کمونیست کارگری» (احتمالاً) بعنوان نیروهای چپی که از شکست‌ها هیچ نیاموخته‌اند یاد کرد. یکی از رفقای توده‌ای حاضر در جلسه، در مقابل سخنان کریمی، در رابطه با اسلوب و شیوه و خط کنونی سازمان، او سیاست و مشی حزب توده ایران دفاع کرد. اشاره این رفیق توده‌ای به برخی مواضع گذشته حزب در رابطه با انقلاب سفید، انقلابیون مذهبی، انقلاب ۵۷ و مقالات منتشره در نشریه دنیا بود. بهزاد کریمی در پاسخ گفت: «حزب توده ایران خدمات بسیاری کرده است، پرچم دار بزرگ چپ ایران اشتباه هم داشته که ما بطور علمی با آنها برخورد می‌کنیم. در سال ۵۷ ما به پای حزب نمی‌رسیدیم، زیرا چیزی به آن صورت نمی‌دانستیم. اکنون حزب در عرصه‌های نظری و اصول دگم است و ما بحث و اختلاف نظر داریم.»

همین رفیق توده‌ای، از سخنران پرسید: «ولایت فقیه شکل است یا مضمون؟»

بهزاد کریمی، پس از پرداخت به مسائل دیگر، در پایان بحث خود سوال را به گونه دیگری طرح و پاسخ نامفهومی هم به آن اضافه کرد. رفیق توده‌ای، بار دیگر سوال خود را بدقت طرح کرد و بهزاد کریمی در پاسخ گفت: «ولایت فقیه هم شکل است، هم مضمون است، هم ساختار است و همه هم چی» بی تردید، مطالبی که این دو رفیق سازمان اکثریت مطرح کردند، پاسخ‌های درخور خود را دارد، اما در حاشیه برایتان باید بنویسم که روح دموکراسی حاکم بر سازمان به نظر من و خیلی از توده‌ای‌ها، شاید در چپ ایران نمونه باشد. مثلاً همین آقای کریمی وقتی نظرات سازمان را تشریح می‌کرد، آنجا نظراتی خودش مغایر با این نظرات رسمی بود بیان می‌کرد.

از طرف دیگر، هر چند نظرات سازمان نسبت به دیدگاه‌ها قبل از دوم خرداد به مراتب واقع بینانه‌تر شده، ولی نه کریمی و نه پورنقوی، نه تنها از اشتباه بودن سیاست «تحریم انتخابات» صحبتی به میان نیاوردند، بلکه با اشاره به کاملاً غیر دموکراتیک بودن انتخابات و بی نقش نبودن اپوزیسیون خارج از

کشور در جنبش دوم خرداد، غیر مستقیم قصد توجیه و درست جلوه دادن «تحریم» را داشتند.

"م.ی. - هلند"

**آلمان** - شهر «هانوفر» - رویدادهای تنش‌های حساسی که در جامعه جریان دارد، موجب تحرک فوق‌العاده‌ای گردیده است. شاید از بعد از پیروزی انقلاب تا به امروز، جامعه ما چنین حساسیتی در عرصه سیاست و فرهنگ و مسائل به خود ندیده باشد. تصمیم دارم برخی تحلیل‌ها، مقالات و نوشته‌های قابل توجهی که در نشریات داخل کشور منتشر می‌شود را برایتان ارسال دارم، تا از این طریق کمکی بشوم برای تحلیل دقیق اوضاع فعلی ایران. به همین دلیل از فصلنامه گفتگو شماره ۱۸، هفته نامه راه نو شماره ۸ و نشریه جامعه سال مطالبی را برگزیده و همراه این نامه برایتان ارسال می‌دارم.

وجه آبرومان یکساله نشریه را به حسابتان واریز کردم. نشریه در دستم نمی‌ماند، بعضی دوستان نیز طالب خواندن آن هستند و به همین دلیل آنرا می‌برند. با فروشگاه راه آهن شهر وارد مذاکره شده‌ام، تا نشریه را برای فروش عرضه کنند. نتیجه را برایتان خواهم نوشت.

نکته دیگری که می‌خواهم برایتان بنویسم، اینست که بهر طریق صلاح می‌دانید یاد خانواده پرتلاش و منضبط رهبری حزب را که جان خود را بر سر ایمانش گذاشتند، زنده نگاه دارید. خانواده‌ای، که انضباط و ایمانش میراث حزب ماست. متأسفانه در این سال‌هایی که از یوزش به حزب می‌گذرد و تحت تاثیر مسائل مهاجرت و دورشدن اذهان از واقعیات جاری در مملکت و عمق قضایا، به این عزیزان شهید بی‌مهری شد، در حالیکه ما امروز شاهد روشن بینی آنها و بازتاب این روشن بینی در تحولات جاری کشور هستیم.

"مامطیر"

## (بقیه اسامه بن لادن از ص ۹)

## ترور سیستماتیک

هنگامی که در سال ۱۹۸۰ شعله‌های جنگ افغانستان زبانه کشید، شیخ سلیم نقش مهمی در بانک انگلیسی "کردیت اند کامرث اینترنشنال" که یکی از مراکز مالی مورد استفاده تاجران مواد مخدر، تروریست‌ها و سازمان‌های جاسوسی و زیر زمینی است، و تاجر و بوش نیز از آن برای تامین مالی جنگ افغانستان و به عنوان پوشش استفاده می‌کردند، بازی می‌کرد.

اسامه در آن زمان ۲۰ سال داشت و یک شریک جوان محسوب می‌شد. تعصب خشک مذهبی او در مورد «تضیه افغانستان» و مکتب شخصی او که بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار بود، او را به شخص مورد علاقه‌ی سیاست بازان تبدیل کرد.

هنگامی که در سال ۱۹۸۸ نیروهای ارتش سرخ خاک افغانستان را ترک کردند، بوش و تاجر نام مجاهدین را از لیست «مبارزان راه آزادی» قلم زدند و آنان را به بازار کار سپردند. معذالک نفوذ سرویس‌های مخفی انگلستان در افغانستان باقی ماند. بسیاری از مجاهدین مجرب و کارکشته بلافاصله به افریقای شمالی و خاورمیانه فرستاده شدند تا در گروه‌های تروریستی اسلامی، اهداف ژئوپولیتیکی انگلستان را با ضربات تروریستی خود پیش ببرند. در این میان، بن لادن به عنوان مهم‌ترین فرد دست به جیب برای این گروه‌ها باقی ماند و نقشی بیش از این نداشته و ندارد.

در ۲۳ اگوست، روزنامه‌ی ساندی تلگراف به طور غیر منتظره‌ای فاش ساخت که بن لادن از انگلستان به عنوان پایه و اساس فعالیت‌های تامین مالی تروریست‌هایش استفاده می‌کند. بنا به شهادت یکی از کارمندان سابق بن لادن، به نام «زیدی طیب» که هم اکنون در عربستان و در بازداشت بسر می‌برد، بن لادن بارها مبالغ هنگفتی را از پاکستان و افغانستان به بریتانیای کبیر حواله کرده است. بنا به گزارش اف.بی.آی. «زیدی طیب» در گذشته مسئول توزیع این پول‌ها بین گروه‌های تروریستی در اروپا، خاورمیانه و افریقای شمالی بوده است. اگر دولت امریکا، قصد مبارزه با تروریسم را داشت، می‌بایستی بجای حملات موشکی به زاغه‌ها و ویرانه‌های افغانستان، امپراطوری مالی بن لادن را هدف قرار می‌داد. بن لادن پول‌های خود را نه در تشک اتاق خوابش، بلکه در بازارهای بورس و سهام لندن، و در شرکت‌های نفتی جرج بوش، در تگراس سرمایه گذاری کرده است.



## (بقیه مدرنیسم از ص ۴)

نظیر همین نظریه در کنفرانس احزاب کارگری و کمونیستی منطقه خاورمیانه از زبان نماینده نشریه نامه مردم چنین می خوانیم: «... مبارزه ضد امپریالیستی هنوز در دستور کار است، ولی چنین مبارزه ای تنها از کانال مبارزه برای دموکراسی امکان پذیر است.»

هر دو نظر، در نهایت خود ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی را انکار کرده و مبارزه برای دموکراسی غیر طبقاتی را مبنای ترقی خواهی معرفی می کنند؛ و این نیست مگر دامن زدن به توهمات در باره امپریالیسم، در حالیکه اکنون دوران مبارزه توده ای با القابات سرمایه داری دوران افول، درباره دموکراسی ناب و غیر طبقاتی است.

### دعرصه اقتصادی

ببینیم این دیدگاه ها، علیرغم همه چهره سیاسی و نظری که از خود نشان می دهد، در عرصه اقتصادی چگونه عمل می کند و چه مقاومت هایی را همراه آورده است:

واقعیت این است که الگوهای اقتصادی نولیبرالی تحمیلی امپریالیسم با هدف کاهش بودجه دولتی و بخش خدمات اجتماعی، حذف نظارت دولت بر اقتصاد، وضع مقررات به سود سرمایه های تجاری و بورس بازی، خصوصی سازی موسسات عمومی و گشایش بازارها به روی کالاهای خارجی با مقاومت شدید زحمتکشان کشورهای جهان سوم روبرو شده است. در این شرایط، امپریالیسم امینوار است، به بهانه برقرار دموکراسی حکومت هایی دست نشانده خود را به کشورهای جهان سوم تحمیل کرده و از تحولات ملی در این کشورها جلوگیری کند. مقابله با سیاست های تعدیل اقتصادی و دفاع از حقوق دهقانان و کارگران، جوانان، زنان، کارمندان و اقشار معینی که قربانیان اصلی فقر و محرومیت سیاست های نولیبرالی هستند، در گرو ارائه الگویی است که بتواند دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و اجتماعی را به ارمغان آورد و مشارکت مردم را در هر آنچه که به حقوق و وظائف آنها مربوط می شود، تضمین کند.

### مدرنیسم

از زمان شروع خیزش های توده ای که در نهایت به انقلاب ۵۷ انجامید، محافل خبری و فرهنگی وابسته به امپریالیسم، در جهت مقابله با ارزیابی علمی- طبقاتی هژداژان سوسیالیسم علمی، تبلیغ نظری را در پیش گرفتند که براساس آن «مدرنیزه کردن» سریع جامعه ایران بوسیله رژیم شاه و بی توجنی این رژیم به تضاد بین «مدرنیسم» و سنت های بومی، علیت اصلی شرکت توده های میلیونی در سرنوشت رژیم شاه بوده است. در توضیح و اثبات این نظر، دهها کتاب و صدها مقاله منتشر شده است و انقلاب ایران به عنوان «نمونه کلاسیک» از برخورد بین نیروهای هوادار مدرنیسم و نیروهای سنت گرا و بنیادگرا در کلاس های جامعه شناسی و حکومت های تطبیقی دانشگاه ها و مراکز فرهنگی غرب تدریس می شود.

نظر حزب توده ایران در این باره در اطلاعیه هیات اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران، به تاریخ مهرماه ۱۳۵۷ چنین منعکس است: «(این واقعیت که جنبش بطور عمده رنگ مذهبی به خود گرفته است، از طرفی از آن جهت است، که رهبران مذهبی ضد رژیم در جهت خواست های خلق گام برداشته اند و از طرف دیگر از آن جهت است که در شرایط استبداد سیاه ۲۵ ساله برای این شکل مبارزه امکاناتی فراهم بود. لذا تعبیرات جراید بورژوازی غرب که می خواهند جنبش را یک واکنش قرون وسطانی و ارتجاعی علیه شاهی که گویا مصلح و نوآور است، جلوه دهند، سفسطه ای است پوچ و مردود)».

در سال های اخیر، این نظرات با ظاهری فریبنده از طریق دیپلمدهای این مراکز فرهنگی وارد جنبش چپ ایران نیز شده است. برخی نظریه پردازان «مدرنیسم» در این زمینه دو هدف را دنبال می کنند: یکی پایان مبارزه ضد امپریالیستی و دیگری غیر ممکن ساختن اتحاد عمل نیروهای دگراندیش مذهبی و غیر مذهبی. بعنوان مثال، آقای درویش پور در این مورد چنین می گوید:

«با برافتادن رژیم وابسته شاه... دیگر گفتن ضد امپریالیستی از ذهنیت جامعه و نیروهای سیاسی آن تا حدودی رخت بر بسته و جای آن را گفتن دموکراسی و ارزش های جامعه مدنی گرفته است.

گفتن ضد امپریالیستی مبنای مناسبی نه برای سنجش ترقی خواهی است و نه تعیین ماهیت نظام های سیاسی. بسیاری از گروه های ارتجاعی و واپس گرا نیز نه تنها سرمایه داری و امپریالیسم، بلکه با هر پدیده ای که به توسعه مدرنیسم و جامعه بیانجامد، سر ستیز داشته و نمی تواند برای موضع ضد امپریالیستی آنها ارزش ترقیخواهانه قائل شد.

- یکی دیگر از تضادهای بنیادین جامعه در دوران پهلوی، تضاد بین رشد ناقص مدرنیستی که توسط شاه و غرب پشتیبانی می شد، با سنت گرایی نیروهای بومی و روابط پیش سرمایه داری بود که حیات خود را در خطر می دیدند.

- بنیاد گرایی اسلامی، با مدرنیسم که غرب را سمبل آن می بیند، دشمنی می ورزد. - با آنکه چپ خود نیروی ذاتا مدرن و زائیده آنست، اما به دلیل نگرش ضد امپریالیستی اش، با بسیاری از مظاهر مدرنیسم پهلوی مخالفت می نمود و یا نسبت به آنها بی اعتنا بود.»

درویش پور هم چنین معتقد است که در گذشته «مارکسیسم جهان سومی» چپ ایران بیشتر شباهت با اسلام انقلابی داشت تا مارکسیسم غربی و بعنوان مثال از دفاعیه خسروگلکسرخ نام می برد که سخنانش را با گفته ای از مولایم علی آغاز می کند. به نظری «مهاجرت طولانی بخش گسترده ای از چپ، آنها را به دگرگونی ارزش های پیشین و تأثیرپذیری از فرهنگ غرب و جامعه مدرن سوق داده است و دفاع از مدرنیسم و جامعه مدنی که فردیت و دموکراسی از پایه های آن است را به یکی از ارزش های نوین آن بدل ساخته است» (نگاه کنید به نگاهی به تحولات چپ- «شهروند» - ونکورسوم آذر ۷۴)

چنانکه از نظرات فوق برمی آید، تئوری امپریالیسم ساخته «مدرنیسم» غیر طبقاتی است، مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی، منسوخ، مختص جوامع سنتی و بومی عقب مانده است و مبارزه با بنیاد گرایی اسلامی برای «سکولاریسم و مدرنیسم» عمده است؛ و مقاومت مبارزین چپ در گذشته و حال، در برابر توطئه های امپریالیسم را مارکسیسم جهان سومی و عمل و اندیشه چپ غیر مدرن ارزیابی کرده است. این نظریه پرداز، بدین ترتیب در جهت اهداف شناخته شده نظریه پردازان امپریالیسم مطالبی را طرح می کند، که نتیجه مستقیم آن نقاد در میان دو نیروی عمده و دگراندیش مذهبی و غیر مذهبی است. اهمیت جنبه تخریبی این نظرات، بویژه در آنست که چپ مذهبی، اکنون پس از یک دوره طولانی، به نتیجه گیری های نوینی در ارتباط با ضرورت اتحادها دست یافته و مرزبندی های سیاسی- اقتصادی- اجتماعی نوینی را در ارتباط با دیگر نیروهای مذهبی مطرح می کند. دیدگاه هایی که بویژه در سال های اخیر، آنها را در نشریات و سخنرانی های این طیف شاهدیم.

در اینجا و بصورت بسیار طبیعی یورش نیروهای مذهبی به حزب توده ایران، در جمهوری اسلامی مطرح می شود. یورش که -حداقل- با سکوت چپ مذهبی همراه بوده است.

حزب توده ایران، در اسناد و انتشارات خود، پیرامون این یورش توضیحات کافی داده است. مطابق این توضیحات، حزب توده ایران حمله به صفوف خود را، برخلاف برخی تحریکات و تبلیغات، حمله نیروهای مذهبی به زبانی دگراندیش و جنگ بین مدرنیسم و سنت گرایی تعبیر نمی کند. دلیل اصلی یورش به حزب توده ایران را باید در مواضع آشفتنی ناپذیر آن در برابر امپریالیسم و جذابیت برنامه آن برای ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه ما دانست. دلائل یورش به حزب توده ایران در جمهوری اسلامی دقیقاً همان دلائلی است که حمله رژیم پهلوی و کودتاگران ۲۸ مردادی را موجب شد.

در ارتباط با موقعیت کنونی کشورمان می توان گفت: واقعیت این است که اگرچه در کشور ما، از یکطرف «ولایت فقیه» شکل امروزین حاکمیت ارتجاعی ترین نیروهای سرمایه داری تجاری وابسته و بزرگ زمینداران را، در لباس روحانی بخود گرفته است، ولی از طرف دیگر در کشور ما نیروهای ملی و دموکراتیک مذهبی نیز وجود دارند که با حفظ اعتقادات مذهبی خویش، علیه تسلط سرمایه داری تجاری وابسته و زمینداران بزرگ و برای تحول بنیادی در جامعه می رزمند و در مقابل انواع توطئه های این ارتجاع ایستاده اند. بدین ترتیب، تبلیغاتی از آن دست که آقای درویش پور طرح می کند و یا نماینده نشریه «نامه مردم» در کنفرانس قاهره عنوان می کند، در عمل تبلیغ دموکراسی غیر طبقاتی، دمیدن در تنور جنگ مدرنیسم و سنت گرایی است و طبقه کارگر و زحمتکشان را از متحدان بالقوه خود جدا می کند. این گمراهی، عملاً به همان نیروهای ارتجاعی کمک می کند که مجری سیاست های غیر ملی، از نوع تعدیل اقتصادی در عرصه اقتصادی، و «سرکوب آزادی ها» در عرصه سیاسی هستند.

۱- از جمله رجوع کنید به سخنرانی نماینده «نامه مردم» در اجلاس احزاب کارگری- کمونیستی منطقه خاورمیانه در شماره ۴۸۲ این نشریه، که می گوید: «بر خورد با نقش رژیم های دیکتاتوری در فراهم آوردن پایه و شرایط اقتصادی و اجتماعی برای حفظ تسلط امپریالیستی در کشورهای منطقه در تدوین سیاست های نیروهای ترقیخواه وزن لازم را نداشته است...»

## مقابله با انشعاب در دولت!

مقابله علیه طرح ارتجاع برای ایجاد شکاف در دولت محمد خاتمی و تلاش جبهه ارتجاع-بازار برای یاری گیری از میان اعضای کابینه خاتمی، برای فلج سازی دولت نیز، از این طریق باید خنثی شود.

یکی از مهمترین برنامه‌هایی که اکنون این جبهه در دست اقدام و اجرا دارد، ابتدا ایجاد شکاف در میان دولت، سرگرم کردن دولت به اختلافات داخلی و سپس وارد کردن مهره‌های خود به درون کابینه است. اگر این تلاش به نتیجه برسد، طرح خروج دولت از حالت اپوزیسیون ضد "جبهه ارتجاع-بازار" به مرحله عمل نزدیک شده است.

اینکه جبهه ارتجاع-بازار چه می‌خواهد، یک روی نبردی است که امروز در جامعه ما جریان دارد، روی دیگر آن سرعت آگاهی عمومی از مسائل، تعمیق روز به روز جنبش عمومی، بی‌اعتباری نزدیک به مطلق سران وابسته به این جبهه در میان مردم و بحران همه جانبه اقتصادی-سیاسی حاکم بر جامعه است، که بی تردید اندیشه‌های نوینی را برای یافتن اشکال جدید مقابله، در دستور "جبهه ضد ارتجاع" قرار می‌دهد. اینکه، در این مرحله و یا در آن مرحله، از درون جبهه ضد ارتجاع، گروه و یا افراد حساب خود را جدا کرده و دچار تزلزل شوند و یا این جبهه را ترک کنند، حادثه خارق العاده و نا آشنائی نیست. همیشه در طول تاریخ مبارزات و در مراحل مختلف یک دوره، کسان و یا گروه‌های تا مرحله همراه بوده‌اند و در مرحله صف خود را عوض کرده و ترک سنگر گرفته‌اند. همان اندازه که جنبش تعمیق می‌یابد و متحدان مصمم تری یافت می‌شوند، متحدان متزلزل از کاروان جدا می‌شوند. این امر، امروز نه تنها در کل جنبش مطرح است، بلکه در دولت کنونی، که در مجموع خود، بخشی از جنبش محسوب می‌شود نیز مطرح است. این تزلزل و شکاف در جبهه مقابل نیز ممکن است. تجربه، این را نیز ثابت کرده است! بنابراین، پیش از آنکه نگران این موضع گیری و یا سخن فلان دولتمدار و یا عضو رهبری این و یا آن حزب و سازمان سیاسی باشیم، باید نگران کم کاری های خود، برای کمک به تعمیق جنبش عمومی مردم و عدم تلاش خود برای یافتن راه‌های نوین و اشکال جدید شتاب بخشیدن به جنبش- در عین پرهیز از چپ روی و یا راست روی- باشیم.

## مقاومت ها، شکل می گیرد!

حجت الاسلام منتخب نیا، عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز، در یک مصاحبه صریح با نشریه آبان و در انتشار شورای نگهبان گفت: بزرگترین خیانت به انقلاب و اسلام و رهبر این است که تعداد کمی در انتخابات خبرگان شرکت کنند. به نظر من، با توجه به اینکه همه دوستان ما را رد صلاحیت کرده‌اند، مجمع روحانیون در انتخابات شرکت نخواهد کرد. ما ساکت نخواهیم ماند و حرفهای ناگفته را خواهیم گفت.

همزمان با انتشار این مصاحبه، عبدا لله نوری، معاون ریاست جمهوری نیز، در یک گرد همائی دانشجویی در تهران، رسماً مخالفت خود را با تشکیل مجلس خبرگان دستچین شده شورای نگهبان اعلام داشت و نسبت به عدم شرکت مردم در این انتخابات هشدار داد!

Rahe Tude No. 76

Oktober 1998

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ (آلمان)

می‌توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.

آدرس اینترنتی: <http://www.rahetude.de>

دولت، تشکل‌های موجود، رهبران احزاب و سازمانها و اپوزیسیون خارج از کشور، نه "محمد خاتمی"، بلکه "رهبر" را باید خطاب خواست‌ها، شکایات، گلایه‌ها و... خود قرار دهند، تا مردم عملاً بدانند "نهاد رهبری"، در کدام جبهه ایستاده است!

با توجه به این واقعیت است، که وقتی اعتراض به عملکرد جبهه ارتجاع-بازار، بصورت نامه و گلایه، خطاب به دولت و شخص محمد خاتمی نوشته می‌شود، عملاً کانون اصلی مقاومت در برابر مردم و کانون توطئه علیه جنبش مردم، در سایه قرار می‌گیرد. شاید عده‌ای بر این عقیده باشند که با نامه نویسی خطاب به ریاست جمهوری، در عمل قهر جنبش از جبهه ارتجاع-بازار به نمایش گذاشته می‌شود و یا اختیارات قانونی ریاست جمهوری به نمایش گذاشته می‌شود. این اندیشه، حتی اگر با حسن نیت هم دنبال شود، در عمل به سود جبهه ارتجاع-بازار است. بنظر حزب توده ایران، اکنون که رهبر جمهوری اسلامی در هر امری دخالت دارد و عملاً در نقش سخنگوی جبهه ارتجاع-بازار در برابر دولت قرار گرفته است، چرا نباید هرنوع اعتراض، خواست، شکایت و یا هر اقدام اعتراضی دیگری خطاب به شخص او باشد؟ چرا نباید او را ناچار به پاسخگویی در برابر حوادث کرد؟ چرا نباید رئیس مجلس را خطاب قرار داد؟ چرا نمایندگان را نباید به زیر سؤال کشید؟ چرا قوه قضائیه را نباید مورد خطاب قرار داد؟ همه این جمع امروز در برابر مردم ایستاده‌اند و بر سر راه جنبش سنگ می‌اندازند. چرا نباید مستقیماً آنها را خطاب قرار داد.

بنظر ما، دولت نیز باید از همین شیوه استفاده کند. کاری که در مورد دستگیری شهردار تهران و در جریان نامه سرگشاده محمد خاتمی به رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفت و نتیجه هم داد. رئیس قوه قضائیه برگزیده مستقیم رهبر است، فرماندهان نظامی که برای مردم شاخ و شانه می‌کشند منتخب رهبرند، روسای بنیادهای عظیم مالی برگمار شده از سوی رهبرند، اعضای شورای نگهبان به فرمان رهبر کار می‌کنند. بنابراین چرا نباید در باره عملکرد همه این ارگانها و نهادها و اشخاص برگمار شده، مستقیماً از رهبر سؤال کرد و هر اعتراضی چرا نباید مخاطبش او باشد؟ چرا نباید او را دعوت به مصاحبه مطبوعاتی و یا پاسخگویی مستقیم رادیویی به مردم دعوت کرد تا درباره عملکردش پاسخ بگوید؟ نخواستن از او، اعتراض نکردن به او، نرسیدن از او، نه تنها موجب تزلزل موقعیت او نشده و نخواهد شد، بلکه عملاً بر قداست نهادی مهر تائید زده می‌شود، که سر رشته همه امور به آن وصل است. این یکی از بزرگترین غفلت‌های جنبش مردم و سخنگویان طیف‌های گوناگون جنبش طی دوران اخیر است، که باید در آن تجدید نظر شود.

درصوف اپوزیسیون خارج از کشور نیز ما شاهد همین سیاست و در واقع تاکتیک غلط هستیم! تاکتیک و سیاستی، که عمدتاً با انگیزه تبلیغاتی عدم قبول نهاد ولایت فقیه و با عنوان ساختن «کاری از خاتمی بر نمی‌آید»، «دولت حتی قادر به تامین امنیت اعضای کابینه خودش هم نیست، چه رسد به امنیت و دفاع از آزادی مردم»، «ما گفته بودیم که رای دادن و انتخابات بی فایده است» و یا «تا ولایت فقیه طرد نشود، هیچ عملی فایده ندارد» (که البته این مبتکران نابغه، طرحی هم برای این «طرد» ندارند!) و اساساً اهل عمل نیستند! انزوی و بیگانگی با جنبش عمومی مردم ایران و سیاست «تحریم انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم» را توجیه می‌کنند!

امروز دولت و مردم هر دو در یک «جبهه» و معرض و سؤال کننده‌اند! با عمل به این پیشنهاد است، که با توطئه تضعیف دولت و با گسترش شایعه جبهه ارتجاع، برای ناتوان جلوه دادن دولت مقابله عملی می‌شود، چرا که دولت نیز خود قربانی آن نهادها و قدرت‌های پشت پرده‌ایست که امروز در جمهوری اسلامی عمل می‌کنند و مهم ترین سکان‌های نظامی و سیاسی را در اختیار دارند!

درباره انتخابات مجلس خبرگان، ترکیب آن، اعتراض به نحوه برگزاری آن و یا هر نوع امور دیگری باید پیشگام ستوال مستقیم از رهبر و برگمار کنندگان اعضای شورای نگهبان شد. همینگونه است، درباره فرماندهان نظامی و اظهارات و دخالت‌های سیاسی اخیرشان و یا قوه قضائیه و شکنجه گاه‌هایش! این پیشگامی، که گمال می‌رود ابتدا باید از سوی «مجمع روحانیون مبارز»، «دولت»، «شخص محمد خاتمی»، «روحانیون مجمع مدرسین حوزه علمیه قم» و... صورت گیرد، بسرعت باید در سطوح دیگر و از سوی تشکل‌های دانشجویی، کارگری و صنفی موجود در کشور نیز دنبال شود و حالت یک اعتراض عمومی، خواست همگانی و افشاگری را به خود بگیرد.

باید دایره را چنان تنگ کرد، که رهبر و نهاد رهبری، یا تسلیم خواست مردم شوند، و یا عریان تر از هر زمان دیگری در برابر جنبش مردم موضع بگیرند. در این صورت است که «نهاد رهبری»، بعنوان کانونی در برابر مردم، و یا همسو با مردم و ریاست جمهوری منتخب مردم شناخته خواهد شد!

جنبه ارتجاع، برای جلوگیری از راه یافتن منتخبین مردم به مجلس خبرگان تعیین رهبری و جلوگیری از "ولایت شاهی" در ایران، می خواهد ایران را به جنگ با طالبان افغانستان کشانده و حالت فوق العاده در ایران برقرار کند!

به بهانه مقابله نظامی با جنایات طالبان افغانستان

## یورش به جنبش مردم ایران تدارک دیده می شود!

\* رهبر جمهوری اسلامی از زبان مردم، بر طبل جنگ و یورش به مطبوعات می کوبد، درحالیکه، حتی از تشکیل مجلس خبرگانی که منتخبین واقعی مردم در آن حضور داشته باشند، هراس دارد!

روزنامه ها را از اخبار مربوط به افغانستان و مانورهای سیاسی نظامی در مرزهای افغانستان انباشته اند، تا اخبار مربوط به انتخابات خبرگان و رویدادهای مربوط به جنبش آزادیخواهی و ارتجاع ستیزی مردم ایران از آنها رخت برینند! نیروهای نظامی را به حالت آماده باش درآورده اند، تا هم رای گیری از آنها به سود نمایندگان ارتجاع برای مجلس خبرگان تعیین رهبری آسان باشد و هم دور از شهرها و بی خبر از رویدادهای سیاسی کشور و عدم دسترسی به مطبوعات و امکان تماس با خانواده های خویش و توده مردم، فرمانبر ارتجاع و توطئه گران شوند! همین نشانه ها کافیست تا با صراحت گفته شود، هدف جنجال های اخیر، پیرامون حوادث افغانستان، نه مقابله با طالبان، نه دفاع از استقلال افغانستان، نه قدرت نمایی در برابر ارتش پاکستان، بلکه مقابله با جنبش ضد طالبان در خود ایران و مقابله با خشم مردم نسبت به طالبان حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی است! تلاش آنست که بدلیل وجود شرایط جنگی در کشور و مصون بودن رهبر و فرمانده کل قوای نظامی، (در چنین موقعیتی) از انتقاد و بررسی عملکرد ۸ ساله اش، بار دیگر مجلس خبرگانی سرهمبندی شود که کارش ستایش از خویش بخاطر انتخاب "رهبر" کنونی باشد!

حزب توده ایران، خود شاهد زنده بسیاری از رویدادهای تاریخ معاصر ایران است و اکنون نیز بدقت حوادث کشور را پیگیری می کند. این تجربه و پیگیری رویدادهای جنبش و تمام حوادث و رویدادهای تاریخی ۲۰ سال گذشته نشان می دهد، که ارتجاعی ترین و غارتگرترین بخش حاکمیت در جمهوری اسلامی، برای حفظ موقعیت سیاسی-اقتصادی خویش از هیچ جنایت، خیانت ملی، زدن بین المللی، توطئه علیه آرمان خواهان مذهبی، کشتار میلیون و دگراندیشان رویگردان نیستند. آنها اعوان و انصار و باقی ماندگان همانانی هستند، که در تدارک یورش به جنبش ملی سال ۳۰-۳۲ و فراهم ساختن مقدمات کودتای ۲۸ مرداد، سرتیپ انشارطوس (رئیس شهربانی دولت مصدق) را به تپه های "تلو" واقع در اطراف تهران کشانده و کشتند و دکتر "فاطمی"، وزیر خارجه دولت مصدق را ترور کردند، تا راه کودتای انگلیسی-امریکایی علیه دولت مصدق هموار شود! و امروز، به قصد قتل معاون ریاست جمهوری و وزیر فرهنگ و ارشاد به آنها یورش می آورند، کشور و میلیونها مردم غارت شده و فقر زده را به جنگ فرا می خوانند و وعده شوم ماجراجویی نظامی جدیدی را به مردم می دهند. حیرت انگیز است، که همه این توطئه ها، و از جمله وعده "جنگ" بنام و به خواست مردم ایران صورت می گیرد!

ساده ترین سنجش این ادعا، آنست که مطابق قانون اساسی موجود جمهوری اسلامی، از مردم ایران در یک referendum سوال شود: "جنگ می خواهید؟" تا آنها که به نام مردم حرف می زنند و فتوای رهبری صادر می کنند، مستقیماً از مردم پاسخ دندان شکن را بگیرند! هیچکس جنگ نمی خواهد، مگر آنها که موقعیت سیاسی و اقتصادی خویش را در خطر احساس کرده اند. می گویند نه؟ از مردم، در یک referendum سوال کنید!

مردم ایران جنگ نمی خواهند، بلکه آزادی، قانون، عدالت، استقلال ملی، برکناری طردشدگان انتخابات ریاست جمهوری از ارکان مهم حکومتی، اجرای وعده های انتخاباتی محمد خاتمی، احترام به رای و نظر مردم، تشکیل مجلس واقعی خبرگان و راه یافتن نمایندگان همه اقشار و طبقات اجتماعی به این مجلس، با اختیارات مندرج در قانون اساسی را می خواهند.

مردم نظام شاهنشاهی را نمی خواهند! بیست سال پیش در عظیم ترین referendum ملی، مردم ایران گفتند که "ظلم" نمی خواهیم. نظام خودکامه شاهنشاهی نمی خواهیم. مجلس فرمایشی نمی خواهیم. عنان اختیار خویش بدست یک نفر را نمی خواهیم!

بنابراین، هیچکس نمی تواند "ولایت شاهی" را به مردم ایران تحمیل کند. رویدادهای نفرت انگیز همین یکسال اخیر، که عمده ترین نشانه آن مقابله و مقاومت در

همانگونه که انتظار می رفت، در آستانه ورود به مرحله نهایی انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری، ارتجاع مذهبی و متخدان بازاری آنها، برای نجات خویش از تنگنای انتخابات، کشور را به آستانه یکی دیگر از ماجراجویی های ضد ملی هدایت کردند. همانها، که پس از دفع تجاوز ارتش عراق، با هدف تسلط بر حاکمیت، جنگ فرسایشی با عراق را به مردم ایران تحمیل کردند، این بار، با اهدافی مشابه، ماجراجویی خونین و ضد ملی دیگری را به بهانه مقابله با جنایتکاران طالبان در افغانستان تدارک می بینند. ادامه جنگ با عراق، پس از دفع تجاوز ارتش این کشور، با هدف یورش به دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ و آزادی های برآمده از انقلاب سازمان داده شد و یک هزار میلیارد دلار خسارت مالی و یک میلیون کشته، مجروح، مفقود و معلول برای میهن ما برجای گذاشت. این بار نیز، همان فاجعه آفرینان، با هدف حفظ حاکمیت خود، مقابله با آزادی های محدود کنونی مطبوعات و یورش به "جنبه ضد ارتجاع" بر طبل جنگ با طالبان می کوبند.

بیانیه ای که بنام "رهبر" روز دوشنبه ۲۳ شهریور انتشار یافته و سخنانی که وی در تاریخ سه شنبه ۲۴ شهریور بر زبان رانده، می تواند سرآغاز مرحله جدیدی از توطئه ها علیه تمامیت ارضی ایران و یورش به مطبوعات و جنبش آزادیخواهی و ارتجاع ستیزی مردم ایران بشود. در واقع "طالبان" حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، به بهانه مقابله با طالبان مسلط بر افغانستان، برای مقابله خونین با جنبش آزادیخواهی و ارتجاع (طالبان) ستیزی مردم ایران خیز برداشته اند!

صحنه سازی هایی که در روزهای اخیر و بدنبال اعلام خبر اعدام تعدادی از دیپلمات های ایرانی مستقر در مزار شریف و سپس انتقال اجساد آنها به ایران صورت گرفته، مقالات جنگ طلبانه و آزادی ستیزانه ای که در روزهای اخیر در مطبوعات وابسته به ارتجاع مذهبی و بازاری ها انتشار یافته، اعلام رد صلاحیت بسیاری از داوطلبان مجلس خبرگان و اعلام خبر ضرورت گذشتن از فیلتر امتحان شورای نگهبان، آماده باش ها و اعلام آمادگی های نیروهای مسلح، به زیر مشت و لگد گرفتن وزیر ارشاد و معاون ریاست جمهوری در پایان نماز جمعه، صحنه سازی ترور سرپرست بنیاد مستضعفان (سردسته واقعی گروه های سازمان یافته حمله و تخریب) و سرانجام، بیانیه و سخنرانی علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی، همگی سلسله رویدادهای بهم پیوسته است، که با هدف جلوگیری از تبدیل انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری، به انتخاباتی واقعی و تداوم رشد آگاهی مردم از نقش این مجلس و طرح سوالات میلیونها مردم ایران درباره اختیارات رهبر و نقش کنترل کننده مجلس خبرگان صورت گرفته است. طالبان حاکم بر ارکان های امنیتی، نظامی، انتظامی، قضائی و مقننه جمهوری اسلامی، شورای نگهبان، نهادهای پر قدرت مالی (کمیته امداد، بنیاد مستضعفان، تولیت آستان قدس رضوی) و دهها نهاد کوچک و بزرگ اقتصادی-سیاسی دیگر، هنرنمایی های خونین طالبان در افغانستان را، برخلاف دلسوزی هایی که برای ملت مظلوم افغانستان می کنند، نه یک فاجعه، بلکه موهبتی آسمانی و بومع برای نجات خویش از تنگنای انتخابات خبرگان تعیین رهبری، خطر تغییر توازن نیروها در این مجلس و هدیه ای آسمانی برای نجات خویش از جنگال آزادی های محدود کنونی مطبوعات کشور دریافته اند! همین است که با اجساد چند دیپلمات ایرانی، که از افغانستان به ایران بازگردانده شده، همچنان در تدارک صحنه سازی ها و بهره برداری های سیاسی هستند:

اجساد را برای تظاهرات روز جمعه آینده و بدنبال آن، برای تدارک قدرت نمایی در دانشگاه تهران به خاک نسپرده اند! به بهانه تشییع جنازه و مجلس ختم و یادبود این عده، می خواهند جمعیتی را به دانشگاه تهران کشیده و سپس یورش به جنبش دانشجویی کشور را در آستانه گشایش سال جدید تحصیلی سازمان بدهند!

بگیرند، اما جلوی دهان مردم را هم خواهند توانست بگیرند؟ با قاطعیت می‌توان گفت: نه!

## درباره افغانستان

آنچه که در باره افغانستان و رویدادهای اخیر آن می‌توان گفت، آنست که امور داخلی افغانستان به مردم خود این کشور مربوط است و ایران یگانه نقش مثبتی که می‌تواند در این ارتباط ایفاء کند، حمایت و تقویت جبهه مقاومت ملی مردم افغانستان (در داخل و خارج از کشور) در برابر تجاوز نیروهای نظامی پاکستان و ارتش دست‌نشانده پاکستان (طالبان) در افغانستان است.

نه "شیعیان" یا "سنی‌ها" تفاوت رنگ و خون دارند و نه "هزاره‌ها" یا "پشتون‌ها" و یا "تاجیک‌ها" با "ازبک‌ها". همه آنها خلقهای ساکن یک کشورند و اتفاقاً یکی از بزرگترین اشتباهات سران جمهوری اسلامی طی ۱۸ سال گذشته، پایبندی به همین تبعیض‌ها بوده است.

بنابراین، کشتار شیعه مذهب‌ها از نظر مردم ایران همانقدر محکوم است که کشتار سنی مذهب "ازبک" و یا "تاجیک"! کشتار از هر مذهب و رنگ و قومیتی محکوم است، همان اندازه که دخالت در امور داخلی یک کشور محکوم است! ادعای خونخواهی شیعیان افغانستان از طالبان سنی، خود عملاً ورود در یک جنگ مذهبی است!

مردم ایران با استقرار نیروهای نظامی کشور در مرزهای ایران، برای دفاع از تمامیت ارضی کشور هیچگونه مخالفتی ندارند و اساساً وظیفه این نیروها بجای دخالت در امور سیاسی و وعده بریدن زبان این و آن و زدن گردن آن و این، همین دفاع از تمامیت ارضی کشور است. آنچه که مردم ایران با آن مخالفند، جنگ در خارج از مرزهای کشور به هر بهانه و دلیلی است. جنگ با طالبان افغانستان، در عمل به حاکمیت این جنایتکاران بر افغانستان مشروعیت بین‌المللی خواهد بخشید و بجای بررسی جهانی جنایات آنها در افغانستان، افشای نقش پاکستان در جنگ داخلی افغانستان و بسیج افکار عمومی جهان برای رسوا ساختن دست آمریکا و انگلستان در پشت این حوادث، موجبات مشروعیت حاکمیت طالبان افغانستان، بعنوان حاکمیتی که رسماً از سوی ارتش یک کشور همسایه مورد تجاوز قرار گرفته خواهد شد. کسانی که در جمهوری اسلامی این سیاست را دنبال می‌کنند، در واقع نقش ستون پنجم این سیاست بین‌المللی امپریالیسم در منطقه را، با هدف حفظ حاکمیت خویش در جمهوری اسلامی و مقابله با جنبش ضد طالبان در خود ایران اجرا می‌کنند!

این (حفظ حاکمیت خود) همان انگیزه‌ای بود که صدام حسین را، پس از پایان جنگ با ایران و در توجیه فاجعه‌ای که برای کشورش آفرید، به فکر اشغال کشور "کویت" انداخت. کارگزاران امپریالیسم آمریکا، از پشت صحنه به شکل غیر مستقیم مشوق وی برای این تجاوز شدند تا زمینه حمله نظامی بعدی به عراق و تجزیه خاک این کشور فراهم شود. همچنان که می‌توان گمان برد دستهای آشکار و پنهان انگلستان در میان روحانیون طراز اول حکومتی چنین طرح و نقشه‌ای را، با هدفی مشابه در جمهوری اسلامی پیش می‌برد!

این توطئه و فاجعه‌ای که متعاقب آن روی خواهد داد، هم اکنون در داخل کشور در حال تبدیل بخشی از افغان‌های مقیم ایران به ستون پنجم طالبان افغانستان است. حمله به خانه‌های افغان‌ها در شهرهای نواحی مرکزی ایران و بورزه در خراسان، اخراج آنها از کار، پخش شبنامه‌های تهدید آمیز علیه افغان‌ها، تماماً در ادامه همان توطئه‌ایست که در این مرحله مشوق جنگ و یا ضربه محدود نظامی به طالبان افغانستان و آغاز جنگی است، که پایانی بر آن متصور نیست!

طالبان حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی، با آزادی مطبوعات مخالفند زیرا از آن بیم دارد که اندکی از این واقعیات به این مطبوعات راه یابد. آنها می‌خواهند به دور از نظر و آگاهی مردم از عمق حوادث و فجایع، آوار را بر سر مردم خراب کنند. همانگونه که در جریان هیجان‌های ناشی از فتح خرمشهر و به دور از افکار عمومی، تصمیم ادامه جنگ و به زانو در آمدن انقلاب بهمن ۵۷ عمل کردند!

بر اساس این دو رویدادهای اخیر ایران و افغانستان است، که باید به مقابله جدی با سیاست‌های جنگ افروزان ارتجاع حاکم بر ایران برخاست و بر کارزار شرکت و یا تحریم انتخابات خبرگان رهبری افزود.

## مردم ایران!

در هر کوچه، خیابان، گذرگاه، روی اتوبوس‌ها، تاکسی‌ها، دیوار ادارات، مدارس، دانشگاهها، کارخانه‌ها و هر جا که محل عبور مردم و در دیدرس مردم است بنویسید:

"ما جنگ نمی‌خواهیم!"

"بریده باد دست دو "طالبان" در ایران و افغانستان!"

"مردم "رهبر" پاسخگو می‌خواهند!"

برابر خواست مردم ایران برای تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی است، نشان داده است، که مردم در این مرحله، خواهان محدود شدن اختیار و عمل "رهبر" هستند. مردم می‌خواهند مرزهای عمل وی مشخص و کنترل شود. مردم خواهان درهم کوبیدن کانون توطئه‌ای هستند که در پشت پرده "بیت رهبری" بسی‌وقته در حال تفتین و توطئه علیه مردم و خواست آنهاست. همین آخرین سخنرانی ویسایه جنگ طلبانه رهبر جمهوری اسلامی، که بی شک "ستاد توطئه علیه جنبش کنونی مردم ایران" زمینه‌ساز و طراح آنست نشان داد، که چگونه یک فرد، بی‌اعتنا به خواست و نظر عموم مردم ایران، می‌تواند برای کشور فاجعه‌بار آورد. چگونه دست‌های پشت پرده، از زبان یک "فرد" می‌تواند همه ارگانهای قانونی و حکومتی را دور زده و مردم و مملکت را درگیر بزرگترین فاجعه‌ها سازد.

تشدید توطئه‌ها علیه انتخابات خبرگان تعیین رهبری و تلاش ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری برای تبدیل "ولایت" به "سلطنت"، باندازه کافی چشم و گوش‌ها را باز کرده و اکنون جنبش مردم به این نتیجه قطعی روز به روز نزدیک‌تر می‌شود، که به وضع فاجعه‌آفرین حاکمیت "فردی"، در همین مرحله، که انتخابات خبرگان تعیین رهبری در پیش است باید خاتمه بخشید! تمام نظرسنجی‌های رسمی و غیر رسمی، تمامی اخبار و اطلاعاتی که در روزهای اخیر بدست ما رسیده است، حکایت از نفرت مردم از آغاز جنگی دیگر در کشور دارد. همه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که مردم ایران در هفته‌های اخیر، بیش از آنکه به حوادث افغانستان بیاندیشند به توطئه سازمان یافته حمله به اعضای کابینه دولت می‌اندیشند و نسبت به آن خشمگین‌اند! مردم بیش از آنکه در اندیشه سرانجام "مزارشریف" افغانستان باشند، در اندیشه راه حلی برای از صحنه بیرون راندن طالبان ایران و طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری اند، که همچنان بر مسند قدرت نشسته‌اند!

انتخابات خبرگان تعیین رهبری، یا به رای دهها میلیونی مردم ایران تشکیل شده و چاره‌ای برای این وضع جستجو خواهد کرد و یا با عدم شرکت دهها میلیونی مردم ایران، عملاً به فراتر نوسازی ملی برای خاتمه بخشیدن به این وضع تبدیل خواهد شد. رشد آگاهی مردم، طی یکسال و نیم اخیر، پیرامون زندانها، شکنجه‌گاههای اختصاصی، چهره‌های قهرت‌مند و توطئه‌گر در جمهوری اسلامی، مخالفان آزادی‌ها، طرفداران سرکوب مردم و زدو بند با آمریکا و انگلستان، فساد و رشوه و اختلاس در میان روحانیون حکومتی (که یک نمونه آن بر ملا شدن ۱۳۵ میلیارد ریال کلاهبرداری رئیس دادگستری تهران است)، نقش بنیادهای عظیم مالی در جمهوری اسلامی که در خدمت توطئه‌گران است، و انواع دیگر شناخت‌ها، در عمل جنبش را وارد عرصه‌ای نوین کرده است. به این آگاهی همان اندازه باید توجه داشت، که به شناخت دقیق عرصه کنونی مبارز!

جبهه ارتجاع-بازار، از تشکیل مجلس خبرگانی وحشت دارد که بتواند ببرد:

ثروت عظیمی که در کمیته امداد و تولیت آستان قدس رضوی و بنیاد مستضعفان است، طی ۲۰ سال گذشته به چه مصرفی رسیده و چرا "رهبر" پیرامون آن گزارش به مردم نمی‌دهد؟

چرا رئیس کنونی مجلس اسلامی، پس از آن شکست بزرگ در انتخابات ریاست جمهوری، باید به توصیه "رهبر" بر مسند ریاست مجلس بنشیند؟

چرا درباره سیاست خارجی شکست خورده و فاجعه بار، که مستقیماً و خلاف همه قوانین مصوبه، در تمام این سالها زیر نظر "رهبر" عمل کرده، به مردم و یا لااقل به همان مجلس خبرگانی که وظیفه‌اش همین است، گزارش داده نمی‌شود؟

رئیس قوه قضائیه مستقیماً توسط رهبر جمهوری اسلامی تعیین شده و علیرغم تمام توطئه‌هایی که طی یکسال و نیم گذشته بر همگان آشکار شده، همچنان به ادامه توطئه‌ها برای رسیدن به مرحله کودتا علیه مردم بر مسند قدرت نشسته است. شکنجه‌گاههای اختصاصی در اختیار وی بوده و هست، قاتلین، شکنجه‌گران و عاملین کشتار زندانیان سیاسی معاون و رئیس و مشاور این قوه‌اند. زندان‌ها و شکنجه‌گاههای سراسر ایران زیر نظر این قوه است. چرا نباید گزارش مربوط به دلائل باقی ماندن این توطئه‌گر بر راس این قوه داده شود؟

فرماندهان نظامی سپاه برای مردم خط و نشان کشیده‌اند و آماده همه گونه دخالت در امور سیاسی کشورند. آنها بر اساس چه ضوابطی تعیین شده‌اند و علیرغم همه افشاگری‌های یکسال و نیم اخیر همچنان بر مسند فرماندهی نشسته‌اند؟

دهها روحانی طراز اول در سراسر ایران، خواهان تغییر ترکیب و محدود شدن اختیارات شورای نگهبان شده‌اند. همین روحانیون نسبت به ادامه زندان آیت الله منتظری در خانه‌اش اعتراض دارند. رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی خود، پس از تظاهرات نفرت انگیز و توطئه آمیز قم، به قوه قضائیه و مقامات امنیتی دستور چنین برخوردی را نسبت به آیت الله منتظری داده است. حالا چرا نباید دلائل خود را در این مورد، به مجلس خبرگانی که او را برگزیده است ارائه بدهد؟

جبهه ارتجاع-بازار از تشکیل چنین مجلسی، که چنین وظیفه‌ای را برای خود در نظر داشته باشد هراس دارند. جلوی برپایی چنین مجلسی را می‌توانند

# راه

فوق العاده

# توده

۲۸ شهریورماه ۱۳۷۷

جنبش عمومی مردم ایران را باید با افشای واقعیات پشت پرده حوادث اخیر،  
به مقابله با عملیات کودتائی و "ستاد توطئه" فرا خواند!

## در تدارک تکرار ۲۸ مرداد!

طرح نافرجام ترور "محمد خاتمی" در فرودگاه مهرآباد، قرار بود  
سراغاز یورش به مطبوعات و بازداشت ها و دستگیری ها باشد!

### مقابله با جنایتکاران "طالبان" افغانستان، پوششی است برای کودتا علیه مردم ایران!

"ستاد توطئه علیه جنبش ارتجاع ستیزی و آزادیخواهی مردم ایران"، به جنگ مطبوعات نیمه مستقل و نیمه آزاد برخاسته و می رود تا در صورت امکان به کودتائی تمام و کمال علیه جنبش مردم و دولت خاتمی دست بزند! این مرحله از یورش به جنبش مردم ایران، به بهانه پیشروی نظامی طالبان در خاک افغانستان و اعلام حالت فوق العاده و جنگی در ایران به اجرا گذاشته شده است!

یورشی که بلافاصله، پس از بیانیه و سخنرانی علی خامنه ای "رهبر" به روزنامه "توس" انجام گرفت و انتقال سردبیر و مدیرمسئول این نشریه به زیرزمین های شکنجه، نشان داد، که نقشه یورش به مطبوعات از قبل، در ستاد توطئه و بعنوان بخشی از یک طرح کودتائی تدارک دیده شده و سخنرانی و بیانیه "رهبر"، بعنوان سخنگوی این ستاد، اعلام موافقت با اجرای آن بوده است.

یک هفته پس از بیانیه علی خامنه ای پیرامون حوادث افغانستان و به بهانه آن، اعلام حالت فوق العاده در کشور، اکنون در محافل سیاسی ایران اخبار گوناگونی پیرامون طرح یورش به مطبوعات، یورش خیابانی به اعضای کابینه به دولت و سرانجام کودتا علیه دولت و جنبش مردم بر سر زبانهاست. براساس این اخبار و گزارش ها، در روز ورود اجساد چند کارمند کنسولگری ایران در مزار شریف، که توسط طالبان اعدام شدند، طرح کودتا در دستور ستاد توطئه بوده است. براساس این طرح، محمد خاتمی باید در فرودگاه مهرآباد، توسط یکی از ماموران مسلح تحویل گیرنده اجساد اعدام شدگان به رگبار مسلسل بسته شده و بدنبال آن، یک دولت موقت برای کنترل اوضاع قدرت را بدست گیرد. شب گذشته، تلویزیون جمهوری اسلامی صحنه ای نیمه کاره از مراسم ورود اجساد به فرودگاه مهرآباد را پخش کرد، که مهر تائیدی بود بر اخباری که در این زمینه بر سر زبانها است. بموجب این اخبار، فرد مسلح، در باند فرودگاه مهرآباد بطرف خاتمی که در جلوی صف مستقبلین ایستاده بود دوید و مسلسل خود را آماده شلیک می کند. او یک لحظه مرعوب شرایط شده و افراد گارد محافظ خاتمی که شاهد حادثه بوده اند موفق به مقابله با وی شده و سلاح را از چنگش در می آورند. پس از خنثی شدن طرح ترور، در ابتدا گفته می شود، این عمل تنها واکنش احساساتی از سوی فرد مسلح ناظر خروج اجساد از هواپیمای بوده است؛ اما نشانه های دیگری وجود دارد که حکایت از هدایت این فرد از سوی ستاد توطئه دارد. از جمله قطع برق فرودگاه مهرآباد، همزمان با عمل ناکام ترورستی. نکته مهم در این ارتباط آنست که قطع برق، از آنجا که قبلاً تنظیم و بصورت فرمان به مرکز برق فرودگاه داده شده بود، بمدت ۲۰ دقیقه کامل ادامه می یابد! یعنی همان زمانی که برای ایجاد بلوای بعد از ترور در فرودگاه، گریز مهاجم و یا مهاجمین، جلوگیری از مخابره خبر، عکسبرداری و ترتیب بقیه امور سیاسی مربوط به کودتا در سطح کشور لازم بوده است! عامل اجرای ترور ناکام، بلافاصله به نقطه ای نا معلوم برده شده است، تا از هرگونه دستیابی به او و تحقیقات از وی جلوگیری شود!

با آنکه طرح ترور ناکام می ماند، طرح کودتا بصورت خزنده ادامه می یابد. یورش به روزنامه توس انجام شد و از صبح امروز، شنبه ۲۷ شهریور، توتیف نشریات "ایران فردا"، "راه نو"، "آبان"، "توانا" به اجرا گذاشته شد و گفته می شود موج توتیف نشریات بزودی شامل بسیاری از هفته نامه ها و روزنامه های دیگر نیز خواهد شد و اگر اجرای کودتای گام به گام با مانع جدی روبرو نشود، برکناری بخشی از وزرای کابینه اعلام خواهد شد.

کمر فردی از پیرامون و از میان افراد درون حاکمیت و در طیف گسترده روشنگران مذهبی، ملیون مذهبی و دگراندیشان، پیرامون نام و مشخصات افراد ستاد توطئه، کانون های حمایت مالی از آن و کارگزاران آن در حاکمیت تردید وجود دارد.

این ستاد، براساس آنچه که در جامعه آشکار می باشد، مرکب است از: "آیت الله کنی، آیت الله یزدی، آیت الله جنتی، آیت الله موحیدی کرمانی، آیت الله واعظ طبسی، آیت الله خزعلی، حجت الاسلام ناطق نوری و حبیب الله عسگرولادی"

از این جمع، آیت الله کنی، آیت الله جنتی و واعظ طبسی، بعنوان ستاد مشاوران رهبری عمل می کنند و در حقیقت آنها شورای رهبری هستند و علی

خامنه ای سخنگوی این شورا!



اوباش، گروه‌های مهاجم، شکنجه‌گران و شکنجه‌گاه‌های اختصاصی قوه قضائیه و عاملین ترورها، به رهبری علی اکبر پرورش، محسن رفیق‌دوست و مهندس باهنر عمل می‌کنند.

فرماندهان نیروهای انتظامی، فرماندهان سپاه، فرماندهان ضد اطلاعات نیروهای انتظامی (که رهبری عملی گروه‌های حمله و تخریب و ترور را به عهده دارند و شکنجه‌گران نیز وابسته و تحت فرمان آنها هستند) عاملین دستورات این مجموعه هستند.

"ستاد توطئه"، در آستانه انتخابات مجلس خبرگان تعیین رهبری، که برای کانون مرکزی قدرت و حکومت در جمهوری اسلامی، بسیار مهم‌تر از انتخابات ریاست جمهوری است، ناامید از هر نوع موفقیت در انتخابات، وحشتزده از تحریم گسترده آن، بیم‌زده از موضع‌گیری روحانیون سرشناس و ناراضی از اعمال این کانون و رهبر کنونی جمهوری اسلامی و نگران از رشد باز هم بیشتر آگاهی مردم ایران از واقعیات جمهوری اسلامی، بر اعمال کودتائی خویش سرعت بخشیده است. آنها، حتی می‌کوشند با استفاده از اوضاع افغانستان و تسلط طالبان بر این کشور، اوضاع ایران را بیش از پیش آشفته ساخته و با استفاده از حالت فوق‌العاده، از برگزاری انتخابات خبرگان جلوگیری کنند و یا همان تعداد فرمانبرانی را که در این مجلس دارند، بار دیگر انتخاب کرده و به ماجرا، علیرغم همه رسوائی که در پی خواهد داشت، خاتمه بخشند! به زعم آنان، در این میان چه بهتر که کار یکسره شده و دولت کنونی پسرنگون شده و دولت دلخواه خود را جانشین آن کنند. دیدارها و سخنرانی‌های تحریک آمیز روزهای اخیر علی اکبر ناطق نوری با فرماندهان سپاه پاسداران و تشویق علنی آنها به دخالت در امور سیاسی کشور، نشان می‌دهد که سرکوب نظامی جنبش مردم نخستین اقدام کودتاگران است. کودتائی که فعلاً در مرحله توقیف روزنامه‌ها و نشریات، ضرب و شتم وزرا و معاونان ریاست جمهوری، طرح ترور ریاست جمهوری و به خیابان کشیدن چند ده هزار نفری پیش برده می‌شود، که زندگی و معیشتشان وابسته به بنیاد مستضعفان، بنگاه‌های خیریه وابسته به جمعیت موقوفه اسلامی و کمیته امداد امام خمینی است! این تعداد جمعیت سازمان یافته، قرار است نقش سخنگو و نماینده ۶۰ میلیون جمعیت ایران را ایفاء کند. (همچنان که نیروهای اطراف شعبان بی‌مخ و طیب حاج رضائی در جریان کودتای ۲۸ مرداد ایفاء کردند) نیروی نظامی نیز در نقش ناجی کشور! و لابد آیت الله مهلوی کنی نیز در نقش سید ضیاء و آیت الله طباطبائی، آیت الله یزدی در نقش آیت الله کاشانی، آیت الله موحیدی ساوجی در نقش "شمس تئات آبادی" و علی اکبر ناطق نوری نیز در نقش "قوام السلطنه" دولتی را با همان فرمانی تشکیل دهد که قوام السلطنه بمدت چند روز و تا بعد از ظهر ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ توانست تشکیل دهد. دولتی که وعده سرکوب به مردم داد و گفت: "کشتیبان را سیاستی دگر آمده"

**شهردار تهران** - از تهران گزارش می‌رسد: از صبح امروز "غلامحسین کرباسچی" شهردار معلق شده تهران، شهرداران شکنجه شده، که انتشار افشاگریهای آنها در روزنامه توس و ماهنامه "ایران فردا" خشم شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، عاملین و مجریان شکنجه و زندان را برانگیخت و همچنین برخی دست اندرکاران روزنامه همشهری مکان‌های معمولی زندگی خود را ترک کرده‌اند!

**شکنجه دستگیرشدگان** - همچنین گفته می‌شود، "جلانی پور" مدیرمسئول و "شمس‌الواعظین" سردبیر روزنامه جامعه و سپس توس به شدت زیر شکنجه قرار گرفته‌اند تا زیر آن اعتراف‌نامه‌ای را امضاء کنند که براساس آن تمام تکاپوهای آزادیخواهانه و ارتجاع ستیزانه یکسال اخیر مطبوعات، طرحی امریکائی بوده و یک توطئه هدایت شده از خارج بوده است!

**صحنه سازی، برای توجیه ترور خاتمی** - در تهران گفته می‌شود، طرح تیراندازی به اتاق کار محسن رفیق‌دوست، سرپرست بنیاد مستضعفان، از جمله طرح‌های مقدماتی برای ترور خاتمی و آغاز کودتا علیه جنبش مردم و دولت وی بوده است. براساس این طرح، قرار بوده نخستین بیانییه رسمی حکومت و دولت جدید، جلوگیری از ترورها و اغتشاش در جامعه باشد و اینگونه اعلام شود که لاجوردی را ترور کردند، رفیق‌دوست را می‌خواستند ترور کنند و خاتمی را نیز همان دستها که این ترورها را انجام دادند، ترور کردند. پخش اعلامیه‌ها و شعارهای مرگ برخاتمی، که توسط مجاهدین خلق در خارج از کشور جریان دارد، از تلویزیون و رادیوی جمهوری اسلامی، در توجیه این ترور حکومتی و ایجاد انحراف در اذهان عمومی، در برنامه کودتاچیان بوده است. این درحالی است، که رفیق‌دوست خود یکی از مهمترین مهره‌های اجرای کودتا در جمهوری اسلامی است و نقش شعبان بی‌مخ واقعی را در جمهوری اسلامی او ایفاء می‌کند!

حزب توده ایران از همه میهن‌دوستان، شخصیت‌های ملی، احزاب و سازمانهای سیاسی طرفدار آزادی و استقلال کشور می‌خواهد که در این لحظات حساس با تمام امکانات خویش به یاری جنبش مردم ایران شتافته و با توطئه‌گران و کودتاچیان به مقابله عملی برخیزند!